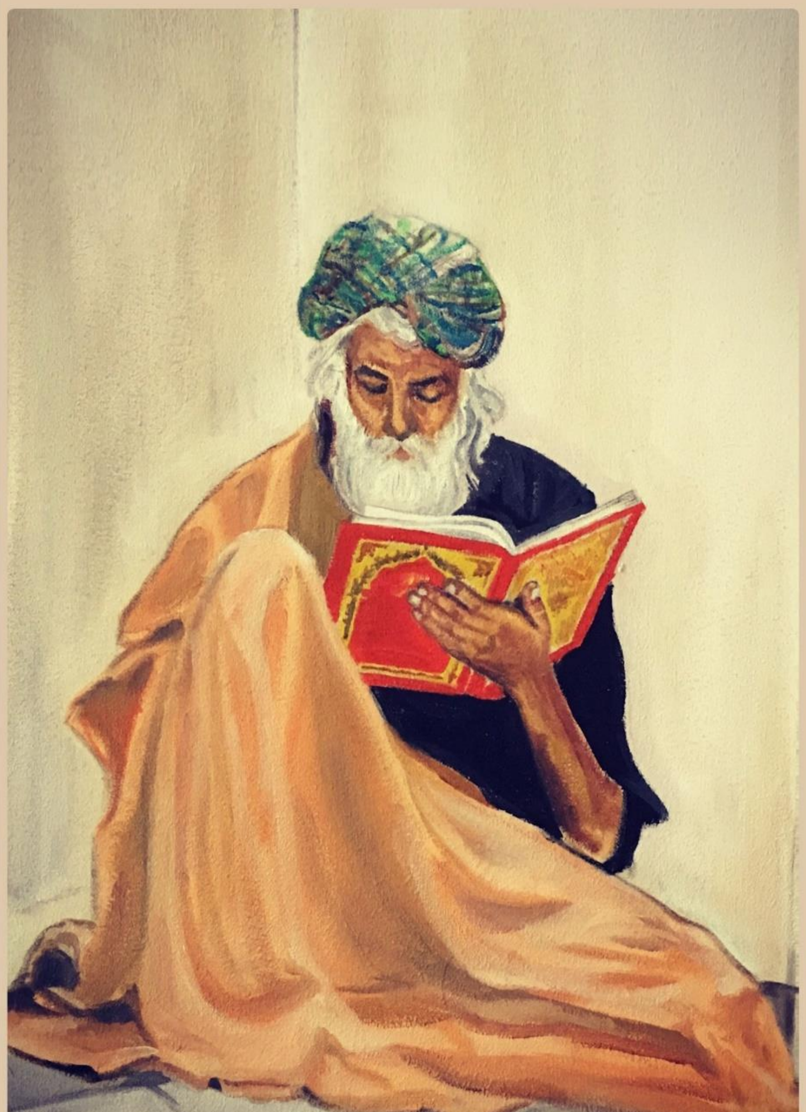
پیر قرآن گفت...

قرآن و مسلمان مدرن



هدایت الله ذاهب

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به روح والای شهید احمد الهام ذاهب (فرشید عزیزم).

یادت گرامی است. امیدواریم در بهشت با هم باشیم.

پیر قرآن گفت...
قرآن و مسلمان مدرن

هدایت الله ذاهب

مشخصات کتاب

• **عنوان:** پیر قرآن گفت...: قرآن و مسلمان مدرن

• **مؤلف:** هدایت الله ذاهب

• **ناشر:** مبارزه (اینترنتی)

• **نوبت و سال نشر:** اول، تابستان ۱۳۹۹ هـ ش

حق چاپ، تکثیر، ترجمه، نشر و کاپی محفوظ نبوده و هر شخص و نهاد می‌تواند این کتاب را چاپ و یا بازنشر نماید.

ایمیل: hzaheb@gmail.com

تقریظ از عید محمد حامد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنا ذات واجب‌الوجود حق ﷻ را که انسان را به بهترین شکل و صورت خلق کرد **(لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ:- یقیناً ما انسان را در بهترین صورت و هیئت آفریدیم[1])**، از همان مبدأ خلقت تاج کرامت را بر سرش نهاد **(وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ:- و به‌راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم[2])**، وی را به زیور علمی آراست **(وَعَلَّمَ ءَادَمَ:- و به آدم آموخت)** که ملائک ملأ اعلی از آن بی‌خبر بودند و به مسجود ملائک مشرف ساختش **(فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ :- پس همهٔ فرشتگان با همدیگر سجده کردند[3])**، و درود بی‌پایان بر ارواح پاک انبیاء که به‌سوی حق و حق‌گرایی دعوت کردند، علی‌الخصوص بر سرور و سالار و خاتم انبیاء نبی امی محمد مصطفی ﷺ که معجزه جاودانه‌اش با **ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ:- بخوان به نام پروردگارت که هستی را آفرید[4]**، آغاز می‌شود و تعلیم و تعلم و خواندن را از همان بدایت بر امت واجب کرد، الی یوم‌الدین.

و بعد، در روزگاری زندگی می‌کنیم که گرفتاری‌ها و مشغله‌های زندگی مدرن و عصر تکنولوژی، اکثریت قاطع را از راه‌های مختلف، به شیوه‌های گوناگون و سرگرمی‌های متنوع به «ترکستان» سوق داده و این وضعیت طی سالیان دراز

---

[1] سوره. التین، آیه. ۴

[2] سوره. الإسراء، آیه. ۷۰

[3] سوره. ص، آیه. ۷۳

[4] سوره. العلق، آیه. ۱

اندک‌اندک ما را از منبع آب حیات یعنی قرآن عظیم الشأن دور کرده است. این فاجعه در نسل کنونی بیش‌ازپیش دیده می‌شود، طوری که باوجود تشنگی مفرط برای معنی و معنویت و خستگی جان‌گداز ارواح برای آرامش، از داروخانه‌ای که در بغل دارند بی‌خبر و بی‌نصیب، شب و روز می‌گذرانند.

کتابی که در دست دارید نقاب از چهرهٔ همین واقعیت برمی‌دارد و در قالب یک داستان، واقعیت همین نسل تشنه‌لب امروزی را به تصویر می‌کشد. در این کتاب داستان جوان مدرن و ثروتمندی که ازلحاظ معنوی تشنه و فقیر است به تصویر کشیده شده است. جوانی که در پهلوی تشنگی معنوی ده‌ها سؤال دارد و جواب آن را از منبعی می‌خواهد که قلبش با آن سکون و قرار یابد. سرانجام عنایت حق ﷻ دستش را می‌گیرد و پیر قرآن را خضر گونه به سراغش می فرستد، تا هم سؤالاتش را جواب دهد و هم به نور قرآن در درونش قیامت جست‌وجو را برپا کرده و ذوق طلب را زنده گرداند.

نویسنده گرامی، اخوی هدایت الله ذاهب که بدون شک یکی از دعوتگران دلسوز و صادق این مرزوبوم است، کوشیده است تا سؤالات مطرح‌شده را که اکثر جوانان به‌کرات از عالمان دین و صاحبان علم پرسیده‌اند، به شیوه منحصربه‌فرد و با تمسک به کتاب مبین یعنی قرآن کریم جواب دهد. بنده وقتی این اثر برادرم هدایت الله را در ماه مبارک رمضان مطالعه کردم، آرزوی در قلبم به وجود آمد و آن اینکه ای‌کاش تمام جوانان مسلمان به‌خصوص فارسی‌زبانان این کتاب را مطالعه کنند و بر آنچه در این کتاب در قید قلم آمده است، تفکر و تعمق کنند. بدون شک رابطهٔ غبارآلودی که با کتاب زنده‌ای خداوند زنده دارند، از زنگار و غبار غفلت پاک شده و با قرآن در هر آنِ زندگی با خوشی بیش‌تر و دل صفاتر هم‌صحبت خواهد شد. قرآن کلام خداوند زنده،

الحی القیوم، است و کلام خداوند صفت خداوند است! پس قرآن زنده و گویا و جان‌بخش است؛ برای هرکسی که زندگی ابدی می‌خواهد گو در بحر قرآن غوطه خور!

امید است که با مطالعهٔ این کتاب، اشتیاق غواصی در بحر قرآن در جوانان زنده شود تا بار دگر نظاره‌ای گذشته‌ای مملو از اتحاد، اتفاق، عدالت، شجاعت، فتوت و جوان مردی را به عالمیان نشان دهند و گواه باشند که قول خداوند در حق این امت: **كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ**:- **شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمایید، و به الله ایمان دارید**[1]، راست است و تغییرناپذیر.

در آخر از خداوند منان ﷻ برای نویسنده گرامی و خوانندگان محترم این اثر گران‌بها، اجر و پاداش دنیا و عقبی را استدعا دارم و امیدوار هستم که برادران و خواهران دلسوز ما در نشر و پخش این کتاب به دیگران همکار و همدست یکدیگر باشند تا باشد که پیام‌های این کتاب گسترده‌تر به سمع عزیزان رسیده و مستفید شوند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

عید محمد حامد

۲۸ شوال ۱۴۴۱ هـ ق

---

[1] سوره. آل عمران، آیه. ۱۱۰

تقریظ از پوهنیار سید آصف هاشمی

قرآن کریم درمان دردهای بشری است، بهار و شفابخش دل‌هاست، قرآن کریم کلام‌الله ﷻ است که به نیکوترین و دل‌پذیرترین شیوه و شیرین‌ترین عبارات سخن می‌راند. کتاب هذا که به شکل پرسش‌های مسلمان مدرن و پاسخ‌های دل‌پذیر پیر قرآن در روشنایی نصوص قرآن نوشته‌شده است یکی از کتاب‌های زیبا و دلپذیری است که خشکی گلو را مرطوب نموده و تقریباً عطش انسان مدرن را برطرف کرده و سیرابش می‌سازد. مسلمان مدرن واقعاً پرسش‌های خوبی می‌پرسد که در ذهن هر جوان امروزی خطور می‌کند و پیر قرآن جواب‌های بسیار قانع‌کننده برای مسلمان مدرن می‌دهد؛ این کتاب ذهن انسان را روشن می‌سازد.

از خواندن این کتاب لذت وافر بردم. مطمئنم که خواننده نه‌تنها که از خواندن آن انسان لذت می‌برد بلکه از آن بسیار می‌آموزد. من از این کتاب بسیار زیاد آموختم و مطمئن هستم هر جوانی که این کتاب را بخواند، ان شاء الله الرحمن که به‌سوی هدایت و فلاح گام برمی‌دارد، زیرا کتابی است که عطش بسیاری از جوانان را، ان‌شاءالله، برطرف می‌سازد.

در اخیر کتاب توصیه‌های پیر قرآن بسیار آموزنده است و اگر انسان به این توصیه‌ها که بر اساس شش آیهٔ اول سورهٔ مؤمنون بیان‌شده است دقیقاً عمل کند، ان‌شاءالله، به‌سوی فلاح حرکت خواهد کرد. توصیهٔ من برای کسانی که این کتاب را می‌خوانند این است که به‌منظور عمل بخوانند نه به‌منظور فهمیدن. برای جوانان توصیه می‌کنم که اشتیاق به کتاب بزرگ‌ترین خوشبختی است و رکن اعظم سعادت آدمی است.

کتاب باارزش برادرم هدایت الله ذاهب که در ماه مبارک رمضان با خلوص نیت نوشته شده است، یک کتاب گران‌سنگ و مرطوب هست. می‌دانم که وی کسی است که در این دنیا به خاطر رضای الله ﷻ و رسولش ﷺ زندگی می‌کند و به خاطر تربیت نسل جوان و هدایت بشر تقلای زیادی دارد. خداوند متعال در علم و عمر وی برکت اندازد و رضای خویش را نصیبش گرداند. خداوند متعال این کتاب را از وی بپذیرد و اجر عظیم را نصیبشان کند.

پوهنیار سید آصف هاشمی

استاد پوهنځی شرعیات پوهنتون غزنی

۳۱ جوزا ۱۳۹۹

فهرست مطالب

دیباچه.. د

هدایت کجاست؟ ۱

تکذیب دین؟ ۷

عکس‌الریا؟ ۱۱

فرهنگ ترقی برای ترقی...۱٦

تکاثر ۲۲

تکبر مانع هدایت ۲٦

تفکر قرآنی..۳۰

انسان باطن است...۳٥

وضعیت مسلمانان...٤۰

تقابل علم و دین.. ٤۸

قدرت سخن.. ٥٥

شهرت...٦۰

بااهمیت بودن ٦٥

فقرا و ثروتمندان..۷۰

تکفیر و تعیین جنت و دوزخ.. ۷٦

ایمان به جهنم ۸۲

می‌گساری در بهشت؟ ۸۷

پرسش: مذموم و ممدوح...۹۲

جنگ ایدئولوژیکی ۹۸

انسان و جانوران ۱۰٤
قوم قرآنی ۱۱۰
رسیدن به باطن.. ۱۱٤
فکر خوارج ۱۱۸
موانع تغییر ۱۲۳
خلیفه بودن... ۱۲۹
آموختن از قرآن... ۱۳٦
اخذ علم از قرآن ۱٤۲
قرآن و تاریخ..۱٤٦
خدا، قرآن و انسان.. ۱۵۱
حرف آخر.. ۱۵٦

دیباچه

سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلينَ، خصوصاً علی اولها آدم ﷵ و افضلها محمد ﷺ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمين.

رمضان فرصتی است که در آن باید تماس قطع‌شده با قرآن را دوباره برقرار کرد و یا باید به تماس اندک خود با قرآن افزود. در رمضان سال جاری (۱۴۴۱ هـ.ق)، سلسله مقالات روزانه در مورد موضوعاتی که برای مسلمانان عصر حاضر (مسلمانان مدرن) مفید است را با الهام گرفتن از قرآن نوشته و از طریق رسانه‌های اجتماعی به نشر می‌سپردم. مجموعه مقالات روزانه‌ای را که در سی روز رمضان نوشتم در این کتاب جمع‌آوری نموده و برای دسترسی بیشتر مردم به دست نشر می‌سپارم.

البته که از سخنرانی‌ها و مطالعاتی که در جریان چند سال داشته‌ام اقتباس‌های صورت گرفته است، اما چون این کتاب شکل مکالمه میان دو فرد را دارد و برای هر عنوان وقت بیشتر از سه ساعت نداشته‌ام، نتوانسته‌ام و به خاطر روان بودن کتاب نخواسته‌ام تا این اقتباس‌ها را منبع‌گذاری نمایم. بعضی از کسانی که از داشته‌هایشان بیشتر در نوشتن این اثر مستفید شده‌ام علی عزت بیگوویچ، شیخ حمزه یوسف، داکتر اسرار احمد، شیخ عمران حسین و سایرینی که نام‌هایشان در ذهنم نمی‌آید، بوده که به خاطر یادآوری نکردن نام‌هایشان و نگذاشتن منابع دقیق از همه طلب بخشش نموده و از الله متعال به خاطر این کار طلب مغفرت می‌نمایم.

نوشتن این اثر بدون توفیق الهی و بدون حمایت‌های فامیل و دوستانم ناممکن بوده و می‌خواهم از بعضی از آن‌ها سپاسگزاری نمایم. از پدر و مادرم به خاطر بهترین والدین دنیا بودن و به خاطر تشویق‌های بی‌پایانشان در عرصه‌ای تحقیق و نویسندگی قلباً سپاسگزارم. از برادرانم به خاطر بودنشان مانند تکیه‌گاه‌های قدرتمند در زندگی‌ام از عمق قلب تشکری می‌کنم. از خانمم که در جریان تحقیق و نوشتن این کتاب نتوانسته‌ام از مسئولیت‌های خویش در قبالش برآیم ولی با بزرگواری تحملم نموده و خم بر ابرو نمی‌آورد عمیقاً سپاسگزارم. از برادران دینی‌ام که دوست دارم آن‌ها را «اندیوالانم» خطاب کنم به خاطر حمایت‌هایشان سپاسگزاری می‌نمایم. از پوهنیار سید آصف هاشمی، استاد غلام محمد سعیدی، عید محمد حامد، محمد مصطفی نعیمی، نورالله نورزی، محمد الیاس شهیر، اسامه ځلاند و سید میثم تمار به خاطر اصلاح و ویرایش کتاب قلباً سپاسگزاری کرده و از الله متعال اجر بی‌پایان برایشان تمنا دارم.

امید دارم این کتاب برای خوانندگان گرامی مفید واقع شود. هر خوبی در این کتاب رحمت الهی و هر اشتباه از نفس خودم است.

هدایت الله ذاهب

رمضان ۱۴۴۱ هـ ق

هدایت کجاست؟

بالاپوش زیبا و قیمتی‌اش را کشیده و روی صندلی موتر مدل سالش به احتیاط گذاشت. باافتخار و تکبر جلو موترش را گرفته و با گاز دادن تعجیلی به‌سوی منزلش حرکت کرد. همه‌چیز در مورد زندگی‌اش عالی می‌نمود. به «حیوان کامل داروین» مبدل شده بود؛ مؤثر، مرفه و عقلانی محض. مانند حیوان کامل داروین عقلش او را به‌سوی بهره‌وری مادی سوق داده و برای بقا و رفاه محض مادی کار می‌کرد. از همه‌چیز فقط سود مادی می‌جست و موفق هم بود؛ پولدار، صاحب شهرت و دارای جاه و جلال.

همه می‌خواستند او شوند و زندگی او را داشته باشند، اما وی در اولین توقف وقتی در آینه‌ای عقب به چهره‌اش نگاه کرد، یک‌بار دیگر باوجودی که نمی‌خواست بپذیرد، پشت چهرهٔ ملبس با کریم جلایش دهنده‌ای خویش یک روح خسته را احساس کرد. چشم‌هایش باوجودی که زلالت دریاهای دور را داشتند اما کم‌عمقی آن‌ها برایش آزاردهنده بود. می‌خواست ناموفقانه از ذهن پریشانی که تحت موهای چرب‌شده با روغن خوشبویش آرامشش را می‌زدود فرار کند. نمی‌توانست صدای قلب مرده‌اش را نادیده بگیرد که درون قفسه‌ای سینهٔ پهن و اندام زیبا شده‌اش توسط ورزش با هر تپش التماس غذا می‌کرد.

می‌دانست که دیگر قادر نیست صدای روحش را خاموش نگه دارد. باید آزادی‌اش را که به زندگی و قوانین دست‌ساخته‌ای خودش سپرده بود دوباره به دست می‌آورد؛ روح خویش را باید به دست می‌آورد.

او فقط دو گزینه را در مقابل خویش می‌دید. گرفتن آزادی توسط فربه‌سازی روح و یا اسارت و بردگی با فربه‌سازی عقل محض (ذهن محاسب)؛ آزادی در انتخاب زندگی روحانی و معنوی و یا زندان در انتخاب «حیوان کامل داروین» بودن. باید از دین و بی‌دینی یکی را انتخاب می‌کرد. می‌دانست که یا باید با انتخاب دین از داشته‌هایش لذت برد و یا با انتخاب زندگی تهی از معنی اسیر داشته‌هایش باشد.

اما، این وضعیت او را از دو طرف سخت می‌فشرد. از یک‌سو او باید از دوگزینه‌ای موجود، دین را انتخاب می‌کرد و از سوی دیگر زندگی دین‌مدارانِ چهار اطرافش برایش ریاکارانه می‌نمود؛ مرد روحانی‌ای که سلام مردم را علیک نمی‌گفت، رشوه‌خواری که به عجله رشوه را می‌خواست تا نماز جماعتش قضا نشود، حاجی تاجری که با استفاده از مجبوریت مشتری بیچاره‌اش گران‌فروشی می‌کرد، ملا امامی که با مبایل مملو از فیلم‌های مستهجن، معاشرت با نامحرمان را راه رفتن به جهنم اعلام می‌کرد، عالمی که همسایه می‌آزارید و... دین را برایش غیر جذاب ساخته بودند. این فشار دوسویه و سؤالات توأم با آن، زندگی‌اش را ناممکن می‌ساخت. دنبال کسی بود که بتواند پرسش‌های خویش را با او شریک سازد و یا حداقل کسی باشد که قدرت هضم سؤالاتش را دارا باشد.

سنت الهی بر این است که مقصد مجذوب جوینده باشد و جوینده آن را در مکان و زمانی یابد که تصورش را نکرده است. سرانجام مرد مقصود خویش را

یافت. مرد مقصودش پیر مردی بود که از فرط پیری افتادگی ابروانش چتری بالای چشمانش شده بود، اما بازهم شمرده و واضح صحبت می‌کرد و نور قرآن در چهره‌اش متجلی بود. یکی از دوستان جوان که نگران وضعیت آشفتهٔ دوست خود بود، نظر به تجربه‌ای قبلی که با این مرد پیر داشت، می‌دانست که وی می‌تواند برای زدودن آشفتگی دوستش ممد واقع شود. وی که در مورد دوست خود با مرد پیر صحبت کرده بود، او را به دفتر دوست خویش آورده و تشویق به داشتن یک مکالمه‌ای طولانی نمود.

هردو در یک‌شب مهتابی در چمن‌زار حویلی دفتر جوان، روی صندلی‌های نرم و راحت باهم نشستند و پس‌ازاینکه رسمیات آشنایی تمام شد و جوان از سخنان اولیه‌ای پیر مرد در موارد مزایای اسلام و حقانیت اسلام، مطمئن شد که می‌تواند پرسش‌ها خویش را با این مرد در میان گذارد، به پرسش آغازید:

چگونه است که پیروان دین حق، خودشان در گمراهی به سر می‌برند؟ چگونه است که در بعضی موارد سایرین از پیروان دین حق اخلاقی‌تر عمل می‌کنند؟ اگر دین راست و دین رحمت این است، پس چرا پیروانش اهل رحمت و اهل راه راست نیستند؟

پیر قرآن بدون کدام سکتگی و با صدای مصمم جواب داد: چراکه اکثر مسلمانان در عصر ما، و یا بهتر بگویم اکثر مسلمانان مدرن، دروغ می‌گویند. من از شما می‌پرسم که چه چیزی برای شما در زندگی اهمیت داشته است؟ و چه چیزی را بیشتر از همه خواسته‌اید؟

جوان جواب داد: پول.

پیر قرآن پرسید: برای به دست آوردن خواسته‌ات چه کرده‌ای؟

جوان جواب داد: شب و روز برایش طرح‌ریزی کرده‌ام. بیشترین وقت خویش را برایش داده‌ام. راهکارهای متفاوت را برای به دست آوردنش ابداع کرده‌ام. وقتم را برایش داده‌ام...

پیر قرآن حرفش را قطع کرده گفت: اما مسلمان مدرن را ببین. حداقل اگر تنها نمازهای فرض را بشماریم، در شبانه‌روز هفده بار طلب هدایت کرده و از خداوند ﷻ استدعا می‌کند: **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ :- ما را به راه راست هدایت فرما**[1].

مسلمان مدرن در هر دعا طلب هدایت می‌کنند، اما خواسته‌ای آن‌ها صادق نیست، زیرا برای این خواسته‌ای خویش وقت نمی‌دهند. خودت برای به دست آوردن خواسته‌ات راهکارهای جدید ابداع کردی، ولی آن‌ها نیازی به این کار ندارند، زیرا در سورهٔ بعدی در نخستین آیات خواستشان برایشان مهیا شده است؛ **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ:- این کتابی است که شك در آن روا نیست [که] هدایت برای پرهیزگاران است**[2]. خواسته‌ای مسلمانی که برایش دعا می‌کند داده‌شده است و نیاز ندارد راهکار جدید برای دریافت آن ابداع کند. فقط باید برود و آن را بردارد. برایش گفته‌شده است که این کتاب هدایت برای مردم است و تبیین‌های هدایت نیز برایش مهیا شده است؛ **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ :- ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل‌شده است که هدایت برای مردم است و تبیین‌های هدایت و جداکننده حق از باطل را در بردارد.** مسلمان فقط باید زحمت این را

[1] سوره. الفاتحه، آیه. ۶

[2] سوره. البقره، آیه. ۲

بکشد که یک‌قدم ساده برداشته و چیزی را که می‌خواهد بردارد.

حال بگو اگر خودت خواستار پول می‌بودی و کسی برایت می‌گفت که برای به دست آوردنش فقط این کتاب را بخوان چه می‌کردی؟

جوان گفت: صدبار می‌خواندم.

پیر قرآن پرسید: اگر کاهلی می‌کردی چه؟

جوان پاسخ داد: پس من در خواستم صادق نبودم.

گفت: دقیقاً! ما صادق نیستیم. ما دروغ می‌گوییم که خواهان هدایت هستیم. اگر واقعاً خواهان هدایت می‌بودیم، وقتی هدایت به ما نشان داده می‌شد با شور و شوق آن را برمی‌داشتیم؛ در مورد ما هدایت توسط خالق عالمیان نشان داده‌شده است ولی ما آن را برنمی‌داریم.

اگر مسلمان مدرن حداقل در یک شبانه‌روز یک رکوع از قرآن را با ترجمه و تدبر بخواند هدایت را به دست می‌آورد، ان‌شاءالله. یک رکوع ۱۰ دقیقه بیشتر وقت او را نمی‌گیرد. وقتی ما برای خواست کوچک خویش کیلومترها راه می‌پیماییم ولی به خاطر خواست بزرگ خود مصحفی را که در چند حجاب در کنج خانه است باز نمی‌کنیم، پس در خواست خویش صادق نیستیم؛ دروغ می‌گوییم که هدایت می‌خواهیم. میزان هدایت مستقیماً متناسب به تماس با قرآن است، الا ماشاءالله. حال بگو که چگونه ما هدایت شویم درحالی‌که خواستار صادقی برای آن نیستیم. اگر ما واقعاً هدایت می‌خواهیم باید تماس همیشگی و انس با قرآن داشته باشیم.

خصوصاً در عصر ما که روح و روان مسلمانِ مدرن در سطح فِرو-اتمی مورد بمباردمان انواع شعاع‌های الکترومقناطیسی قرارگرفته و قدرت تمرکز

خشوع‌مأبانه با عالم بالا را از وی گرفته است، تنها می‌توان توسط شعاع‌های نورانی متجلی شده به اثر تلاوت قرآن خویشتن را از «حیوان کامل داروین» شدن نجات دهد. تنها می‌توان با سجده‌ها، امواجی را که در سطح فرو-اتمی (موبایل، کمپیوتر، وای‌فای، برق مضره «Dirty Electricity) و ...) در معرض آن قرار داریم، از بدن‌های خویش به زمین خلع کرده و فقط با تلاوت قرآن می‌توانیم امواج نورانی را جایگزین آن کنیم تا سرانجام توسط آن قادر به اتصال به عالم بالا شده و زندگی انسانی داشته باشیم.

تکذیب دین؟

جوان اندک به فکر فرورفته و درحالی‌که با تمام وجود گوش شده بود، با کنجکاوی بیشتر جرعه از چای سبزی را که در نور مهتاب رنگ مرغوب کننده داشت و لذت‌بخش می‌نمود، سر کشیده و با رغبت پرسید:

در این مورد بیشتر می‌خواهم بدانم. چگونه است که یک مسلمان هم نماز بخواند و هم از هدایت دور باشد؟ چگونه می‌توان چنین مسلمان را دروغ‌گو خطاب کرد؟

پیر قرآن آهی سردی کشیده گفت: مگر نشنیده‌ای که خداوند ﷻ می‌فرماید: **أَرَءَيْتَ الَّذِى يُكَذِّبُ بِالدِّينِ * فَذَالِكَ الَّذِى يَدُعُّ الْيَتِيمَ * وَ لَا يَحُضُّ عَلىَ طَعَامِ الْمِسْكِينِ * فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ :- آیا کسی را که دین را تکذیب می‌کند دیدی؟ این همان کسی است که یتیم را به‌سختی می‌راند و [سایرین را] به طعام دادن به مستمند تشویق نمی‌کند، پس وای بر آن نمازگزاران[1].**

آیهٔ «**فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ**» با فاء آغاز می‌شود که مطابق بسیاری از مفسرین نشان‌گر ارتباط این آیه با آیات قبلی و بعدی این سوره مبارکه است؛ مسلمانانی که عملکردهایشان آنان را تا حد تکذیب دین پیش می‌برد.

---

[1] سوره. الماعون، آیات. ۱-۴

این دین‌داران تکذیب‌کننده‌ای دین، کسانی‌اند که به قول شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله، حق را بر زبان‌دارند، ولی درون قلب‌هایشان تهی از حق است. دین به نظر این جماعت فقط یک سلسله مراسم آیینی است که ظاهراً هویدا باشد و حق در قلوبشان باطنی نشده است؛ **قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ:- به آنان بگو: شما هنوز ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است**[1].

خداوند جل جلاله ویژگی‌های این نمازخوانان مکذب دین را بیان می‌کند: این همان کس است که یتیم را به‌سختی می‌راند و [سایرین را] به طعام دادن به مستمند تشویق نمی‌کند.

این انسان باوجودی که از ایمان به خدا می‌گوید، باوجودی که از ثواب و حکمت‌های صدقه می‌گوید و باوجودی که از حکمت‌های انفاق می‌گوید، اما مملو از خشم است و یتیم و بیچاره را با بدخلقی و توهین از خود می‌راند. حقی را که بر زبان دارد، در قلب باطنی نساخته است و جای حق را در قلبش از بخل پر کرده است، بناءً نه خودش به طعام دادن مسکین می‌کوشد و نه دیگران را به آن ترغیب می‌کند؛ زیرا بخل درونی خویش را در دیگران نیز می‌بینند. این‌گونه مسلمان ناسپاس با گداها نیز برخورد خوب نمی‌کند و گفته‌ای الهی را نادیده می‌گیرد؛ **وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ:- و سؤال‌کننده را از خود مران**[2]. او نمی‌داند که سؤال‌کننده با خواستن کمک از او احسان بزرگ در حقش می‌کند؛ به او اهمیت می‌دهد، او را تا سطح خدایی بالا می‌برد و غرور خویش را زیر پایش می‌گذارد.

---

[1] سوره. الحجرات، آیه. ۱۴

[2] سوره. الضحی، آیه. ۱۰

بااین‌حال، قلب تهی از حقش او را وامی‌دارد تا با چنین کسی با حقارت رفتار کرده و با خدای خویش ناسپاس باشد.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ :- پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافل‌اند[۱]. بله! این افراد نماز می‌خوانند، اما نمازشان ساختارگرایی ظاهری بیش نیست. نمازشان وصلت با عالم روحانی را در برندارد. نمازشان تهی از عالم روحانی است؛ اگرچه ظاهر نمازشان مطابق قرآن و سنت باشد. تمام سعی‌شان در توسعه‌ای الهیات و سیستم مغلق الهیاتی به هدر می‌رود؛ عقیدهٔ ساده و دل‌نشین اسلامی را به هفتادوسه بخش تقسیم کرده و بعد هرکسی را که خواستند دریکی از بخش‌ها مشرک می‌کشند ولی به مسائل درونی و قلبی نمی‌پردازند. بناءً ظاهرگرایی محض در نماز تهی از خشوع و سایر عبادات، به تقوایشان نمی‌افزاید و زندگیشان را خدامحور نمی‌سازد. بر سر رفع‌الیدین تشنه‌ای خون همدیگر می‌شوند اما به خالی بودن نماز از خشوع که روح نماز به شمار می‌رود اهمیت کم‌تر می‌دهند؛ آخر خشوع و وصلت روحانی برای دیگران قابل دید نیست. زندگی خدامحور را در عبادات ظاهری خلاصه می‌کنند و عدم حضور خدا در زندگی خارج از عبادات ظاهری، سبب می‌شود که برای مردم بیشتر از خدا اهمیت قائل شوند و بناءً به ریاکاری روی می‌آورند؛ **الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ:- کسانی که ایشان [در نماز هم] ریاکاری می‌کنند**[۲].

اخلاق (حقیقی) بدون خدا و زندگی خدامحور ناممکن است، بناءً نماز تهی از معنای این نوع مردم، آن‌ها را مزین به اخلاقی نمی‌کند که به خاطر آن به

---

[۱] سوره. الماعون، آیات. ۴-۵

[۲] سوره. الماعون، آیه. ۶

کمک سایرین برآیند و برای سایرین چیزهای را مهیا کنند که در مهیا ساختنشان چیزی از آن‌ها کاسته نمی‌شود؛ **وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ :- و از دادن وسايل كمكي ناچيز خودداري مي‌كنند و [از ياري و كمك به مردمان] دريغ مي‌ورزند**[۱]. همسایه‌ای نیاز دارد تا مریض خویش را به شفاخانه برساند، ولی آنان با بهانه از رساندن آن مریض به بیمارستان توسط موتر خویش خودداری می‌کنند. در جاده با آزار و اذیت سایرین از دیگران سبقت می‌گیرند. دست نابینا را نمی‌گیرند تا در عبور از خیابان کمکش کنند. حتی لبخند را از دیگران منع می‌کنند. نمازشان چنان تهی است که سبب می‌شود سخن نیک را نیز از دیگران منع کنند. این مکذبین دین بنام مسلمان، برای سایرین رحمت نیستند بلکه برعکس وسیله‌ای آزار و اذیت هستند. دیگران با دین‌داری آن‌ها احساس آرامش و امنیت نمی‌کنند. وجودشان مایه‌ای نیکی و خوشوقتی نیست.

---

[۱] سوره. الماعون، آیه. ۷

عکس‌الریا؟

پیر قرآن آتشی را در قلب جوان افروخته بود که تنها با مبدل شدن آن به نور می‌شد کنجکاوی وی فرونشیند. وی با بی‌صبری چشم به دهن پیر، منتظر بود تا سؤال دیگرش را بپرسد:

شما از ریا گفتید، ولی امروز مسئله چنین نیست. امروز بسیاری دوستانی را که می‌شناسم تظاهر به داشتن احساسات غیردینی می‌کنند. چگونه یک مسلمان از عقیده‌ای خویش می‌ترسد؟

پیر قرآن با لحنی آغاز به پاسخ کرد که نشان می‌داد به این موضوع اهمیت خاص قائل است. با لحن قاطع اما نرم و دل‌نشین صحبت را چنین آغاز کرد:

طوری می‌نماید که در عصر ما پدیده‌ای ریا برعکس شده است و می‌توان آن را عکس‌الریا گفت. درگذشته ریاکار کسی بود که اعمال دینی را بدون اینکه بدان باور داشته باشد به خاطر جلب‌توجه مردم انجام می‌داد، اما امروز اگرچه ریاکاران گذشته نیز موجودند، اما تعداد کثیر مردم نمی‌خواهند باورهای دینی‌شان در عمل متجلی شود. بسیاری از مردم دنبال پنهان نمودن باورهای دینی خویش‌اند، زیرا باورهای دینی در عصر سیکولر و ماده‌گرایی، غریب می‌نماید.

فضای اجتماعی بسیار مهم است. درگذشته فضای اجتماعی در تمام جوامع بشری فضای دینی بود، بناءً نا باوران، ریاکارانه خویشتن را دینی نشان می‌دادند ولی برای اولین بار در طول تاریخ بشر، عصری رسیده است که کسانی ریاکارانه باورهای دینی خویش را پنهان کرده و خویش را با فضای بی‌خدای رایج عیار وانمود می‌کنند. ریای گذشته و یا عکس‌الریای فعلی هردو یک معنی می‌دهد؛ قید و بسته بودن توسط ریسمان نامرئی بنام فکر رایج و یا متعارف. هر دو نوع ریاکاری منافقت است و هر دو نوع ریاکاری نمایانگر عدم آزادی است؛ **يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّه :- از مردم پنهان مي‌دارند اما از خدا پنهان نمي‌دارند [از مردم شرم می‌کنند ولی از خدا شرم نمی‌کنند]**[۱].

درحالی‌که فضای اجتماعی نقش عمده را بازی می‌کند، اما درواقع، این ریاکاری ریشه در یک جنگ درون فردی دارد. جنگ میان قلب و عقل، جنگ میان نفس و روح و جنگ میان عشق و ذهن محاسب؛ معناهای مترادف با واژه‌های متفاوت.

ذهن محاسب، نفس و عقل منفعت‌طلب، همیشه همرنگ شدن با جامعه و دنباله‌روی از فکر رایج را توصیه می‌کند و همیشه از اسارت نفس و عقل به خاطر منفعت دنیوی قدردانی می‌کند، درحالی‌که روح متعالی به حیث ممیزه‌ای انسان با سایر موجودات و قلب به حیث جایگاه نور و عشق، همیشه دنبال آزادی و منحصربه‌فرد بودن است. اولی سبب بروز اعمالی می‌شود که در آن منفعت مادی نهفته باشد و دومی تجلای فرامادیت است؛ قربانی‌های عشق‌مأبانه، از خودگذری‌های قهرمانانه، خلاقیت‌های شاعرانه و تواضع‌های

---

[۱] سوره. النساء، آیه. ۱۰۸

اخلاق‌مندانه. ذهن محاسب و نفس، زندان را بهشت تراشیده پیشکش می‌کند و روح و قلب با شکستن تمام میله‌های محدودکننده دنبال آزادی است.

اسلام درحالی‌که ذهن محاسب را کاملاً ناامید نمی‌کند، اما با پرورش روح، آزادی به ارمغان می‌آورد. روح و عقل هر دو را در تعادل قرار می‌دهد؛ کسانی که دین را کاملاً مربوط عالم روح می‌دانند در دنیای مادی کم می‌آورند و سبب تشویق و توجیه فقر و ضعف در دنیای دین‌داران می‌شوند و کسانی که دین را کاملاً محاسبوی پیروی می‌کنند، از دین به حیث ابزاری برای سودجویی استفاده کرده، از لذات شاعرانه و آزادی‌آورانه و قهرمانانه‌ای دین بی‌بهره می‌مانند و وقتی‌که منفعت‌های محاسبوی آن‌ها به خطر بیافتد جرئت قربانی دادن و ایستادن در مقابل امواج مخالف را نمی‌داشته باشند. عکس‌الریای که از آن یادکردیم در نوع دوم مردم بیشتر دیده می‌شود. وقتی با پیروی از دین با القاب چون ملا، بنیادگرا، افراطی و غیره رویاروی شدند، کوشش به پوشش باورهایشان می‌کنند. به خاطری که در میان مردم پذیرفته شوند، از برملا ساختن باورهای خویش می‌ترسند.

از سوی دیگر، کسانی که با باطنی ساختن قرآن و با بهره جستن از آب «کوثر»، میله‌های زندان را شکسته‌اند و آزادی و سربلندی به دست آورده‌اند از ملامتی هیچ ملامتگری نمی‌ترسند؛ **لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ :- و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند**[۱]. به‌پاس «کوثر» و آزادی توأم با آن، بدون خوف از محکوم شدن توسط فکر رایج شعایر دینی خویش را انجام داده، از لذات روحی آن لذت برده و با قربانی کردن غریزه‌ای ذهن محاسب مبنی بر همرنگ شدن بافکر

[۱] سوره. المائده، آیه. ۵۴

رایج در مقابل این خیال باطل که دینی زیستن و قرآنی زیستن سبب بی‌نام‌ونشان شدن می‌شود در مقابل هر باطل می‌ایستند، چون می‌دانند که نام و نشان و لذات زندگی در آزادی است و آزادی حقیقی تنها در دین الهی می‌باشد؛ **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ :- ما به تو کوثر بخشیده‌ایم، پس برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن، مسلماً دشمن تو ابتر و بی‌نام‌ونشان است**[۱].

بعضی مفسرین «کوثر» را خیر کثیر معنی کرده‌اند و خیر کثیر را قرآن معادل حکمت دانسته است؛ **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا:- و به هر کس حکمت داده شود، به‌یقین، خیر کثیر داده‌شده است**[۲]. حکمت نه فلسفه است و نه دانش رایج؛ حکمت حقیقتی است که از روح متجلی می‌شود. حکمت آزادی می‌آورد زیرا روح منبع آزادی است. دانش با کمیت سروکار دارد درحالی‌که حکمت با کیفیت سروکار دارد. دانش محاسبات ذهن است ولی حکمت تجربه‌های معنوی روح. دانش نظر به ارقام و تجربه‌ها، برآورد تقریبی می‌کند و حکمت نظر به تجربه‌های معنوی به حقایق می‌رسد. دانش منفعت مادی می‌سنجد و حکمت به لذات فرا مادی از طریق قربانی و از خودگذری می‌رساند. آزادی و حکمت هر دو منشأ در روح دارند زیرا هر دو کیفی‌اند و کیفیت تنها باروح تجربه می‌شود.

کسانی که از «کوثر» بهره جسته‌اند به آزادی حقیقی رسیده‌اند و همین آزادی حقیقی است که آن‌ها حتی اگر تنها فرد جامعه هم باشند، از تجربه‌های روحی

---

[۱] سوره. الکوثر، آیات. ۱-۳

[۲] سوره. البقره، آیه. ۲۶۹

و اعمال دینی بازنمی‌آیند و به خاطر نگه داشت این آزادی حاضرند نام خویش، منفعت‌های مادی خویش و حتی زندگی خویش را قربان کنند؛ **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ :- پس برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن.**

اگر به این آزادگان گفته شود که با نمازخواندن و با قربانی دادن، خلاف عقل معلوم می‌شوید، به‌افتخار می‌گویند در جهان شما هوشیاران، ما کم‌عقلیم. اگر گفته شود افراطی هستید، سربلندانه می‌گویند با جهان شما افراطاً مخالف هستیم. اگر بگویی دنیا به مریخ رسید و شما هنوز هم دنبال نماز و دعا هستید، بدون اینکه معذرت‌خواهانه طرفه بروند قاطعانه می‌گویند که ما در زمین بدون داشتن پارچه زمینی خوش و آزادیم و اگر مریخ رفتن به معنی زدایش آزادی و قهرمانی‌ها و قربانی‌های شاعرانه‌ای ما باشد هرگز نخواهیم رفت؛ مریخ رفتن را زمانی مناسب می‌دانیم که انسان در زمین انسانی زندگی کند، آزادی داشته باشد و به ماشین تولیدی بدون روح مبدل نشود. اگر بگویی کهنه فکر و پس رفته هستید، بدون اینکه از این بی‌نام‌ونشان شدن بترسند و بدون اینکه از بی‌هویت شدن بهراسند، می‌گویند کسانی که حضرت انسان را به ماشین تقلیل می‌دهند و کسانی که هدف بزرگ‌تر از مادیات ندارند، در صفحات تاریخ بی‌نام‌ونشان و بدنام و بد نشان خواهند بود؛ **إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ:- مسلماً دشمن تو ابتر و بی‌نام‌ونشان است.**

فرهنگ ترقی برای ترقی

جوان که از این سخنان احساس ناراحتی می‌کرد، با لحن اعتراض‌آمیز گفت:

طوری معلوم می‌شود که جناب شما عزم جزم کرده‌اید تا بر دانش و دانشمندان بتازید و علیه ترقی بگویید.

پیر قرآن بدون اینکه از این اعتراض ناراحت شود و یا بگذارد خشم بر او مستولی شود با لحن آرام و با خونسردی جواب داد:

این اعتراض از کسانی که در فرهنگ «ترقی برای ترقی» پرورش‌یافته‌اند قابل پیش‌بینی است. ترقی و پیشرفت واقعاً نیک و خوب است، اما مهم این است که بازده این ترقی چه می‌باشد. ترقی اگر برای برآورده ساختن نیازهای انسان، سیستم زیست و طبیعت باشد واقعاً که نوعی از عبادت است ولی اگر ترقی فقط برای ترقی باشد بازده آن سلاح اتمی، بیولوژیکی، گازهای گلخانه‌ای و بربادی است.

ببین! داشتن سرپناه یک نیاز است و کار برای آن نیز یک عمل نیک انسانی، ولی داشتن چند قصر صرف برای نشان دادن پیشرفت، و هزینه کردن تمام وقت، خوشی و انرژی خویش برای آن درحالی‌که از تمامی آن‌ها استفاده هم نخواهیم کرد یک عمل غیرضروری است و فرهنگ ترقی برای ترقی آن را زیبا

جلوه می‌دهد. و یا، با پیشرفت اتصالات بسیاری نیازهای جوامع بشری برآورده می‌شوند و سیستم اتصالاتی 3G بسیاری نیازهای ما را برآورده ساخته است اما درعین‌حال عوارض جانبی زیادی را متوجه انسان و پرندگان نموده است و طبق گزارش‌های دانشمندان، سیستم 5G عوارض غیرقابل‌جبران را به بار خواهد آورد. حال اگر ترقی برای نیاز در نظر گرفته شود تا راهی برای از بین رفتن این عوارض جانبی پیدا نشود، باید نصب این سیستم متوقف گردد اما فرهنگ ترقی برای ترقی می‌گوید که باید نصب شوند.

من مخالف ترقی برای نیاز نیستم، اما اگر ترقی بدون در نظر داشت مسائل اخلاقی و عوارض جانبی عرضه شود، سود کوتاه‌مدت آن بحران درازمدت را به بار می‌آورد. من مخالف دانشمند نیستم، اما اگر دانشمند آزادگی نداشته باشد و دانش و دانشمندی‌اش در اسارت ذهن محاسب باشد بازدهی‌های خواهد داشت که اگرچه در کوتاه‌مدت درخشنده باشد در درازمدت تباه‌کننده خواهد بود.

خداوند ﷻ می‌فرماید: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ:- و از مردم کسی است که گفتارش در زندگی دنیا تو را خوش آید، و [برای اینکه چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است] خدا را بر آنچه در دل دارد شاهد می‌گیرد، درحالی‌که سرسخت‌ترین دشمنان است، و هنگامی‌که [چنین دشمن سرسختی] قدرت و حکومتی یابد، می‌کوشد که در**

زمین فساد و تباهی به بار آورد، و زراعت و نسل را نابود کند[۱].

دانشی که در اسارت ذهن محاسب باشد، ذهن محاسبی که همیشه دنبال سود دنیوی و همواره حریص بر پذیرفته شدن توسط سایرین است، می‌کوشد تا سودجویی‌های شخصی خویش را خیر جمعی نشان دهد. چنان بشردوستانه و انسان‌گرایانه می‌گوید که انسان از گفته‌هایش به تعجب می‌افتد و او را بشردوست‌تر از بشردوستی‌های مردان بزرگ می‌یابد، اما او در حقیقت دشمن بشریت است، چون از دانش خویش برای فساد استفاده می‌کند. فرهنگ ترقی برای ترقی توسط همین دانشمندان به وجود آمده است. این دانشمندان، آزادی این را ندارند تا صدای بشردوستی واقعی را از اعماق روح خویش بشنوند و به آن عمل کنند، بناءً با گفته‌های حیله‌گرانه، خویشتن را بشردوست نشان می‌دهند.

من دشمن دانش و علم نیستم، چون علم (ساینس) ماهیتاً بی‌طرف است. علم فقط کشف می‌کند. ساینس سلاح بیولوژیکی کشف می‌کند ولی هیچ‌گاه نمی‌گوید که ساخت آن درست است و یا اشتباه! توقع پاسخ از ساینس در این مورد عدم درک از ساینس را نشان می‌دهد. این صدای روح و صدای آزادی‌مأبانه‌ای معنوی است که جواب چنین سؤال را باید بدهد. فرهنگ ترقی برای ترقی، امروز روح را نفی می‌کند، بناءً صدای آن را نشنیده و هر چه را نفس بخواهد و نفس را فربه کند، ترقی می‌نامد. فرهنگ ترقی برای ترقی ادعای انسان‌گرایی می‌کند، اما اگرچه نوشته‌ها و گفته‌های این فرهنگ، انسان را به تعجب وادارد، غیرانسانی است، زیرا هر گفته و نوشته‌ای که روح را نفی کند،

---

[۱] سوره. البقره، آیات. ۲۰۴-۲۰۵

انسان در آن انسان نمی‌ماند و به یک‌چیز غیرانسانی تقلیل می‌یابد؛ تقلیل انسان، یک کار غیرانسانی است. با نفی روح، آزادی انسان نفی می‌شود و انسان بدون آزادی نمی‌تواند انسان بماند. با نفی روح، ویژگی شاعرانه، خلاقانه و هنرمندانه‌ای انسان نفی می‌شود و انسان بدون این‌ها انسان نمی‌ماند. با نفی روح، عملکردهای اخلاق‌مأبانه، قهرمانانه و قربانی‌محورانه‌ای انسان نفی می‌شود و انسان بدون اخلاق، قربانی و قهرمانی، انسان نمی‌ماند. حال، فرهنگی که لباس انسانیت را از انسان بدرد، می‌تواند ادعای انسانیت کند؟

بگذار دو مثال در این مورد ارائه کنم. جابر ابن حیان یکی از ساینس‌دانان عصر خود بود. چنان سهم بزرگ در پیشرفت ساینس داشته است که امروزه به حیث پدر علم کیمیا نامیده می‌شود. خلیفه‌ای عباسی از او درخواست کرد تا زهری بسازد که به زودترین فرصت انسان را از بین برده و غیرقابل علاج باشد. جابر ابن حیان با آزادگی این درخواست را رد کرده و اظهار داشت که هیچ‌گاه چنین وسیله‌ای قتل بشر را نمی‌سازد. او روح آزاده‌ای داشت که صدای عمیق آن برایش قابل‌شنیدن بود، بناءً با آزادگی از ساختن چنین سمی سرباز زد. در فرهنگ ترقی برای ترقی، ساختن چنین سمی پیشرفت محسوب می‌شود و دیده می‌شود که چقدر دانشمندان امروز این کار را می‌کنند. البته من نمی‌گویم که امروز چنین دانشمندانی وجود ندارند، ولی فرهنگ امروز از چنین دانشمندان قدردانی نمی‌کند. همان‌طوری که خداناباورِ بااخلاق می‌توان یافت ولی خداناباوری‌ای اخلاق‌محور نه و همان‌طوری که مسلمان عاری از اخلاق می‌توان یافت و اسلام را عاری از اخلاق نه، در فرهنگ ترقی برای ترقی نیز دانشمند آزاده می‌توان یافت اما این فرهنگ را تشویق‌کنند و قدردان آزادی نمی‌توان

یافت.

در مثال دیگر عدم اخلاق و عدم آزادگی دانشمندان پیرو فرهنگ ترقی برای ترقی را بهتر می‌توان دید. طوری که فوقاً تذکر یافت، خداوند ﷻ می‌فرماید: و هنگامی‌که قدرت و حکومتی یابد، می‌کوشد که در زمین فساد و تباهی به بار آورد، و زراعت و نسل را نابود کند.

در زراعت امروز، تخم‌های اصلاح‌شده و نباتات و حیوانات تغییر ژن شده (Genetically Modified Foods) جهانی شده است، و درحالی‌که اضرار آن مانند روز روشن است، نسل را از بین می‌برد چون قابلیت تولید نسل را از این موجودات زنده می‌گیرد و ادارهٔ غذایی مردم را به چند شرکت انگشت‌شمار چندملیتی می‌دهد. هزاران دانشمند برای منفعت شخصی خویش در توسعه‌ای آن کار می‌کنند و چنان از آن دفاع می‌کنند که سخنان بشردوستانه‌ای آن‌ها، طبق آیات ذکرشده، انسان را به تعجب وامی‌دارد؛ **وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ:- و زراعت و نسل را نابود کند.**

غیراخلاقی‌تر از این، تغییر جنسیت در انسان‌ها است. تغییر جنسیت یک عمل ناممکن است، زیرا فقط ظاهراً جنسیت تغییر می‌کند ولی هیچ‌گاه فطرت نهفته‌ای انسان که با آن تولد شده است تغییر نخواهد کرد و یک زن باطناً به مرد و یک مرد باطناً به زن مبدل نخواهد شد؛ از همین ملحوظ است که نرخ خودکشی در کسانی که تغییر جنسیت داده‌اند بسیار بالا است و اکثر کسانی که تغییر جنسیت داده‌اند از این کار خویش پشیمان‌اند و حتی دوباره عملیات کرده‌اند تا به جنسیت اصلی خویش برگردند. فرهنگ ترقی برای ترقی این کار را ترقی مثبت دانسته و از آن دفاع می‌کند و حتی دانشمندانی وجود دارند که

هزاران کتاب و مقاله در دفاع از آن نوشته‌اند و آن را انسانی و برای نفع بشر جلوه داده‌اند؛ **سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا: - می‌کوشد که در زمین فساد و تباهی به بار آورد.**

من از این دانشمندان متنفرم، مهم نیست که چقدر نام بلند دارند. من از کسی که سلاح اتمی می‌سازد، سلاح بیولوژیکی می‌سازد، سلاح کیمیایی می‌سازد، در ژن موجودات زنده تغییر می‌آورد و ... متنفرم و به نظر من این‌ها دوستان فریب‌خورده‌ای شیطان هستند که فکر می‌کنند درراه درست درحرکت هستند؛ **إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ :- آنان شیاطین را به‌جای خدا دوستان [خود] گرفته‌اند و می‌پندارند که راه‌یافتگان‌اند**[۱].

---

[۱] سوره. الأعراف، آیه. ۳۰

تکاثر

جوان که غرق در گفتگو گذر زمان را فراموش کرده بود، بدون اینکه متوجه شود شب به‌سرعت در حال سپری شدن است، سؤال بعدی خود را چنین مطرح کرد:

من جوان پولدار هستم و درحالی‌که از نگاه مادی بیشتر از نیازهای اولیه‌ای خویش، مهیا کرده می‌توانم اما بازهم باطناً احساس فقر می‌کنم، با زندگی احساس هماهنگی نمی‌کنم و اکثراً احساس غم عجیبی مرا آشفته می‌کند، فکر می‌کنید که پولداری سبب غم و اندوه می‌شود و فکر می‌کنید که کثرت مال و جاه سبب بدبختی است؟

برعکس! پیر قرآن با قاطعیت جواب داده، ادامه داد: خداوند ﷻ بندگانش را تشویق به فقر نمی‌کند و این در دینش هویدا است؛ درواقع پیامبر اسلام ﷺ بهترین مردم کسی را خطاب کرده است که خیرش به دیگران برسد و فرد پولدار خیر مادی بیشتر به دیگران رسانیده می‌تواند، اما مهم این است که ثروت چه جایگاهی در قلب و در زندگی ما دارد. ثروت خیر است، اگر ثروت همه‌چیز ما نباشد و اگر ثروت ما را فقیر نسازد...

جوان سخنان پیر قرآن را قطع کرده و گفت: فقر؟ چگونه ثروت سبب فقر می‌شود؟

پیر قرآن با لبخند تلخ ادامه داد: انواع زیادی فقر داریم ولی اینجا دو نوع را یادآور می‌شوم؛ فقر نیاز و فقر شرم. فقرِ نیاز آن است که انسان نیازهای اولیه‌ای خویش را مهیا کرده نتواند؛ غذا، پوشاک و سرپناه. فقرِ شرم آن است که انسان از اینکه سایر انسان‌ها از او بیشتر داشته باشند احساس شرم و احساس ناراحتی کند و بخواهد که برتر از همه‌کس باشد؛ اگر مبایل داشته باشد که نیازش را برآورده کند، به آن راضی نمی‌شود تا مدل جدیدتر از مبایل دوست خویش نداشته باشد، اگر سرپناه داشته باشد به آن راضی نمی‌شود تا موبل و فرنیچر آن از شریک تجاری‌اش بهتر نباشد و اگر موتر داشته باشد به آن راضی نیست تا هواپیمای شخصی نخرد. اگر نتواند با دیگران برابری کند از خود و از دستاوردهای خود احساس شرم می‌کند و خودش را همیشه برای نرسیدن به‌جای دیگران سرزنش می‌کند. نیازهای او پایان نیافتنی می‌شوند. همه داشته‌هایش بی‌معنی می‌شوند. از داشته‌هایش قدردانی نمی‌تواند و سپاسگزاری از نعمات برایش بی‌مفهوم می‌شوند. همیشه در رقابت با دیگران آرامش خویش را به هدر می‌دهد. زیاده‌طلبی‌اش پایان نایافتنی می‌شود. به مصداق بزرگ پرورده شده‌ای کامل در فرهنگ «ترقی برای ترقی» مبدل می‌شود.

زیاده‌طلبی وی، همان‌طوری که خداوند ﷻ می‌فرماید او را به خود مشغول کرده، از لذت واقعی زندگی (مادی و معنوی) غافل ساخته و عطش داشتن بیشتر، فکر و ذهنش را اسیر می‌کند؛ **أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ:- تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت**[1]. چنان غرق داشتن بیشتر می‌شود که تمام آزادی‌های خویش را به خاطر آن لیلام می‌کند؛ برای بیشتر داشتن فکر می‌کند، کار می‌کند، می‌دود و می‌کوشد. به هراندازه که بیشتر می‌یابد، حس افزون‌طلبی‌اش بیشتر

[1] سوره. التکاثر، آیه. ۱

می‌شود و بیشتر آزادی‌هایش از وی گرفته می‌شوند، بناءً تا مرگ، این افزون‌طلبی مانند یک دعای بدِ مستجاب شده او را تعقیب می‌کند؛ **حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ:- تا کارتان [و پایتان] به گورستان رسید**[1].

او این کار را می‌کند تا گمشده‌اش را بیابد؛ آرامش را. اما به هراندازه که بیشتر می‌یابد آرامشش کم‌تر می‌شود، زیرا بزرگ‌ترین منبع آرامش را قربانی زیاده‌طلبی کرده است؛ آزادی خویش و روح خویش را. وقتی انسان روح را نفی کرد، خدا را نفی می‌کند و یا حداقل نقش خدا در زندگی خویش را نفی می‌کند. زمانی که خدا نفی شد، انسان می‌ماند و نتایج غم آفرین و رنج‌آور اعمال نفسانی‌اش. نفسش در بدل آرامش از او تقاضای بیشتر و بیشتر می‌کند و او ناامیدانه سعی بیشتر و بیشتر برای برآورده ساختن تقاضاهای نفس می‌کند که در بدل، غم و رنج بیشتر به دست می‌آورد و آرامشش بیشتر و بیشتر قربانی می‌شود. وقتی انسان مدرن می‌گوید که «خدا را کشتیم»، در حقیقت با نفی روح خویش و آزادی خویش را کشته است؛ لذت خلاقیت، لذت شاعرانه بودن و لذت روحانی بودن در خویش را کشته است. انسانِ بدون آزادی و در قید افزون‌طلبی، زندگی خویش را جهنم می‌سازد؛ **كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ :- این‌چنین نیست [که شما می‌پندارید]، به‌زودی [به آثار شوم این اوضاع و احوالی که دارید] آگاه خواهید شد. بازهم این‌چنین نیست، به‌زودی آگاه خواهید شد. [زندگی واقعی] این‌چنین نیست [که می‌پندارید]، اگر به علم‌الیقین آگاه بودید، بی‌تردید [جهنمی را که در آن هستید می‌دیدید و] دوزخ [آخرت] را خواهید دید**[2].

---

[1] سوره. التکاثر، آیه. ۲

[2] سوره. التکاثر، آیات. ۳-۶

اگر این انسان علم‌الیقین را می‌دانست، جهنمی را که در آن به سر می‌بَرَد می‌دید.

پس ای جوان، از تو تقاضا می‌کنم تا با پرورش و آزادسازی خودت، بینشت را بالابرده و با آزاد ساختن روح از خواهشات نفسانی، فراست به دست آور، همان‌طوری که پس از آزاد شدن روح از بدن چشمان انسان تیزبین می‌شود؛ **لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ:- تو از این امر در بی‌خبری و غفلت بودی، پس ما پرده بی‌خبری را از دیده‌ات کنار زدیم درنتیجه دیده‌ات امروز بسیار تیزبین است**[۱]. با چنین فراستی جهان را طوری دیگر خواهی دید. پشت چشمان تروتازه‌ای کسانی که با زندگی ظاهراً مرفه و بی‌نیاز خویش صبح تا شام و شام تا شب دنبال افزون‌طلبی‌اند، آتش غم و اندوهی را خواهی دید که آن‌ها را می‌سوزاند. دیوارهای کانکریتی‌ای حائلِ عشق و خوشی را خواهی دید که ساکنان خویش را سخت می‌فشارند. صداهای خفه‌شده‌ای روح‌های را خواهی شنید که صاحبان دارای زندگی با زرق‌وبرق و ماشین‌گونه‌ای خویش را شبح‌گونه می‌آزارند. صنعت‌های بزرگی را خواهی دید که سازندگان خویش را زندانی ساخته و آن‌ها را تعذیب می‌کنند. این‌همه را خواهی دید، اگر آزادی روحت را از خواهشات نفست باز گیری.

پس بازهم تأکید می‌کنم که ثروت بد نیست، بدی و خوبی ثروت مربوط بینش دارنده‌اش در مورد آن می‌باشد. کسب ثروت اگر برای آزادمنشی استفاده شود عبادت است، ولی اگر زداینده‌ای آزادی باشد شبح تعذیب کننده.

---

[۱] سوره. ق، آیه. ۲۲

تکبر مانع هدایت

روح، بخشی از انسان است که تشنه‌ای حق می‌باشد، و اگر یک‌بار لذت جرعه‌ای از این آب را چشید، تشنه و تشنه‌تر می‌شود و دنبالش می‌دود و هر جا آن را بیابد از همان‌جا می‌شود؛ حکمت گمشده‌ای مؤمن است. جوان که جرعه‌ای از حقایق قرآنی را نوشیده بود بدون اینکه به پیر قرآن فرصت دهد تا یک‌دم گلو تازه کند، سؤال بعدی را چنین مطرح کرد:

در دنیای امروز که علم به اوج رسیده است، چرا مردم به حقانیت قرآن پی نمی‌برند؟ مگر این‌همه مردمی که قرآن را می‌خوانند ولی در مقابل آسمانی بودن آن سر تعظیم فرود نمی‌آورند همه احمق هستند؟

پیر قرآن که از استفاده‌ای لفظ احمق چندان خوش به نظر نمی‌رسید گفت: احمق به معنی رایج کلمه، لفظ درست برای انبوهی از مردم نیست. آن‌ها، به معنی رایج کلمه، احمق نیستند، بلکه عقلمند تر از ما هستند؛ درواقع آن‌ها سراپا عقل هستند، اما عقلی که تنها برای نفع نفس کار می‌کند. آن‌ها احمق نیستند، متکبر هستند.

انسان متکبر، همه آزادگی روحی خویش را به ذهن محاسب تسلیم می‌کند که همیشه منفعت‌جو و خودشیفته است. ذهن محاسب همیشه دنبال منفعت

است، اما آن منفعتی را که در جستجویش هست در مقیاس کلی آن نمی‌بیند، بلکه آن را در مقایسه با دیگران می‌بیند. منفعت در مقیاس کلی، سعادت است که ربطی به دیگران ندارد، اما منفعت در مقایسه با دیگران، برتری‌جویی نسبت به همه‌کس است. ذهن محاسب همیشه می‌خواهد برتر و بهتر از همه باشد. در فرآیند جستن این برتری، بزرگ‌ترین مانع در مقابل ذهن محاسب، خدا و آزادمنشی روحی است. وقتی مفهوم خدا در میان آید مسئله‌ای حرام و نهی‌ها به میان می‌آید و وقتی آزادمنشی روحی در میان آید ایثارگری، از خودگذری و تواضع به میان می‌آید که این ویژگی‌ها همه در مقابل منفعت‌جویی ذهن محاسب (نفس) قرار می‌گیرند. انسان متکبر و یا انسان سراپا ذهن محاسب، در فرآیند جستن منفعت خویش هیچ مانع را نمی‌خواهد، هیچ نهی را نمی‌خواهد و هیچ اولوالأمر را نمی‌خواهد و بناءً برای خویش حق را چنان تعریف می‌کند که او را به منفعتش نزدیک سازد و باطل را چنان تعریف می‌کند که مانع رسیدنش به منفعت باشد؛ حق برایش همان چیزی است که خودش برای رسیدن به منفعت خویش تعریف کرده است.

حال وقتی دین می‌آید و برایش می‌گوید که باید از خوردن ربا جلوگیری کند، او درحالی‌که از عواقب کوتاه‌مدت و درازمدت ربا آگاه است، ولی چون از رباخواری سود می‌برد آن را به حیث یک تجارت منصفانه، حق معرفی می‌کند. اگر برای یک کپیتلیست و برای کسی که از کپیتلیزم منفعت می‌برد و در این فرآیند آزادی روحی خویش را برای ذهن محاسب خویش سپرده است از هزار نقص عملی کپیتلیزم بگویی، او هزار منفعت نظری آن را خواهد گفت، زیرا کپیتلیزم نفسش را فربه می‌سازد و نفس متکبر دوست ندارد کسی دیگری حق

را برایش بگوید. نفس متکبر خودش خدای خود است و خوب و بد را خودش تعریف می‌کند، بناءً نفس اگر فربه شود انسان را از پذیرفتن حق بازمی‌دارد. خداوند ﷻ می‌فرماید: **سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا:- من آنانی را که در زمین به‌ناحق کبر و بزرگ‌منشی کنند از آیات خود روگردان و معرض خواهم ساخت، و اگر هر آیتی [نشانه‌ای از اثبات الهی را] بینند به آن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و هدایت را یابند آن را نپیمایند و اگر راه جهل و گمراهی را یابند آن را پیش گیرند**[1].

خودبزرگ‌بینی و تکبر چنان چشم دل را کور می‌سازد که باوجود آشکارا بودن حق، نمی‌خواهد آن را ببیند. بزرگ‌ترین مثال تکبر ابلیس است، او حق را می‌شناخت و حق برایش آشکارا بود اما نمی‌خواست ببیند. او از عظمت پروردگار آگاه بود و حتی به عزت پروردگار خود قسم می‌خورد (**قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ:- [شیطان] گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به درمی‌برم**[2])، اما بازهم تکبرش مانع پذیرفتن حق شده و او را به راه باطل سوق داد.

تکبر و خودحق‌بینی در میان بسیاری از مسلمانان نیز مروج است؛ اکثر جدل‌های روشی مانند جدل بر سر مستحبات و مسائل غیر ثوابت از تکبر بر خواسته است. برادری مسلمان با مسلمان از ثوابت دین است اما تکبر بعضی‌ها این اصل ثابت‌شده را به خاطر ۸ رکعت تراویح و ۲۰ رکعت تراویح، رفع‌الیدین

---

[1] سوره. الأعراف، آیه. ۱۴۶

[2] سوره. ص، آیه. ۸۲

و عدم آن و ... به خطر می‌اندازد. تکبر احتمال درست بودن طرف مقابل و یا احتمال درست بودن هردو را نظر به اصل اجتهاد در این مسائل در فکر و ذهن این جدل کنندگان ناممکن جلوه می‌دهد. برای اینکه خود را در مسائل اجتهادی حق ثابت کنند، از ثوابت می‌گذرند؛ **فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ:- ولی آنان در کارشان، در میان خود اختلاف و تفرقه یافتند، هر گروهی به آنچه در دست دارد، شادمان است**[۱]. اما انسان متکبر راه به هدایت نمی‌برد، حتی اگر عزازیل‌گونه شب و روز مشغول عبادات ظاهری باشد. شرط هدایت تواضع است که با دلایل ذهن محاسب به دست نمی‌آید، بلکه در آزادمنشی روح والا به دست می‌آید. تا اینکه بدن‌های ما و اذهان ما در هماهنگی با روح ما به عبادت نپردازند، اعمال ظاهری ما راهگشا به‌سوی هدایت نخواهد شد و تکبر ما در سلطه‌ای روح والا درنخواهد آمد؛ **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ:- آن‌ها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر خداوند خاضع و تسلیم بودند، آن‌ها یاران بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند**[۲].

---

[۱] سوره. المؤمنون، آیه. ۵۳

[۲] سوره. هود، آیه. ۲۳

تفکر قرآنی

درحالی‌که سخنان پیر قرآن در دل جوان جای می‌گرفت و در فکر فرورفته بود، اما در میان افکارش این فکر در حال رقصیدن بود که پیر قرآن چرا بر تفکر می‌تازد. انسانِ در حال تغییر باطنی، در یک جنگ درونی میان قلب و ذهن قرار می‌گیرد و در چنین حالت، تفکر بر تفکر، بازده اغتشاش‌آور به بار می‌آورد. جوان نتوانست این اغتشاش درونی را با پیر قرآن در میان نگذارد و سؤال بعدی را چنین مطرح کرد:

درحالی‌که گفته‌های شما تفکر مرا تحریک کرد ولی فکر می‌کنم از آغاز شب تاکنون شما بر فکر و عقل می‌تازید. آیا تفکر و تعقل به نظر شما مذموم است؟

پیر قرآن از اشتباه‌فهمی جوان اندک ناراحت شده بود، اما به‌پاس حکمت و وعظ احسن (**ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ:- با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای**[1]) خم به ابرو نیاورده، چنین پاسخ خویش را آغاز کرد: درواقع یگانه اندرز قرآن تفکر است؛ **قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ**

---

[1] سوره. النحل، آیه. ۱۲۵

بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا:- بگو من فقط به شما یك اندرز می‌دهم که دودو و به‌تنهایی برای خدا به پا خیزید سپس تفکر کنید[1]. این‌که من و خودت، اینجا و در این نیمه‌شب، مسائل مختلف را برای رسیدن به‌حق موردبحث قرار می‌دهیم در مورد آن‌ها تفکر می‌کنیم طبق آیت قرآن تفکر دو فردی است و اینکه ان‌شاءالله پس‌ازاین خودت در مورد مسائل تفکر کنی، تفکر تک فردی است؛ این تفکر بزرگ‌ترین اندرز قرآن است و بزرگ‌ترین عبادت.

تأکید قرآن در مورد تفکر، تدبر و تعقل چنان زیاد است که اگر به بیان آن بپردازیم، امشب و هزارویک‌شب دیگر نیز برای آن کافی نخواهد بود، اما در اینجا فقط چند نمونه را ذکر می‌کنم؛ **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ:- آیا در خودشان و خلقت آسمان‌ها و زمین توسط خداوند به تفکر نپرداخته‌اند**[2]، **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ :- راستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین... نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد برای گروهی که تفکر می‌کنند**[3] و **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا:- آیا درآیات قرآن تدبر نمی‌کنند یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است**[4].

اما قرآن قبل از اینکه تفکر را تحریک کند، آن را آزاده می‌سازد، چنانچه قرآن رسالت پیامبر ﷺ را آزادسازی بیان می‌کند؛ **الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي... يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ:- کسانی که از فرستاده و پیامبر امی**

---

[1] سوره. سبأ، آیه. ۴۶

[2] سوره. الروم، آیه. ۸

[3] سوره. البقره، آیه. ۱۶۴

[4] سوره. محمد، آیه. ۲۴

پیروی می‌کنند، کسی که... بارهای تکالیف سنگین و زنجیرهای [که بر دوش عقل و جان آنان است] برمی‌دارد[۱].

زنجیرهای که پیامبر ﷺ برای آزادسازی مردمان از آن مبعوث شده است، فقط زنجیرهای استعمار سیاسی و اقتصادی نبود، بلکه زنجیرهای فکری و ذهنی بود. زنجیرهای که عقل‌های آزاده را به ذهن محاسب تقلیل می‌دهد. زنجیرهای که انسان را فقط حیوان منطقی و جوینده‌ای بقای دنیوی معرفی می‌کند. زنجیرهای که با تقلیل انسان به ذهن محاسبِ محض، او را در قیدوبند افکار جمعی زندانی می‌کند. زنجیرهای که آزادی‌ای ایستادن در مقابل افکار غلط جامعه را از انسان می‌گیرد. زنجیرهای که انسان را مجبور می‌کند باطلی را بپذیرد که سایرین آن را حق پنداشته‌اند. زنجیرهای که یک پدر در قید آن‌ها، تولد دختر را شرم می‌پنداشت و به خاطر تولد دختر از شرم روی خویش پنهان می‌نمود. زنجیرهای که در قید آن انسان مجبور می‌شد برای سنگ و چوب سجده برد و وادار به قتل اولاد خویش می‌شد؛ **وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ:- و این‌گونه برای بسیاری از مشرکان بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند تا هلاکشان کنند**[۲].

طوری نبود که آن انسان‌ها از محبت فطری نسبت به اولاد خویش بی‌بهره باشند. روح آن‌ها نیز در زمان زنده‌به‌گور کردن دخترانشان رنج می‌کشید، ولی ذهن محاسب چنان بر تفکر انسانی‌شان چیره شده بود و چنان آن‌ها را دنباله‌رو سایرین ساخته بود که توان ایستادگی را نداشته و باوجود دانستن بطلان این

---

[۱] سوره. الأعراف، آیه. ۱۵۷

[۲] سوره. الأنعام، آیه. ۱۳۷

عرف، آزادگی ایستادگی در مقابل آن را نداشتند.

عقل زندانی و غیرآزاد، صدای روح را خفه می‌سازد، صدای حق را خفه می‌سازد، جرئت ایستادگی در مقابل باطل را از دست می‌دهد، دنباله‌رو سایرین می‌شود صرف‌نظر از اینکه سایرین حق‌اند یا باطل و آزادی تفکر برای خویشتن را ندارد. تفکرِ عقل زندانی درگرو تفکر جمعی است.

بگذار یک مثال عصری از متفکرین بافکر زندانی را برایت بگویم. با اندک تفکرِ آزاد، حتی یک فرد با سطح هوش بچه‌ای مکتب می‌تواند درک کند که حادثه‌ای یازدهم سپتمبر بزرگ‌ترین دروغ قرن بیست‌ویک بود، اما بزرگ‌ترین متفکرین نام نهاد، فقط به خاطر اینکه توطئه‌پرداز خطاب نشوند از اظهار و پذیرش آن اجتناب می‌کنند، زیرا اگر حقیقت را بگویند، رسانه‌های جمعی آن‌ها را احمق خطاب خواهد کرد. تفکر این‌ها آزاد نیست. تفکرشان درگرو رسانه‌های جمعی و حکایت رسانه‌های جمعی است. مهم نیست که یک فرد چقدر نام بلند در علم دارد، متفکر اول جهان است و یا متفکر دوم جهان، اگر تفکرش درگرو فکر رایج باشد او یک برده‌ای فکری است.

فردی ساعت‌ها در مورد حقانیت موضوعی مجادله می‌کند، اما به‌محض اینکه گفته‌ای خلاف وی را از فلان عالم مشهور نقل کنی، خاموش می‌شود. این تفکر آزاد نیست.

قرآن دنبال از بین بردن تفکر نیست، قرآن دنبال آزادسازی تفکر و بعد تحریک تفکر است.

قرآن تمام مراجع حق را که توسط آن، فکرها زندانی می‌شوند، نفی می‌کند و برای جلوگیری از سرگردانی مردم، فقط یک منبع حق را که شکی در آن نیست

معرفی می‌کند؛ **الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ: - حق فقط از سوی پروردگار شماست**[۱]. در تفکر قرآنی روح به حیث قوه‌ای باطنی انسان سرکوب نمی‌شود تا با سرکوب شدن آن انسان در قیدوبندهای دنیوی زندانی شود. قرآن روح و ذهن را هماهنگ می‌کند تا طرز تفکر حق محور به وجود آید. قرآن تمام قیدوبندهای دنیوی را از بیخ برمی‌کند و حق را از منبعی معرفی می‌کند که روح ازآنجا آمده و بدان جا رغبت دارد. در تفکر آزادی‌محور قرآنی نه روح انسان رنج می‌کشد و نه عقل وی سرکوب می‌شود. قرآن آزادی می‌آموزد. این تفکر آزاده، روح را آزاده می‌سازد و روح آزاده رغبت به خدا دارد. هر کس رغبت به خدا ندارد، روح آزاده ندارد؛ تفکر آزاده ندارد.

آرامش اصلی و سعادت در آزادگی روح است، پس انسان‌گرایی واقعی نیز در تفکر آزاده است. هر فرد و هر فکری که آزادگی از انسان را بگیرد، روح و پرورش روح را نفی کند، کار غیرانسانی و کار غیر قرآنی می‌کند، اگرچه تمام ادعاهایش مبنی بر انسانیت باشد. هرچند از مساوات اقتصادی، حق رأی سیاسی و حقوق مدنی صحبت کند اما اگر آزادگی واقعی را نفی کند، کار غیرانسانی می‌کند، زیرا انسان را به یک‌چیز غیرانسانی تقلیل می‌دهد.

بناءً با تأکید بیشتر می‌گویم که قرآن تفکر را تشویق می‌کند، اما تفکر آزاده را. تفکر در قالب قیدوبندهای منفعت شخصی و فکر رایج، تفکر به معنی اصلی کلمه نبوده بلکه یک فرآیند بیولوژیکی در مغزها است که حیوانات هم آن را دارا می‌باشند. قرآن تفکر انسانی می‌خواهد نه تفکر حیوانی.

---

[۱] سوره. الکهف، آیه. ۲۹

انسان باطن است

شوری عجیبی در جوان پدیدار شده بود. گویا صداهای بی‌تاب روح خود را می‌شنید که از وی تقاضای شنیدن بیشتر آیات آزادی‌بخش قرآن را می‌کرد. صدای تپش‌های تند ولی توأم با آرامش قلب خویش را می‌شنید که فریاد می‌زدند آزادم کن، ولی درعین‌حال فعالیت نفسش نیز افزایش‌یافته بود و به‌سرعت معلومات آمده را تحلیل و تجزیه کرده و سؤالات مقاومتی جدید مطرح می‌کرد. این جنگ درونی او را بی‌تاب و بی‌تاب‌تر می‌کرد. جوان برای آوردن امنیت درونی می‌خواست بشنود و بناءً با صدای نرم‌تر و متواضعانه‌تر از قبل پرسید:

شما آن‌قدر از روح و روحانیت گفتید که فکر می‌کنم تمام توجهتان بر زهد است و از دنیا و دنیاداری فاصله و عزلت را ترجیح می‌دهید، مگر قرآن با دنیا و دنیاداری فاصله ایجاد می‌کند؟ آیا دین تنها تقوای درونی است؟ آیا انسان تنها روح است؟

پیر قرآن به خاطری که موضوع را خوب‌تر تشریح کرده باشد، طوری طرح موضوع را آغاز کرد که با پرسش بی‌ربط می‌نمود:

ربط مستقیم میان عمل انسان و باورش وجود ندارد. تمام اعمال انسان‌ها مطابق باورهای سیاسی، فلسفی و ایدئولوژیکی آن‌ها سر نمی‌زند. هر عمل

انسان اختیاری و سنجیده‌شده با باورهای وی نیست. اکثر اعمال انسان غیر اختیاری و مطابق چیزی است که او در باطن خویش کسب کرده است. اعمال غیر اختیاری از هزاران سال تاریخی که در باطن انسان رخنه کرده است، از فرهنگی در آن بزرگ‌شده است و ناخودآگاه در او باطنی شده‌اند و از چیزهایی که او آموخته است، نشئت می‌گیرند.

ببین، بنیاد باور یک مسلمان را اخلاق حسنه تشکیل می‌دهد، ولی ما مسلمانانی داریم که بداخلاق‌اند و بنیاد باور یک ماده‌گرا و خداناباور را عدم باور به اخلاق و اخلاقیات تشکیل می‌دهد، اما ماده‌گرا و خدا ناباورانی داریم که اخلاقی عمل می‌کنند. این به خاطری است که تمام اعمال انسان نظر به باورهای او نیست؛ مسلمانی که غیراخلاقی عمل می‌کند به خاطری است که تاریخ بداخلاقی که او و پدرانش شاهد بوده‌اند، فرهنگ غیراخلاقی رایج و تدریسات ماده‌گرایی در او باطنی شده است و ماده‌گرا و خدا ناباوری که اخلاقی عمل می‌کند به خاطری است که فرهنگ، تاریخ و تدریسات دینی در باطن او وجود دارند. بسیاری اعمال ناخودآگاه یک مسلمانی که خداناباور شده است با یک مسیحی‌ای که خداناباور شده است، در یک وضعیت خاص همانند نخواهد بود؛ زیرا فرهنگ، تاریخ و آموزه‌های باطنی شده در هر دو فرق می‌کنند.

بدون اخلاق نظم اجتماعی ناممکن است. به‌طور مثال، کارل مارکس اخلاق را در تئوری نفی می‌کرد، اما وقتی مارکسیست‌ها خواستند این تئوری را در عمل پیاده کنند، درک کردند که این کار عملی نیست، بناءً لنین گفت که اخلاق وفاداری به دولت سوشیلیست است. لیبرالیست‌های ماده‌گرا نیز به اخلاق باور ندارند ولی برای نظم اجتماعی اخلاق را ترویج می‌کنند؛ وفاداری به دولت ملت،

دوست داشتن هم‌وطن، قربانی برای وطن و هم‌وطن، خیانت نکردن به دولت و... این کار تناقض میان باور و عمل را به وجود می‌آورد. وقتی یک ماده‌گرا اخلاقی عمل می‌کند دیگر ماده‌گرا نمی‌ماند و وقتی یک مؤمن غیراخلاقی عمل می‌کند، دیگر مؤمن نمی‌ماند؛ البته مؤمن! نه مسلمان. و این تناقض در ادیانی که کاملاً بر محور روحانیت می‌چرخند نیز صادق است. وقتی یک مسیحی سخن از سیاست مسیحیت زند و مسیحیت را شامل سیاست کند، مخالف باور خویش صحبت کرده است، زیرا سیاست دینی مسیحیت (رایج) وجود ندارد. این تناقض اگر برای فردش آزاردهنده نباشد اما وفاداری کامل وی را برای نظم اجتماعی در برنمی‌داشته باشد. این تناقض میان روح و تن، میان دین و دنیا و میان باور و عمل در سطح فردی خلأ باطنی و در سطح اجتماعی بی‌نظمی می‌آورد. برای پر کردن این خلأ، متصدیان نظم اجتماعی مجبور می‌شوند به تمرین دهی جامعه دست یازند؛ حکومت‌های کمونیستی از مکاتب، رسانه‌ها و حتی از هنرها برای تمرین دهی اخلاقی مردم خویش استفاده می‌کنند و به حیث نمونه در دولت‌های ماده‌گرای کپیتلیستی، امریکا یک ادارۀ بزرگ و پرهزینه بنام روابط عامه دارد که یگانه هدفش مهار اذهان و تمرین دهی مردمش هست.

قرآن درصدد زدودن این تناقض است. قرآن دنبال محو اختلاف میان باور و عمل است. قرآن دنبال از بین بردن دورویی است. قرآن میان روح و تن، میان دین و دنیا و میان باور و عمل هماهنگی به وجود می‌آورد. بنابراین قرآن به تمرین‌دهی مردم امر نمی‌کند، بلکه دنبال پرورش مردم است.

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ:- ایمان آورده و [مطابق ایمان] کارهای شایسته کنید[۱]، در این جمله که بیش از پنجاه بار در قرآن ذکر شده است، آشکارا از تناقض میان باور و عمل جلوگیری می‌شود، ولی پرورش قرآنی تنها به فرآیند باور به عمل خلاصه نمی‌شود بلکه فرآیند عمل به باور را نیز در بردارد. **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ:- هرگز به نیکی [ایمانی] دست نمی‌یابید تا اینکه ازآنچه دوست دارید [و عزیز می‌شمارید] ببخشید**[۲]، در اینجا فرآیند برعکس است، در اینجا قرآن نمی‌گوید که ایمان بیاورید خوب می‌شوید، بلکه می‌گوید که خوبی کنید و خوب باشید تا به ایمان شما افزوده شود. پرورش قرآن از عمل به باور می‌رساند و از باور به عمل می‌رساند. پرورش‌دیده‌های قرآن دورویی در عمل و باور ندارند، تناقض میان روح و تن (ذهن) احساس نمی‌کنند و برای نگه‌داری نظم دنیوی خویش نیاز به تحمیل تمرینات ندارند بلکه با پرورش اختیارانه دین و دنیایشان هماهنگ می‌شود.

انسان عبارت از اندیشه‌ها و آموزه‌های است که در او باطنی شده‌اند، نه باورهای که در کنج ذهن خویش ذخیره کرده است. قرآن هماهنگی میان هردو به وجود می‌آورد. اوج این هماهنگی که در آن عمل و باورهای اسلامی هماهنگ باشند، تقوی است. تقوی آموزه‌های باطنی شده‌ای اسلام است. عمل از باطن نشئت می‌گیرد و تقوی در باطن است. باطن انسان کمی نیست، بلکه کیفی است، بناءً قابل‌اندازه‌گیری نیست. تقوی تعریف‌کننده‌ای انسان است، اما

---

[۱] سوره. محمد، آیه. ۲

[۲] سوره. آل عمران، آیه. ۹۲

انسان نمی‌تواند تا آن را اندازه کرده و انسان دیگر را نظر به آن تعریف کند. تنها خدا می‌داند که چه کسی متقی است؛ **هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى:- تنها او متقیان را می‌شناسد**[۱]. به همین خاطر است که کسی دعوای متقی بودن نسبت به کسی دیگر را کرده نمی‌تواند. اعمال دینی الزاماً نشانگر تقوی نیست. دو پسر آدم ﷺ هر دو قربانی کردند ولی خدا از یکی پذیرفت، زیرا **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ:- خدا فقط از متقیان می‌پذیرد**[۲].

بناءً، انسان چیزی است که باطنش است. کیفیت انسان کیفیت تقوای اوست. اعتبار اخلاص و نیک نیت بودن عمل انسان در این است که چقدر با باورش هماهنگ است؛ چه قدر از روی تقوی است. انسانِ انسانی کسی است که عمل و باورش باهم یکی باشد، دین و دنیایش هماهنگ باشد و روح و جسمش در این هماهنگی در آرامش باشد؛ این است اوج تقوی. پرورش اسلام به تقوی می‌انجامد؛ به آرامش درونی و متعاقباً به نظم اجتماعی باثبات و انسانی می‌انجامد. قرآن آمده است تا خویشتن را در انسان باطنی ساخته و جایگزین آموزه‌ها و اندیشه‌های غلط قبلاً باطنی شده گردد و درنتیجه انسان، جامعه، نظم و دولتی بسازد که از آرامش برخوردار بوده و عاری از دورویی باشد.

---

[۱] سوره. النجم، آیه. ۳۲

[۲] سوره. المائده، آیه. ۲۷

وضعیت مسلمانان

گویا پیر قرآن می‌دانست که سؤال بعدی چه خواهد بود و قبل از اینکه جوان سؤال را تکمیل کند، جواب را در ذهن خویش آماده می‌کرد. سؤالی که اکثراً پرسیده می‌شود و جواب‌های متفاوت و طولانی برای آن وجود دارد و در ذهن هر جستجوگری که سخنان قبلی را شنیده باشد جوانه می‌زند:

اگر پرورش قرآن چنین به ثبات و آرامش می‌انجامد پس چرا مسلمانان مدرن از آرامش و ثبات اجتماعی برخوردار نیستند؟ چرا مسلمانان پس رفته‌تر از سایرین هستند؟ چرا مسلمانان در فقر اقتصادی به سر می‌برند؟ چرا در کاروان ترقی جای خاصی ندارند؟

جواب قاطع و دلیل مشخص در جواب این پرسش‌ها وجود ندارد، پیر قرآن شمرده شمرده طوری به جواب پرداخت که نشان‌گر این بود به این سؤال چند جای دیگر نیز برخورده است، اما چند نکته است که در این موارد باید بدانیم، پیر قرآن در ادامه گفت.

نخست اینکه زندگی این دنیا یک آزمایش است و برای کسانی که به زندگی ابدی ایمان‌دارند، زندگی حقیقی در این دنیا نیست. یک مؤمن نباید دنبال برآورده ساختن همه توقعات خویش در این دنیا باشد. اگر ما دنبال برآورده

شدن تمام توقعاتی که از یک زندگی خوب داریم در این دنیا باشیم، پس جنت ما همین دنیا می‌شود، ولی این دنیا جنت نیست و توقعِ جنت سازی دنیا، چیزی که نیست و هرگز نخواهد شد، آزاردهنده است. همین‌گونه ما در رقابت ثروت و «ترقی برای ترقی» با سایرین قرار نداریم. قرآن برای این نیامده است تا ما را ثروتمندتر از سایرین بسازد، قرآن برای این آمده است تا پیروانش را به آرامش برساند. ما نباید چشم به داشته‌های دیگران داشته باشیم و آرامش خویش را برای رسیدن به داشته‌های دیگران به باد فنا دهیم؛ **لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ:- هرگز چشم خود را به نعمت‌های (مادی) که به گروه‌هایی از آن‌ها (کفار) دادیم میفکن، و به خاطر آنچه آن‌ها دارند غمگین مباش و آغوش خود را براي مؤمنين فرود آر**[۱].
اگر واقعاً به آخرت ایمان‌داریم، پس نباید تمام انرژی ما صرف جنت سازی این دنیا شود؛ اگر تمام توقع ما از این دنیا باشد، آیا امید ما به آخرت کاذب نخواهد بود؟

قرآن بیان می‌دارد که اگر مردم ناامید نمی‌شدند و به خاطر بیشتر داشتن کفار به‌سوی آن‌ها راغب نمی‌شدند، به کفار ثروت‌های باورنکردنی عطا می‌شد؛ **وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ * وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ:- و اگر [بهره‌مندی کفار از انواع نعمت‌های مادی و تهیدستی مؤمنان، سبب] این نبود که همه مردم [به خاطر ضعف ایمان و ناآ گاه بودن به حقایق] بر محور کفر امتی واحد شوند، ما**

[۱] سوره. الحجر، آیه. ۸۸

برای خانه‌های کافران به [خدای] رحمان سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم و نردبان‌هایی که با آن بر بالای خانه‌ها برآیند، و برای خانه‌هایشان [نیز] درها و تخت‌هایی [از نقره می‌ساختیم] که بر آن تکیه زنند، و [برای خانه‌ها و زندگی آنان] زروزیور [قرار می‌دادیم]، ولی همه این‌ها جز کالای اندک زندگی دنیا نیست، و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است[۱].

برای انسان همان چیزی داده می‌شود که دنبالش هست؛ **وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى:- و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست[۲].** اگر ما دنبال دنیا باشیم و توقع از آخرت نداشته باشیم، دنیا برای ما داده می‌شود. کفاری که تنها دنیا را می‌خواهند برایشان داده‌شده است؛ **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ:- هرکسی که زندگانی دنیا و تجمل آن را بخواهد، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به‌تمامی به آنان می‌دهیم، و در آن کم و کاستی نخواهند دید[۳].**

مشکل مسلمان مدرن این است که باورش آخرت را می‌خواهد و عملش دنیا را و سزای این تناقض وضعیت امروزی است که نه دنیایش مانند سایرین بیشتر می‌شود و نه هم بر اسلام خویش با تمام و کمال پایبند بوده می‌تواند. طعنه‌های چون چرا مسلمانان مانند سایرین در کاروان ترقی برای ترقی پیشتاز نیستند؟ مسلمان مدرن را تحت تأثیر قرار داده است. این طعنه‌ها جدید نیستند و نمونه‌ای

---

[۱] سوره. الزخرف، آیات. ۳۳-۳۵

[۲] سوره. النجم، آیه. ۳۹

[۳] سوره. هود، آیه. ۱۵

آن را قرآن چنین بیان نموده است: **وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا:- و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود کسانی که کفر ورزیده‌اند به آنانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند کدام‌یک از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته‌تر است**[۱].

البته باید گفت که قرآن فقر را تشویق نمی‌کند، مظلوم بودن را تشویق نمی‌کند و پیشرفت را مذموم نمی‌شمرد، ولی قرآن می‌خواهد که ثروت، دولت، حکومت و پیشرفت پیروانش از راه حق و عدالت محور به دست آید. اگر ما می‌خواهیم که وضعیت ما تغییر کند، نباید در رقابت با سایرین قرارگرفته و با پای ماندن در جای پاهای سایرین کوشش به آن‌ها شدن کنیم، بلکه اگر وضعیت بهتر دنیوی را در قالب ارشادات و آموزه‌های قرآن بخواهیم و در عمل و باور خویش هماهنگی بیاوریم، در آن صورت است که دولت ما یک‌بار دیگر جهانی خواهد شد و هم دین و هم دنیای خویش را حفظ خواهیم توانست. با کوشش دیگران شدن نه دیگران می‌شویم و نه خود می‌مانیم؛ چیزی می‌شویم که امروز هستیم.

دوم اینکه به باور قرآنی دنیا جای آزمایش بوده و هدف نهایی انسان نیست و در دنیای که برای آزمایش خلق‌شده است روزهای پیروزی و ناکامی برای هر جامعه و هر امت در حال گردش‌اند، تا مؤمنین و کسانی که فقط باور زبانی دارند از هم تفکیک شوند؛ **تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا:- ما این روزها [یِ پیروزی و ناکامی] را [به‌عنوان امتحان] در میان مردم**

---

[۱] سوره. مریم، آیه. ۷۳

می‌گردانیم [تا عبرت گیرند] و خدا کسانی را که [از روی حقیقت و خلوص] ایمان آورده‌اند، مشخص کند[1]. در وضعیتی که بنی‌اسرائیلِ تحت سلطه‌ای فرعون وضعیت رقت‌باری (دوران نزول) را سپری می‌کرد، موسی ﷺ برایشان مبعوث شد که یکی از رسالاتش تدریس همین امر بود که روزهای پیروزی و ناکامی میان جوامع و امت‌ها در حال گردش‌اند؛ **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ:- و همانا موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم [و به او وحی کردیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به‌سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را [که روزهای رحمت، عذاب، پیروزی و شکست است] به آنان یادآوری کن**[2].

تاریخ بشر نشان می‌دهد که تمام جوامع و امت‌ها این روزهای سختی و آسایش را چشیده‌اند. این سنت الهی است؛ **لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا:- در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت**[3].

قانون تاریخ همین‌گونه است. اروپایان پس قرون‌وسطی که در بدترین وضعیت زندگی می‌کردند، با گردش روزگار به تمدن فعلی رسیدند. مسلمانان پس از دوران پیروزی اموی‌ها و عباسی‌ها در وضعیت نزول قرار گرفتند و پس‌ازآن دوران پیروزی عثمانی‌ها آمد و پس‌ازآن در عصر امپراتوری امریکا یک‌بار دیگر در وضعیت نزول قرارگرفته‌اند. همین‌گونه همه جوامع و امت‌ها

---

[1] سوره. آل عمران، آیه. ۱۴۰

[2] سوره. ابراهیم، آیه. ۵

[3] سوره. الأحزاب، آیه. ۶۲

در صعودها و نزول‌ها مورد آزمایش قرار می‌گیرند.

البته که ما به حیث خلفا وظیفه داریم تا در ساختن و ترقی زمین بکوشیم؛ **هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا:- و او شما را از زمین به وجود آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید**[1]. لازمه‌ای خلافت با خدا بودن است و وظیفه‌ای در ساختن و در آوردن ترقی در زمین این است که آن را در سایه‌ای ارشادات الهی انجام دهیم.

اما، باید یادآور شد که حتی اگر دوران پیروزی ما می‌بود، به نظر من ما شاید مانند غربیان ثروتمند نمی‌بودیم، زیرا باور ما می‌گوید که ما رحمت برای عالمیان هستیم. مبنی بر این باور ما به قیمت ویرانی دیگران آبادی خویش را نمی‌خریم. اسلام برای غارت و ثروتمند سازی یک جغرافیا به جغرافیاهای دیگر نمی‌رود. مسلمان برای غارت و سرقت به سایر سرزمین‌ها نمی‌رود. در اسلام سرحد معنی ندارد. مسلمان تمام زمین را مستحق نور الهی می‌داند و آن را از آن اسلام می‌داند، بناءً وقتی مسلمانان به یک سرزمین می‌روند، سرمایه‌های آن سرزمین‌ها را به سرزمینی که ازآنجا آمده‌اند انتقال نمی‌دهند. مسلمانان می‌روند تا نور بیفشانند، نه اینکه سرمایه بدزدند. مسلمانان به هر جا که می‌روند از همان‌جا می‌شوند. تاریخ گواه این امر است. مسلمانان به سواحل افریقا رفتند و از همان‌جا شدند. تمدن سواحلی افریقایی در حال شکل گرفتن بود. شهرها در حال ترقی بود که پرتگالی‌ها رسیدند. تمام هست و بود آنجا را به غارت بردند. همه‌چیز را غارت کرده به پرتگال انتقال دادند. همین‌گونه مسلمانان به هند رفتند. قبل از آمدن انگلیس‌ها، تحت حاکمیت مسلمانان ۳۰ فیصد تولید

---

[1] سوره. هود، آیه. ۶۱

ناخالص (GDP) دنیا از آن هند بود. داکه (مرکز بنگلدیش فعلی) شهر صنعتی‌تر از منچستر بود. مسلمانان بزرگ‌ترین نشانه‌های تمدنی را در هند به‌جای گذاشتند. اما وقتی انگلیس آمد، همه‌چیز را به غارت برد. صنعت هند را از بین برد. پس از برآمدن انگلیس ۲ فی‌صد تولید ناخالص جهان مربوط به هند می‌شد.

باید اعتراف کرد که مسلمانان نیز اشتباهات تاریخی داشتند. ظلم از بعضی حاکمان مسلمان سرزده است. مسلمان باید این اشتباهات را بپذیرد. اما روند کلی تاریخ اسلام بیانگر این است که مسلمانان برای غارت نمی‌رفتند. بناءً، حتی اگر زمان پیروزی ما می‌بود، مانند غربیان ثروتمند نمی‌بودیم، زیرا ما قابلیت این‌همه غارت را نداریم. اگر ذره‌ای از قرآن در قلب یک مسلمان باطنی شده باشد، نمی‌تواند میلیون‌ها ساکنین قاره‌ای امریکا و استرالیا را برای دزدیدن سرمایه‌هایشان قتل‌عام کند. نمی‌تواند افریقا را به خاطر سرمایه‌هایش به خاک و خون یکسان کند. نمی‌تواند به بهانه‌های دروغین و فریب آمیز به خاطر نفت، خاورمیانه را با بمب فرش کند. نمی‌تواند گروه‌های قاتل را تربیت‌کرده و به خاطر منافع خود جان مردم ملکی را بگیرد. پس نباید در بدی‌ها رقابت کرد بلکه در خوبی‌ها باید پیشی گرفت. وضعیت ما زمانی تغییر می‌کند که در قالب خوبی‌های قرآنی بخواهیم زندگی دنیوی و اخروی را بهتر سازیم و ثبات و آرامش روحی و مادی را در زندگی خویش نهادینه‌سازیم.

سوم اینکه پیروزی ما مشروط است. مقصد ما تنها دنیا نیست که با خواستن آن زیر پای ما بیفتد. پیروزی ما مشروط به عمل به قرآن و سنت مطهر رسول‌الله ﷺ است؛ **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ**

مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ:- و آنان که گرویدند و نیکوکار شدند و به قرآنی که بر محمد ﷺ نازل شد که البته بر حق و از جانب خدایشان بود ایمان آوردند خدا از گناهانشان درگذشت و امر (دنیا و دین) آن‌ها را اصلاح فرمود[۱]. اگر می‌خواهیم دوباره وضعیت ما بهتر شود، باید به اصل خویش برگردیم. باید نیکوکار شویم. باید قرآنی شویم. باید اعمال باطنی و ظاهری ما مطابق آموزه‌های اسلام باشد.

---

[۱] سوره. محمد، آیه. ۲

تقابل علم و دین

الفاظ بخش کوچکی از مکالمه میان دو انسان را تشکیل می‌دهند، مهم‌ترین بخش مکالمه ارتباط برقرار کردن قلوب است. بهترین و لذت‌بخش‌ترین مکالمه آن است که الفاظ و امواج قلبی در هماهنگی باهم و تصدیق‌کننده‌ای همدیگر باشند. انسان همیشه سعی می‌کند تا این مکالمات صادقانه را طویل سازد. سخنان ازدل‌برآمده‌ای پیر قرآن به دل جوان چنگ می‌زد و بناءً به دل وی می‌نشست و این‌گونه او می‌خواست رشته‌ای این مکالمه به درازا بکشد. جوان با دل‌چسبی سؤال بعدی را چنین آغاز کرد:

شما از عقل و دل گفتید و سؤالات را با بیانات عقلی پاسخ دادید. می‌خواهم نظر شما را در مورد تقابل علم و دین بدانم؛ گفتمانی که در روزهای همه‌گیر شدن کرونا در بسیاری مباحث شخصی و عامه دیده می‌شود. در تقابل دین و علم کدام‌یک برنده است؟

مقدمه دهی و بیان پس‌زمینه همیشه برای درست آموزاندن مخاطب مفید است؛ شاگرد قرآن این مسئله را به‌خوبی درک می‌کند، بناءً پیر قرآن با چنین اسلوب آغاز به پاسخ‌دهی کرد:

علم تعاریف زیادی دارد، اما زمانی که در بحث‌های معاصر از تقابل علم و

دین بحث می‌شود، مقصد از تقابل ساینس و دین است. تقابل ساینس و دین اگرچه یک بحث داغ در دوایر فکری بین‌المللی است، اما در اسلام جای ندارد. این بحث یک بحث وارداتی از جامعهٔ مسیحیتِ رایج در اسلام است. مسیحیت رایج با علم در تقابل قرار دارد. در مسیحیت رایج گناه اصلی، کسب علم بود زیرا به باور مسیحیان، گناه اصلی آدم ﷷ چشیدن از درخت علم بود. بناءً علم و کسب علم در مسیحیت رایج، بزرگ‌ترین گناه به شمار می‌رود. به همین خاطر است، که تا زمانی که کلیسا در اروپا بر سر قدرت بود، با علم می‌جنگید، ساینس‌دانان را می‌کشت و با بی‌رحمی گلوی علم را فشرده و خفه می‌ساخت.

در اسلام خطای آدم ﷷ به دست آوردن علم نیست. خطای آدم ﷷ فریب خوردن وی توسط شیطان به خاطر خواستن زندگی جاویدان و ملک بی‌پایان است؛ **فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى:- سپس شیطان او را وسوسه کرد، گفت ای آدم آیا می‌خواهی درخت جاودانگی و سلطنت بی‌انقراض را نشانت دهم؟**[1]. بزرگ‌ترین خلأ انسان مدرن و مسلمان مدرن نیز همین خواست جاودانگی و ملک بی‌پایان است. این کوشش بیهوده است برای مبدل ساختن دنیا به چیزی که نیست؛ جاودان و فناناپذیر. دید قرآن در قبال دنیا این است که دنیا را همان‌طوری که هست باید نگریست. قرآن ضد زندگی مرفه هم نیست. بیان می‌دارد که از دنیا بهره‌ات را ببر ولی توقع بیشتر از آن نداشته باش که زمین‌گیر و پریشانت می‌سازد؛ **وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ:- و به هر چیزی که**

---

[1] سوره. طه، آیه. ۱۲۰

خدا به تو عطا کرده بکوش تا (ثواب و سعادت) دار آخرت را حاصل کنی ولیکن بهره‌ات را هم از (لذات و نعم حلال) دنیا فراموش مکن و (تا توانی به خلق) نیکی کن چنانکه خدا به تو نیکویی و احسان کرده و هرگز درروی زمین فتنه و فساد برمینگیز، که خدا مفسدان را ابداً دوست نمی‌دارد[۱]. در هیچ جای قرآن نیامده است که آدم ؑ از درخت علم چشید، بلکه از آیات قرآن چنین برمی‌آید که درختی که از آن آدم و حوا ؑ چشیدند، درختی بود که توقعات نفس را بالا می‌برد و بناءً با چشیدن از آن معصومیت معنوی کامل را از دست دادند و با فعال شدن نفس از برهنه بودن خویش آگاه شدند؛ **فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ:- آنگاه آنان را فریبکارانه به طمع انداخت و چون از [میوه] آن درخت خوردند، عورت‌هایشان بر آنان آشکار شد و بر آن‌ها از برگ [درختان] بهشتی می‌چسباندند [تا پوشیده شود]**[۲].

اسلام در تقابل با علم قرار ندارد، بلکه بزرگ‌ترین نعمتی که خداوند ﷻ به انسان داده است، علم می‌باشد؛ **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا:- سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات) را همگي به آدم آموخت**[۳]. ساینس چیزی نیست جز بسط تفکرات بشر؛ تفکراتی که با یادآوری «اسماء کلها» توسعه می‌یابد. تفکر بالای طبیعت و قوانین طبیعت، سبب به وجود آمدن ساینس شده است. این تفکر و مشاهداتِ توأم با تفکر در نظام هستی مکرراً در

---

[۱] سوره. القصص، آیه. ۷۷

[۲] سوره. الأعراف، آیه. ۲۲

[۳] سوره. البقره، آیه. ۳۱

قرآن مورد تأکید قرارگرفته است، به‌گونه‌ای مثال؛ **أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ :- آیا فکر و نظر در ملکوت آسمان‌ها و زمین و در هر چه خدا آفریده نکردند و در این‌که اجل و مرگ آن‌ها بسا باشد که به آنان بسیار نزدیک شده باشد؟ پس به چه حدیثی بعدازاین (کتاب مبارک آسمانی) ایمان خواهند آورد؟**[۱]. این تفکراتی که باعث به وجود آمدن ساینس شده است در روایات اسلامی بزرگ‌ترین عبادت به شمار می‌رود؛ یک ساعت تفکر در خلقت از ۷۰ سال عبادت بهتر است.

بناءً اسلام هیچ‌گاه در تقابل با علم قرار نگرفته است و وارد ساختن این بحث در اسلام اشتباه است. علم بخشی از عبادات مسلمین است. اسلام برای توسعه‌ای علم است نه برای مانع‌شدن آن.

اگر چنین است، سؤال مطرح می‌شود که چرا در عصر حاضر کاروان علمی مسلمانان به‌صورت کل از کاروان علمی دیگران عقب‌مانده است؟ چرا سهم مسلمانان در علم کم‌تر است؟ جواب این است که علم در بستر تمدن و ثبات سیاسی و اقتصادی رشد می‌کند. طوری که قبلاً بیان داشتم، مسلمانان در دوره‌ای طبیعی نزول تمدنی و فترت تمدنی خویش قرار دارند. در چنین حالت بیشترین توجه مردم مبذولِ مقابله با پیامدهای نزول تمدنی و بی‌ثباتی‌ها می‌باشد و زمان کم‌تر برای توسعه‌ای علم می‌یابند. اما دعوای اینکه مسلمانان سهم اندک در توسعه‌ای علم داشته‌اند، یا از مغز نادان و یا از یک فکر متکبر می‌آید. علم دستاورد جمعی تمام بشر است. اگر کسی خلاف این را می‌گوید و آن را به یک

---

[۱] سوره. الأعراف، آیه. ۱۸۵

مردم و یک تمدن خاص ربط می‌دهد، یا از تاریخ علم ناآگاه است و یا هم سراپا تکبر است. الفباء (فونتیک) در تمدن فلسطینی فونیشیا توسعه یافت، تمدن‌های هندی با استفاده از آن ریاضی را توسعه دادند، یونانی‌ها فلسفه و سایر علوم را اندک‌اندک توسعه دادند و همین‌گونه هر مردم و هر تمدن در توسعه‌ای علم سهم گرفتند. پس‌ازآن در زمان اوج تمدن اسلام، این مبناهای علمی در بغداد و سایر شهرهای تمدنی اسلام جمع‌آوری‌شده و توسعه یافتند. این منابع جمع‌آوری‌شده توسط تمدن اسلام به اروپا منتقل شد و درزمانی که تمدن اسلام در حال نزول بود و تمدن اروپایی در حال صعود، آن‌ها از آن بهره برده و پیشرفت‌های امروزه به وجود آوردند. علمی که امروزه موجود است، مربوط تمام بشر است نه مربوط یک مردم و یک تمدن خاص.

اما دو نکته‌ای مهم را باید یادآور شوم. اول اینکه علم با اسلام در تقابل نیست، اما به این معنی نیست که علم با برداشت‌های بعضی از مسلمانان از اسلام در تقابل نیست. بعضی‌ها هستند، نه‌تنها در میان مسلمانان بلکه در تمام جوامع، که با علم دشمنی می‌ورزند؛ لودیت‌های[۱] زمان عصر روشنایی اروپا بزرگ‌ترین مثال آن در غرب است. و دوم اینکه همان‌گونه که علم با برداشت‌های بعضی مسلمانان در تقابل قرار می‌گیرد، اسلام نیز با بعضی برداشت‌ها از علم در تقابل قرار می‌گیرد.

یکی از برداشت‌های که اسلام با آن در تقابل قرار دارد این است که فقط به

---

[۱] لودیت ها گروهی از کارگران صنایع نساجی و بافندگی در قرن ۱۹ در انگلستان بودند که در قالب فعالیت های اعتراضی شروع به تخریب ماشین های بافندگی کردند. آنها معتقد بودند که کارفرمایان با قصد سوء و حیله و فریب قصد دارند این جایگزینی ماشین آلات حق و حقوق آنها را از بین ببرند.

خاطری که علم به چیزی رسیده نمی‌تواند، فقط به خاطری اینکه علم چیزی را نمی‌داند و فقط به خاطری اینکه علم چیزی را اثبات نمی‌تواند، آن چیز وجود ندارد. علم، وجود جن و ملائک را ثبوت نمی‌تواند، به این معنی نیست که وجود ندارند. در این طرز برداشت علم ابزاری برای گریز از حق و خودبزرگ‌بینی می‌شود؛ **وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ:- و چون به آن رهیاب نشدند، گویند این برساخته‌ای کهن است**[1]. در این‌گونه برداشت، علم کاخ فرعون می‌شود که چون موسی ﷺ برایش از خدای آسمان‌ها گفت، از هامان تقاضا کرد تا قصری برایش بسازد که به آسمان برسد و اگر در آنجا خدا را ندید به این معنی که او وجود ندارد. در این نوع برداشت، علم وسیله‌ای تکبر و استهزا به‌حق و نشانه‌های حق می‌شود، مثلاً وقتی علم روح و تجربه‌های روحی را اثبات نمی‌تواند، باورمندان به آن را طفل‌مزاج و کم‌عقل می‌خواند؛ **لَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ:- هنگامی که پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، به اندک دانشی که نزد خود داشتند خوشحال بودند [و غیر آن را چیزی به‌حساب نمی‌آوردند] ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می‌گرفتند، آنان را احاطه کرد**[2]. در این نوع برداشت علم محدودیت‌های خویش را نشناخته و خارج از محوطه‌ای خویش به سلطه‌گری می‌پردازد.

علم در اسلام تنها استفاده‌ای مادی از طبیعت نیست. بلکه استفاده‌ای بهتر برای منفعت مادی و معنوی بشر است. تسلط خداگونه بر طبیعت نیست. این

---

[1] سوره. الأحقاف، آیه. ۱۱

[2] سوره. غافر، آیه. ۸۳

تسلط و سوءاستفاده‌ای بالاثر آن از طبیعت، سبب فساد شده و دشمنی با طبیعت به بار می‌آورد. علم راه رسیدن به همزیستی سالم با طبیعت است. علمی که متکبرانه دنبال سوءاستفاده از طبیعت باشد، طبیعتی را به دشمنی می‌طلبد که میلیون‌ها سال قدامت بیشتر نسبت به انسان دارد و از نگاه مادی میلیون‌ها مرتبه نسبت به انسان قوی‌تر است؛ این دشمنی خشم طبیعت را برمی‌انگیزد و انسانی که توان مقابله باخشم طبیعت را ندارد، بزرگ‌ترین ضربه را متقبل می‌شود.

بناءً علم در تقابل با اسلام نیست؛ علم شاید در تقابل با برداشت‌ها از اسلام باشد و اسلام شاید در تقابل با برداشت‌ها از علم قرار گیرد. اسلام در تقابل با تکبر است و اگر علم متکبر شود و خدا معرفی شود، در تقابل با اسلام قرار می‌گیرد. علم اگر تنها وسیله‌ای سوءاستفاده از طبیعت باشد در مقابله با اسلام قرار می‌گیرد. علم اگر سبب فساد شود در مقابله با اسلام قرار می‌گیرد. علم در اسلام استفاده‌ای بهتر از هستی و همزیستی و هماهنگی با هستی هست.

قدرت سخن

اغلباً، انسانی که شنوای دغدغه‌های باطنی خویش باشد، برای به دست آوردن آرامش به‌محض احساس اینکه جواب واهی و تهی نخواهد شنید، دغدغه‌های خویش را بیرون کشیده و در قالب پرسش بیان می‌دارد. جوان که سخنان پیر قرآن را جالب یافته بود، دغدغه‌ای ایجادشده در جریان مکالمه با پیر قرآن را چنین بیان نمود:

اکثراً شنیده‌ام که گفته‌شده است، خاموشی شرط علم است، خاموشی نشان مردان بزرگ است، خاموشی نشان متانت انسان است و از همین قبیل سخن‌ها، ولی شما از سر شب تا اکنون برای من قصه دارید، طوری که چای شما چندین بار بدون اینکه نوشیده شود سرد شد. آیا خاموشی همیشه مذموم است؟

پیر نکته‌دان برای ارائه‌ای جوابی که به‌خوبی قابل‌درک باشد از اسلوب قرآن استفاده کرده و خواست با بیان مثال موضوع را شرح دهد؛ **تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ: - این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم باشد که آنان بیندیشند**[1].

شخصی بود بنام محمد اسد. او از یهودیان اروپایی بود. به حیث روزنامه‌نگار به خاورمیانه سفر کرد. بالاخره با دیدن زندگی خاورمیانه و فرهنگ اسلامی

---

[1] سوره. الحشر، آیه. ۲۱

مسلمان شد. پس از سال‌ها زندگی در خاورمیانه به هند سفر کرد و سرانجام پس از ملاقات با علامه اقبال لاهوری رحمه‌الله با وی یکجا کارکرد و پس از ختم استعمار انگلیس از هند و جدا شدن پاکستان، شهروندی کشور جدید التشکیل پاکستان را گرفته و یکی از دیپلمات‌های مشهور این کشور شد. بر علاوه او یکی از سرمایه‌های فکری جهان اسلام به شمار می‌رود و بر علاوه‌ای کتب تأثیرگذار، تفسیر قرآن را به زبان انگلیسی نوشت. داستان زندگی وی از زبان خودش، در کتابش بنام جاده‌ای به مکه چنین خلاصه می‌شود:

وقتی در فلسطین بود، متوجه نماز مسلمانان می‌شود. از نمازگزاری که حاجی صدایش می‌کردند، می‌پرسد که چرا شما مسلمانان در عبادت بدنتان را بالا و پایین می‌کنید؟ مگر چنین نیست که دین مسئله‌ای روحانی بوده و می‌توان بدون به‌زحمت انداختن بدن و در یک حالت آرامش با تمرین محض روحی عبادت کرد؟ حاجی که یک عالم نیست، با زبان ساده برایش می‌گوید که دین ما میان بدن و روح هماهنگی ایجاد می‌کند. دین ما به قیمت بدن، دنبال ترفیع روحی نیست. دین ما این‌گونه جدایی میان روح و بدن را نمی‌پذیرد... (البته الفاظ دقیق نیست و منظور را بیان می‌دارم).

محمد اسد می‌گوید که سخنان این حاجی، نخستین جرقه‌ای بود که سبب شد دل‌چسبی وی نسبت به اسلام را برانگیزد .

پس از سال‌ها مطالعه و سفر در جهان اسلام، وی روزی در هزاره‌جات افغانستان مهمان یک هم‌وطن ما می‌شود. محمد اسد از ناکاری و کم‌کاری مسلمانان شکایت می‌کند و می‌گوید که شما مسلمانان باوجود داشتن بهترین دین و بهترین میراث، چرا این‌قدر پس رفته و دور از علم شده‌اید. میزبان که

احساسات قلبی این یهودی را می‌بیند، پیشنهاد اسلام را برایش می‌کند. محمد اسد می‌گوید که هنوز تحقیقات من تمام نشده است، ولی در جواب، میزبان چیزی می‌گوید که به گفته‌ای محمد اسد سبب مسلمان شدنش می‌شود؛ «تو مسلمان هستی، اما خودت نمی‌دانی».

در حقیقت محمد اسد سخنان این مرد را سبب گرویدنش به اسلام می‌داند.

قدرت سخن فراتر از آن است که ما فکر می‌کنیم. با سخن می‌توان دنیا را آباد و یا ویران کرد. سخن بزرگ‌ترین و قوی‌ترین سلاح بشر است. هر سخنی که توسط زبان گوشتی انسان به اهتزاز درمی‌آید، حتماً تأثیر خویش را خواهد گذاشت، چه گوینده احساس کند و چه نکند؛ شاید آن حاجی فلسطینی هیچ‌گاه ندانسته باشد که سخنانش سبب افزایش دل‌چسبی یک یهود به اسلام شده و شاید آن میزبان هم‌وطن ما هیچ‌گاه خبر نشده باشد که سخن کوتاهش سبب مسلمان شدن این یهود شده است.

بله در فرهنگ و روایات ما بالای خاموشی تأکید بسیار شده است؛ اگرچه خاموشی بزرگ‌ترین وسیله‌ای یادگیری است، اما همیشه مناسب‌ترین گزینه نیست. هیچ‌گاه نباید برای داشتن ویژگی خاموشی، از گفتن سخن خوب ابا ورزیده شود. سخن خوب همیشه باید گفته شود. ما حدیثی داریم با چنین مفهوم: از من برسانید حتی اگر یک آیه باشد. مهم نیست که واکنش آنی در مقابل سخن خوب چگونه است، اما سخن خوب همیشه تأثیر خوب را خواهد گذاشت، چه امروز، چه فردا و چه صدها سال بعد. هیچ سخنی بی‌تأثیر نیست.

در عصر شبکه‌های اجتماعی، درک این موضوع حیاتی است. درزمانی که شبکه‌های اجتماعی مملو از سخنان مستهجن، ویرانگر، تعصب‌زا و فسادآور

است، نباید از گفتن سخنان خوب و مفید شرمید؛ چه پسند شود (لایک بگیرد)، چه پسند نشود و چه تأثیر آن مشهود باشد و چه نباشد.

اگر یک‌سخن تعصب‌زا دیده شد، ده سخن ضد تعصب باید گفته شود، اگر یک سخن ناامیدکننده دیده شد، ده سخن امیدآفرین باید گفته شود، و... مگر نشنیده‌ای که الله متعال نیز در مورد سخن، چنین فرموده است: **يرِيدُ اللهُ أَنْ يحِقَّ الْحَقَّ بِكلِماتِهِ وَيقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ:- و خدا می‌خواهد که حق را به وسیله‌ای کلماتش ثابت گرداند و کافران را از بیخ و بن برکند**[1].

سخن شمشیر دو لبه است، یا تأثیر خوب به‌جای می‌گذارد و یا تأثیر بد؛ مرتبط به اینکه چه کسی می‌گوید و چه می‌گوید و چگونه می‌گوید. خداوند ﷻ نرم‌گویی را حتی با فرعون توصیه می‌کند؛ «**فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا:- و با او سخنی نرم گوييد**[2]»، سخن استوار و راست را می‌پسندد؛ «**قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا:- سخن حق و درست بگوئيد**[3]» و حتی سخن نیک و جواب نیک در مقابل بدی را آورنده‌ای محبت می‌داند؛ «**ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ:- بدي را با نيكي دفع كن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صميمي شوند!**[4]». تنها گفتن سخنان نیک برای حد اعظم تأثیرگذاری کافی نیست، بلکه چگونه گفتن و انتخاب الفاظ نیز مهم است.

---

[1] سوره. الأنفال، آیه. ۷

[2] سوره. طه، آیه. ۴۴

[3] سوره. الأحزاب، آیه. ۷۰

[4] سوره. فصلت، آیه. ۳۴

همین‌گونه که سخن گفتن، تأثیر خویش را در جهان می‌گذارد، شنیدن سخن تأثیر بزرگ بالای انسان دارد. به همین خاطر است که خداوند ﷻ یکی از ویژگی‌های بندگان برگزیده‌ای خویش را دوری از سخنان بیهوده بیان می‌دارد؛ **وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ: - و هنگامی که سخن بیهوده‌ای بشنوند، از آن روی برمی‌گردانند**[1].

انتخاب اینکه چه می‌گوییم و چه‌گونه می‌گوییم و چه می‌شنویم و از چه کسی می‌شنویم (خواندن هم مشمول می‌شود)، تعیین‌کننده‌ای این است که ما چه کسی هستیم و یا در حال مبدل شدن به چه کسی هستیم.

اصلاً مهم در گفتار این است که وقتی سخن می‌گوییم، آگاهانه سخن گوییم و با خود بیندیشیم که سخنان ما چه سودی برای دیگران دارد (نوشتن هم همین‌گونه) و وقتی می‌شنویم و می‌خوانیم مهم این است که چه موضوعی را انتخاب می‌کنیم و از چه کسی می‌خوانیم و می‌شنویم.

اگر همیشه بیهوده می‌شنویم و بیهوده می‌خوانیم انسانی بیهوده‌ای هستیم و اگر همیشه بیهوده می‌گوییم، بر علاوه‌ای اینکه انسان بیهوده هستیم، انسان بیهوده ساز نیز هستیم.

---

[1] سوره. القصص، آیه. ۵۵

شهرت

هر انسان خواسته‌های نهانی دارد که تنها با کسانی می‌تواند آن‌ها را شریک سازد که از رازداری‌شان مطمئن باشد. جوان که پیر قرآن را همراز و راز نگه‌دار پنداشته بود، یکی از احساسات درونی خویش را با وی در میان گذاشت. رازی که به هیچ‌کس نگفته بود:

شما از تقوی گفتید و مفهوم تقوی بر دلم نشست، اما من همیشه شنیده‌ام که تقوی ضد شهرت است، تقوی با خواست رهبریت و رهبر شدن جور درنمی‌آید. من از گمنامی می‌ترسم. گمنامی برایم احساس تنهایی مطلق در هستی بیکران را می‌دهد. وقتی خودم را گمنام تصور می‌کنم، تمام هستی را علیه خویش می‌یابم. آیا با این خواست‌ها می‌توانم به تقوی برسم؟

شهرت و داشتن نام و نشان یک غریزه است، پیر قرآن گفت: قرآن غرایز را سرکوب نمی‌کند بلکه راه درست ارضاء آن را نشان می‌دهد، پیر قرآن ادامه داد.

سرکوب غریزه خطرناک است. وقتی غریزه را سرکوب کنی، در تهٔ قلب فشرده می‌شود. فشرده نمودن غریزه سرانجام به حدی می‌رسد که دیگر گنجایش فشرده شدن را ندارد و انفجار کرده به شکل خطرناک دیگری بروز می‌کند. بعضی‌ها این اشتباه را انجام می‌دهند که غرایز خویش را سرکوب

می‌کنند، اما راه‌حل بهتر این است که غریزه را در حد مجاز آن ارضاء کرد و توسط ایمان زیاده‌طلبی آن را زدود. مثلاً یکی از غرایز انسانی غریزه‌ای جنسی است. بعضی‌ها برای نگه‌داری ظاهر متقی خویش این غریزه را سرکوب می‌کنند، که بعداً به شکل خشم و یا انواع دیگر بروز می‌کند؛ بعضی چهره‌های دینی که همیشه خشم‌گین و زمخت‌اند و بعضی از مدرسین دین که بالای اطفال تجاوز می‌کنند، مثال‌های بارزی از این فرآیند هستند. اما یک مؤمن غریزه‌ای جنسی خویش را از طریق مشروع آن ارضاء می‌کند و خواست غیر مشروع آن را توسط ایمان محو می‌گرداند؛ اوج تقوی این نیست که قلبت خواستار معاشرت با جنس مخالف باشد و جسمت را به خاطر ریا از این کار باز داری، اوج تقوی این است که قلبت را طوری پرورش دهی که خواست غیر مشروع معاشرت با جنس مخالف را نداشته باشد؛ **وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ:- و هر گناه و عمل زشت را در ظاهر و باطن ترک کنید**[1].

همین‌گونه شهرت نیز یک غریزه است، اما مهم این است که شهرت را چرا و چگونه می‌خواهی. شهرتی که فقط برای شهرت خواسته شود موقتی و بی‌ارزش است، اما شهرتی که به حیث ضمیمه‌ای یک کار بزرگ بیاید، دائمی می‌باشد.

مثال شهرتی که فقط برای شهرت خواسته می‌شود، مُدل‌های صنعت سرگرمی، بعضی از چهره‌های رسانه‌ای و غیره‌اند؛ یک مدل تا زمانی در اوج شهرت است که زیبایی جسمی‌اش موجود است، ولی به‌محض محو شدن زیبایی جسمی‌اش اندک‌اندک شهرتش نیز محو می‌شود و یک نسل بعد از او اندک

---

[1] سوره. الأنعام، آیه. ١٢٠

کسانی او را خواهند شناخت و چند نسل بعد به فراموشی سپرده می‌شود. اما، شهرتی که با ضمیمه‌ای کارهای بزرگ به دست می‌آید، دائمی است؛ فرعون را اکثر مردم می‌شناسند چون با پیامبر خدا ﷺ ستیزه کرد، دعوای خدایی کرد، بزرگ‌ترین نظام شیطانی را اداره کرد و قوم بنی‌اسرائیل را تعذیب نمود، محمد ﷺ را اکثر مردم می‌شناسند زیرا بشریت را از تاریکی نجات داد، آرمان‌شهر را در عمل نشان داد، عدالت را جهانی ساخت و تمدن درخشانی را بنا کرد و ادیسن را اکثریت مردم می‌شناسند چون بیشترین اختراعات را بنام خویش ثبت نمود.

از سه نوع شهرت فوق: شهرت موقتی، شهرت دائمی منفور و شهرت دائمی محبوب، خواستن نوع سوم آن هیچ اشکالی ندارد. ابراهیم ﷺ چنین دعا کرد: **وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الآخِرِينَ:- و برای من در آیندگان نامی نیک و ستایشی والا مرتبه قرار ده[1].**

شهرت معمولاً با رهبریت نیز می‌آید، و یکی از ویژگی‌های بندگان خاص خداوند ﷻ این است که دعا می‌کنند تا پیشوایی متقیان به ایشان عطا شود؛ **وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا:- و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده[2].**

بناءً می‌توان هم شهرت خواست و هم رهبری و هم متقی شد، اما شهرت موقتی نه بلکه شهرت دائمی محبوب. در خواستن این نوع شهرت، درواقع شهرت نمی‌خواهیم، بلکه بزرگی و نیکوکار شدن می‌خواهیم که ضمیمه‌اش شهرت نیکو و دائمی باشد. اگر شهرت را برای شهرت بخواهیم، برای شهره

---

[1] سوره. الشعراء، آیه. ۸۴

[2] سوره. الفرقان، آیه. ۷۴

شدن بزرگ‌نمایی کرده به ریاکاری روی می‌آوریم که اگرچه در کوتاه‌مدت شهره می‌شویم، در درازمدت تأثیر آن برعکس خواهد بود؛ اما اگر بزرگی و نیکوکاری بخواهیم، بالای خویش کارکرده و با رسیدن به اوج نیکویی و بزرگی، خداوند ﷻ در ضمیمه برایمان نام نیک و جاودان عطا خواهد کرد.

دو روش قرآنی را برای رسیدن به این بزرگی و نیکویی می‌توانم ذکر کنم.

نخست، محسن شدن است که مکافاتش نام نیکو می‌باشد؛ **وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ:- و نام نيك او را در امت‌های بعد باقي گذارديم (كه) سلام و تحيّت خدا بر ابراهيم باد. محسنين را چنين پاداش می‌دهيم**[1]. در این آیات خداوند ﷻ بیان می‌دارد که پاداش محسنین نام و نشان نیکو است.

همین‌گونه برای رهبر شدن و شهره شدن اغلباً علم و حکمت نیز نیاز است که خود پاداش دیگر نیکوکاران می‌باشد؛ **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ:- و چون به رشد و کمال خویش رسید به او علم و حکمت عطا کردیم و محسنین را چنین پاداش می‌دهیم**[2].

دوم، کار برای نفع بشر است، زیرا طبق وعده‌ای خداوند ﷻ چیزی که منافع مردم در آن باشد جاودان می‌شود؛ **مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ:- آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند**[3].

بناءً اگر واقعاً از گمنامی می‌ترسی و می‌خواهی نام نیکو و جاودان داشته

---

[1] سوره. الصافات، آیات. ۱۰۸-۱۱۰

[2] سوره. القصص، آیه. ۱۴

[3] سوره. الرعد، آیه. ۱۷

باشی، محسن شو و برای منافع مردم کارکن.

احسان طبق حدیث پیامبر ﷺ که صاحب کتاب مرقات، آن را بنام‌های، حدیث جبرائیل، ام الاحادیث، ام الجوامع، ذکر کرده است، چنین تعریف‌شده است؛ «عبادت کردن خداوند است طوری که او را می‌بینی، پس اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند». یعنی هر عملی که از ما سر می‌زند آگاهانه باشد و خدا را حاضر و ناظر بینیم.

بااهمیت بودن

جوان که از جواب پیر قرآن راضی به نظر می‌رسید، دغدغه‌ای دیگر خویش را چنین مطرح کرد:

اکثراً احساس می‌کنم، که تنها و بی‌اهمیت هستم. فکر می‌کنم در این هستی بزرگ که زمین ما در آن دانه‌ای ریگی هم نیست، من کدام اهمیت خاصی ندارم. این احساس بی‌اهمیتی و بی‌ارزشی آرامشم را می‌گیرد، گاهی همه‌چیز را بی‌معنی می‌سازد و اکثراً حتی زندگی را چنان بی‌ارزش می‌دانم که آرزوی مرگ سراغم می‌آید. آیا راهی بیرون رفت از این عذاب باطنی وجود دارد؟

درحالی‌که آثار بی‌خوابی در چشم پیر قرآن در نیمه‌ای شب دیده نمی‌شد، صحبت خویش را چنین آغاز کرد:

انسان موجود دوبعدی است. متشکل از تن و روح. ماده و فراماده. وقتی دید انسان کاملاً مادی شود، هستی را ماشین بی‌نهایت بزرگی می‌یابد که نقش خودش به حیث یک موجود فیزیکی بسا کوچک، در آن ناچیز و بی‌اهمیت است. بودونبودش به حیث یک موجود ناچیز در یک ماشین بی‌نهایت بزرگ بی‌اهمیت نموده و زندگی‌اش بی‌معنی می‌نماید. خویشتن را تنها احساس کرده و از بزرگی این ماشین می‌هراسد. هر چرخ این ماشین روح او را له کرده و

می‌فشارد.

اما انسان خودآگاه، خدا آگاه و قرآن آگاه می‌داند که روحی بزرگ‌تر از هستی دارد. می‌داند خداوندی که در هستی نمی‌گنجد در قلب (فرامادی) او می‌گنجد [مفهوم حدیث قدسی]. می‌داند که خالق هستی این‌همه را بی‌هدف خلق نکرده است؛ **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ:- و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم**[1].

با طرز دید قرآنی او می‌داند که زندگی او بی‌هدف نبوده و بناءً بی‌معنی نیست. او در فرآیند هماهنگ شدن باهدف خویش از خود و از باطن خویش آگاه می‌شود. این خودآگاهی به او می‌آموزاند که وقتی خالق هستی او را در این هستی با چنان هدف بزرگ خلق کرده است، پس زندگی‌اش چنان بااهمیت است که این ماشین بی‌نهایت بزرگ بدون او نا تکمیل خواهد بود؛ اهمیتش چنان بزرگ است که کائنات تا وقت مقررش بدون او نقصان‌پذیر خواهد بود.

قرآن تنها به شکل نظری با تغییر جهان‌بینی به معنی‌دهی و اهمیت‌دهی به انسان نمی‌پردازد، بلکه توصیه‌های قرآنی به شکل عملی نیز احساس اهمیت به انسان می‌دهد که بزرگ‌ترین مثال آن انفاق می‌باشد.

ببین! در عصر ما یکی از امراض شایع در جهان، خودکم‌بینی است که سبب تحریک خودکشی در مبتلایان این بیماری نیز می‌شود. مطابق دایرةالمعارف بریتانیکا (Britinnica) این بیماری کاملاً و یا قسماً ناخودآگاه است؛ یعنی اکثر مبتلایان از وجود این بیماری در خویشتن آگاه نیستند. من روان‌شناس

---

[1] سوره. الأحقاف، آیه. ٣

نیستم، اما مطالعاتم در این زمینه نشان می‌دهند که اکثر راهکارهای درمانی که برای این بیماری ارائه می‌شوند، سبب بیماری دیگری بنام خودبزرگ‌بینی می‌شوند؛ چون برای یک مشکل ناخودآگاه (روحی) راه‌حل آگاهانه (محاسبوی) پیشنهاد می‌شود. خودکم‌بینی را نمی‌توان طوری که راهکارهای غیر روحی پیشنهاد می‌کنند، با فربه ساختن نفس تحت نام افزایش اعتمادبه‌نفس درمان کرد. در این صورت به تکبر و خودبزرگ‌بینی خواهد انجامید.

اما یک درمان قرآنی وجود دارد که انسان در قالب آن بدون فربه ساختن نفس و به‌صورت ناخودآگاه به خویشتن اهمیت قائل شده می‌تواند. این راه، کمک به دیگران است؛ **لَنْ تَنَالُوا الْبِرّ حَتّىٰ تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُونَ:- شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر ازآنچه دوست می‌دارید و محبوب شماست انفاق کنید**[۱]، و **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى:- در راه نیکی و پرهیزگاری باهم کمک کنید**[۲].

مطالعات روان‌شناسی نشان می‌دهند که کمک به دیگران سبب افزایش خوشی می‌شود. وقتی به دیگران کمک می‌کنید، در حقیقت به‌صورت ناخودآگاه به خود اهمیت می‌دهید؛ چون شما آن‌قدر مهم می‌شوید که دیگران برای نیاز خود نزد شما مراجعه کرده‌اند و اگر مراجعه نکرده‌اند، پس شما آن‌قدر مهم هستید که برایتان در این جهان نیازمندی احساس می‌شود. اگر این مسئله طوری که قرآن بیان می‌دارد برای چاق‌سازی نفس استفاده نشود، صادقانه و برای خدا باشد و با منت نهادن و اذیت نیازمند نینجامد، پس بر علاوه‌ای اینکه

---

[۱] سوره. آل عمران، آیه. ۹۲

[۲] سوره. المائده، آیه. ۲

سبب تکبر و خودبزرگ‌بینی نمی‌شود بلکه سبب اهمیت‌دهی خودی همراه با تواضع خواهد شد.

آخر چگونه کسی که جهان‌بینی قرآنی داشته باشد، می‌تواند که سؤال‌کننده‌ای را اذیت کرده و بر او منت نهد، درحالی‌که او با سؤال کردن برایش اهمیت می‌دهد. باید شخصی که از او سؤال می‌شود سپاسگزار سؤال‌کننده باشد. قرآن پاک به وضاحت بیان می‌دارد؛ **لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذي:- صدقه‌های خود را با منّت نهادن و آزار رساندن تباه نکنید**[1]. با این کار نه‌تنها که از ثواب اخروی آن بی‌بهره می‌شویم، بلکه آن تأثیر درونی که بر اهمیت ما می‌افزود نیز صدمه می‌بیند و سبب اهمیت کاذب خودبزرگ‌بینی می‌شود.

الله متعال می‌فرماید که هر کس عمل صالح انجام می‌دهد برای (سود) خود انجام می‌دهد؛ **مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ:- هر که کار شایسته کند به سود خود اوست**[2].

یکی از عمل‌های صالحِ بسیار تأکیدشده در اسلام صدقه و کمک به دیگران است. کمک به دیگران اگر اندک فایده به کمک‌شونده برساند، فایده‌ای بزرگ‌تر و بیشتر آن به کمک‌کننده می‌رسد؛ **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا:- هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت**[3].

پس اگر از شما کمک خواسته شود و توان کمک رسانیدن دارید، با رد آن جفای بزرگ در حق خویش قائل می‌شوید؛ چه این کمک رسانیدن مال یک

---

[1] سوره. البقره، آیه. ۲۶۴

[2] سوره. فصلت، آیه. ۴۶

[3] سوره. الأنعام، آیه. ۱۶۰

محسن‌سفید تا منزلش، چه مشورت دادن به یک دوست، چه قرض دادن به یک دوست (پولدار یا فقیر)، چه حل کردن مشکل کمپیوتر همکارتان، چه صدقه و چه دلداری دادن به یک انسان بیگانه باشد.

با کمک به دیگران بر علاوه‌ای اینکه سبب خوشی رسانیدن به دیگران می‌شوید، باعث جذب خوشی و خوشبختی به زندگی خودتان نیز می‌شوید. سلامت دنیا و آخرتتان تااندازه‌ای زیادی ارتباط به این دارد که چقدر بخشنده هستید. پولداری لازمه‌ای بخشندگی نیست، بلکه بخشندگی مرتبط به جهان‌بینی شماست و قرآن منبع جهان‌بینی‌ای است که با آن می‌توان بزرگ شد و بزرگ ساخت.

رستگاری این است که زندگی پرمعنی، باارزش و بااهمیت دنیوی داشته و امید برای زندگی بهتر اخروی نیز با آن ضمیمه باشد. برای رسیدن به رستگاری، باید نخست جهان‌بینی خوب‌تر داشته باشید (ایمان)، قلب خود را مبنی بر این جهان‌بینی مطمئن سازید (تقویت ایمان) و موانع در مقابل رستگاری را از میان بردارید (جهاد). یکی از موانعی که در مقابل کمک به دیگران و انفاق به حیث راه رسیدن به رستگاری وجود دارد بخل است که باید از سر راه برداشته شود و در مقابل آن جهاد صورت گیرد؛ **مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ:- هر کس را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه‌دارند آنان به حقیقت رستگاران عالم‌اند**[1].

---

[1] سوره. الحشر، آیه. ۹

فقرا و ثروتمندان

زمان ثابت است، اما برای بعضی‌ها سریع‌تر می‌گذرد. برای کسانی که زمان سریع‌تر و یا کندتر می‌گذرد، ماهیت زمان تغییر نمی‌کند، اما برداشت آن‌ها از زمان تغییر می‌کند. وقتی زندگی لذت‌بخش باشد و یا در حال تغییر سریع باشد، زمان سریع‌تر می‌گذرد و وقتی انسان در اوج لذت قرار داشته باشد، زمان تقریباً بی‌مفهوم می‌شود، زیرا گردش زمان را اصلاً احساس نمی‌کند. جوان که از سخنان پیر قرآن لذت می‌برد، شمارش گردش زمان را فراموش کرده بود و دنبال فرصت بود تا پرسش بعدی خویش را مطرح کند، بناءً به‌محض توقف زبان پیر قرآن بدون اینکه متوجه شود، پیش‌خدمتش اجازه‌ای آوردن چای می‌خواهد، پرسش بعدی خویش را چنین مطرح کرد:

اگر دقیق بنگریم، بخش اعظم ایدئولوژی‌های عصر ما با محوریت طبقات اقتصادی می‌چرخد. طبقات پرولتاریا و بورژوا در کمونیسم و طبقات فقیر، متوسط و پولدار در لیبرال-کپیتلیسم، به حیث دو ایدئولوژی حاکم قرن گذشته مشرح به این طبقات پرداخته‌اند، اما بازهم مشکلات طبقاتی نه در نظام‌های کمونیستی و نه در نظام‌های کپیتلیستی قابل‌حل بوده است. شما که از همزیستی و هماهنگی زیاد می‌گویید، آیا کدام پیشنهادی برای همزیستی میان

طبقات اقتصادی دارید؟

پیر قرآن در قالب جملات کوتاهی که مشکل انسان مدرن را شرح می‌کرد آغاز به سخن کرد: تکبر، تفاخر و فساد ثروتمندان و حس مملوکیت، ناامیدی و بی‌رغبتی فقرا برای مقابله با ظلم، بزرگ‌ترین مشکل بشر است. ثروتمندان متکبر و سرخوش طوری که یکی از علمای غربی می‌گوید، «فکر می‌کنند که برداشت آن‌ها نسبت به خودشان منصفانه‌ترین برداشت است»، بناءً خویشتن را تصمیم‌گیرنده برای مردم تصور کرده، خود را عاقل‌ترین و سایرین را نادان فکر کرده، فسادکاری‌های خویش را اصلاح تصور کرده و تا سرحدی خودشیفته می‌شوند که به پرستش نفس خویش پرداخته، از سایرین نیز تقاضای پرستش نموده و خدا گونه عمل می‌کنند. امروز که این ثروتمندان متکبر مشغول سروسامان دادن نظم جهانی هستند، در عرصه‌ی سیاسی کشتن میلیون‌ها را از طرف خویش جنگ منصفانه خوانده و کشته شدن یک فرد از خود را فاجعه‌ی جهانی می‌دانند، در عرصه‌ی اقتصاد با برپا سازی «نظام اقتصادی جهانی‌سازی فقر» و برده سازی جهان که بر پایه‌ای سود (ربا) استوار بوده، به محور بانکداری می‌چرخد و توسط پول جعلی حکمی مهار می‌شود به سرقت سرمایه‌های مردم پرداخته و میلیاردها انسان را به قیمت ثروتمند سازی چند فردِ محدود گرسنه می‌سازند، در عرصه‌ی اجتماعی برای رونق فرهنگ «ترقی برای ترقی» به تبلیغات گسترده برای فردگرا ساختن، روبات ساختن و پوچ‌گرا ساختن انسان‌ها زده که باعث به وجود آمدن نسلی شده است که انسانیت تنها زمانی برای آن‌ها معنی دارد که مسئله‌ی سود و زیان مطرح نباشد، در عرصه‌ی محیط‌زیست، اکسیجن قابل‌تنفس به اثر ترویج فرهنگ ترقی برای ترقی در اکثر شهرها به

داستان‌های گذشته مبدل گشته، قطع سازی جنگلات در سراسر جهان فاجعه‌آفرین شده و نسل چندین نوع موجودات را به انقراض مواجه ساخته‌اند و همین‌گونه تکبر و خودشیفتگی این‌ها سبب فساد در بر و بحر و در هر عرصه‌ی زندگی در کره‌ی خاکی شده است.

از سوی دیگر فقرا و اکثریت قاطع بشر به‌عوض عکس‌العمل معقول در مقابل این‌همه فساد جهانی به ناامیدی و مأیوسی پناه برده و به‌عوض تغییر این حالت، که قدرت آن را نیز دارند، به ناسپاسی پرداخته‌اند. ناسپاسی و ناامیدی دارای پیامدهای است که به حالت بحرانی جهان کمک کرده و سایر فسادها را به فساد ثروتمندان می‌افزاید. ناسپاسی سبب می‌شود تا مردم از یکدیگر فاصله گرفته، به فکر یکدیگر نباشند و حس کمک به دیگران در آن‌ها بمیرد. امروز دیده می‌شود که در هر کشور و هر جامعه فقرای مظلوم به‌جای اتحاد با یکدیگر علیه ظلم و استبداد به جان همدیگر افتاده‌اند.

بر علاوه در یک تحقیق ژورنال روانشناسی بریتانیا می‌آید که «به‌صورت عام پذیرفته‌شده است که ناامیدی یکی از شاخص‌های افسردگی است».

به‌وضوح دیده می‌شود که افسردگی و خودکشی‌های بالاثر آن، یکی از فجایع جهان مدرن است. ادوارد گیبون مورخ مشهور انگلیسی می‌نویسد: مردم مغرور و سرخوش از رضامندی یا تلخ‌کام و ناراضی نمی‌توانند وضع واقعی خود را به‌درستی بسنجند. در جهان مدرن مصداق سخنان گیبون را به‌خوبی می‌توان دریافت، زیرا ثروتمندان متکبر بالاثر نابینایی درونی زاده‌ی تکبر و خودبینی، قادر به دیدن این نیستند که با گسترش فسادشان نه‌تنها سایرین را می‌آزارند بلکه قبر خویش را نیز می‌کنند و از سوی دیگر فقرا با پناه بردن به ناامیدی و

ناسپاسی از قدرت خویش برای تغییر این حالت ناآگاه بوده و برعکس هیزمی می‌شوند برای آتش این فساد .

این حالت را قرآن پاک بسیار به زیبایی بیان کرده است: **وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ:- و اگر از سوی خود به انسان نعمتی بچشانیم (و مثلاً روزی فراوان و صحت و امنیت برسانیم و بنا به حکمتی) سپس آن را از او بگیریم و بستانیم، بسیار ناامید (از برگشت دوباره‌ی این نعمت به خود) و ناسپاس (در برابر سایر نعمت‌های دیگر) می‌شود[1]. وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي ۚ إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ :-و اگر بعد از ناخوشی و زیان و ضرری که به انسان رسیده است، خوشی و نعمت و منفعتی بدو برسانیم، می‌گوید: بدی‌ها و سختی‌ها از من دور شده‌اند (و مشکلات و ناراحتی‌ها دیگر هرگز برنمی‌گردند. دوباره دچار سُرور و غرور بیجا می‌گردد و) بسی شادان (از متاع دنیا) و نازان (بر دیگران) می‌شود[2].**

قرآن پاک بر علاوه‌ی اینکه از ناامیدی و ناسپاسی فقرا و سرخوشی و تکبر ثروتمندان صحبت می‌کند، یک استثناء را نیز می‌آورد که در آن راه‌حل نهفته است؛ **إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ:- مگر آن‌ها که (در سایه ایمان راستین) صبر و استقامت ورزیدند و عمل صالح انجام دادند، که براي آن‌ها آمرزش و اجر بزرگي است[3].**

قرآن پاک اکثر مشکلات جهان امروز را در سه آیه که از دو خط تجاوز

---

[1] سوره. هود، آیه. ۹

[2] سوره. هود، آیه. ۱۰

[3] سوره. هود، آیه. ۱۱

نمی‌کند خلاصه کرده و راه‌حل آن را برگشت بر تدینِ توأم با ایمان قوی بیان می‌دارد. ایمان جوهری است که در زمان ثروتمندی تساهل و تواضع می‌آموزاند و در زمان فقر صبر، استقامت، بی‌نیازی و حق‌خواهی!

ثروت یا بهتر بگویم ثروت توأم با رستگاری انسان را مقدار سرمایه‌ای مادی وی تعیین نمی‌کند، بلکه بی‌نیازی مقیاس اندازه‌گیری ثروت است. ایمان بی‌نیازی می‌آموزاند. بی‌نیازی سبب می‌شود که ثروتمندان به ثروت خویش مغرور نشده، آن را همه‌چیز خویش ندانند و خدا گونه عمل نکنند، بلکه در زمان ثروتمندی دست فقیران را بگیرند؛ **وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ:- و در اموال آن‌ها حقي براي سائل و محروم وجود دارد**[1].

بی‌نیازی توأم با ایمان سبب می‌شود که ثروتمندان فقط به خاطر داشتن ثروت بیشتر، خویشتن را بهتر از فقرا ندانسته و درد آن‌ها را درد خویشتن بدانند، طوری که در مقابل بی‌عدالتی دست‌به‌دست فقرا داده باهم مبارزه کنند. بی‌نیازی سبب می‌شود که فقرا ثروتمندان را برتر و فراتر از خویش ندانسته و در مقابل بی‌عدالتی از روی مأیوسی سرخم نکنند و همچنان در زمان همزیستی در مقابل ثروتمندان بدبینی از خود نشان ندهند. قرآن با کم‌ارزش دانستن دنیا همین بی‌نیازی را به هر طبقه می‌آموزاند؛ **وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ:- این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است**[2].

مشکلات عصر ما با قوانین ایدئولوژیکی قابل‌حل نیستند، بلکه بااخلاق دینی

---

[1] سوره. الذاریات، آیه. ۱۹

[2] سوره. العنکبوت، آیه. ۶۴

حل می‌شوند و این اخلاق دینی را بهتر از ایمان قرآنی هیچ‌چیز دیگری مهیا کرده نمی‌تواند. قرآن یک گزینه برای انسان مدرن نیست، بلکه یگانه گزینه برای انسان مدرن است. انسان مدرن دو گزینه دارد؛ قرآن و فلاح و یا غیر قرآن و تباهی.

تکفیر و تعیین جنت و دوزخ

سخن گفتن از هماهنگی میان روح و تن و همزیستی میان انسان‌ها زیباست، ولی اگر فقط در سطح سخن گفتن باشد، به این معنی می‌ماند که تعریف زیبایی غروب را بشنوی اما این زیبایی را هیچ‌گاه تجربه نکنی. جوان که از تعریف این زیبایی خوش بود و از عدم تجربه‌ای این زیبایی ناراحت بود، از پدیده‌ای پرسید که مانع محقق شدن این زیبایی میان مسلمانان در عمل می‌شود:

اما چگونه است که این همزیستی و هماهنگی آرامش‌زا در میان مسلمانان کم دیده می‌شود؟ چگونه است که مسلمانان همدیگر پذیر نبوده و با جهنمی خواندن و تکفیر همدیگر، همواره با همدیگر در جدل‌اند؟ چگونه است که هر مسلمان با مسلمان دیگر در مجادله قرار دارد؟

پیر قرآن که از شنیدن این واقعیت یک‌بار دیگر دردش به خاطر این امت تازه شده بود، چنین به سخن آغاز کرد:

دلایل زیادی وجود دارد که از آن جمله چند دلیلی را بازگو می‌کنم که به نظر من سبب این کار می‌شود؛ اکثراً مسلمانانی که در عصر مدرن دل‌چسبی غیرعقلانی به قضاوت دیگران دارند یا نومتدیانی هستند که احساسات شور و

شوق نویافته‌ای ضد بی‌خدایی خویش را مهار نمی‌توانند و یا روحانیونی که به زبان عصر صحبت نمی‌توانند و در حال از دست دادن قدرت خویش می‌باشند.

جهان امروز در حال تغییر است. این تغییر اگرچه در سطح دیداری آن بیشتر موردتوجه قرار می‌گیرد (تغییر تمدنی، تغییر قدرت، تغییر نظم و...)، اما تغییر باطنی که در درون انسان‌ها در حال رخ دادن است، مهم‌تر از تغییر ظاهری می‌باشد. انسان مدرن که از زندگی و جو روح ستیز و درون ستیز خسته شده است، دل‌تنگی عجیب برای داشتن زندگی معنوی گذشته دارد که اگرچه جو مدرن دنبال سرکوب آن است اما حافظه‌اش به حیث تاریخ، آن را ذخیره دارد. انسان مدرن یک‌بار دیگر به‌سوی دین می‌دود. نسلی در حال آشکار شدن است که با ارزش‌های بی‌خدایی عصر سر ستیز دارد و با آغوش باز دنبال فشردن دین به سینه‌اش است. مسلمانان نیز یک‌بار دیگر به‌سوی دین به معنی اصلی کلمه روی آورده‌اند، دین به معنی متعارف کلمه برایشان کافی نیست بلکه می‌خواهند تجربه‌ای حقیقی دینی داشته باشند و می‌خواهند در قالب این تجربه آرامش گرفته‌شده توسط جو بی‌خدایی را دوباره دریابند. مسلمانانی که جدیداً دین فراموش کرده را به آغوش می‌کشند و کسانی که جدیداً به دین می‌گروند، در نخست یک شور و شوق تند را احساس می‌کنند. این شور و شوق برای بعضی‌ها خطرناک ثابت می‌شود، زیرا کسانی را که همین شور و شوق را ندارند باطل می‌پندارند. با همین شور و شوق به دعوت و وعظ می‌پردازند، ولی زمانی که توسط کسانی که تفسیر دیگر از برداشت‌های دارند که به آنان این شور و شوق را داده است، پذیرفته نشوند، خشم‌گین شده و مخالفان خویش را گرایش کننده به‌سوی باطل و کافر به‌حق می‌پندارند. این شور و شوق به آن‌ها این احساس را

می‌دهد که تمام تقوی نزد آن‌ها است و تنها شنیده‌ها و خوانده‌های خویش را حق می‌پندارند و مخالف شنیده‌ها و خوانده‌های خویش را باطل و کفر.

انسان از تنهایی در باور و هویت هراس دارد و روحانیونی که به زبان عصر صحبت نمی‌توانند در عصر کنونی تغییر، باکمال یأس تماشاگر این هستند که متدین و غیر متدین از آن‌ها در حال فرار هستند. این روحانیون که از تنها شدن و از دست رفتن قدرت تاریخی خویش در هراس هستند، به‌جای اینکه در شیوه‌ای معرفی دین تغییر آورند، صحبت نمودن به زبان عصر را بیاموزند و بکوشند فهم خویش را از دین و عصر افزایش دهند، به باطل‌انگاری و تکفیر و تفسیق تمام مخالفین خویش پرداخته و آنان را لشکر شیطان معرفی کرده و مستحق جهنم می‌دانند. آن‌ها که با توسعه‌ای سیستم مغلق الهیاتی ادارهٔ احساسات دینی مردم را به دست داشتند، دیگر نمی‌توانند برای نسل جدید بقبولانند که برای رسیدن به خدا باید نزد آن‌ها مراجعه کنند، و این آزادی آن‌ها را در هراس انداخته به تکفیر و تفسیق می‌پردازند.

این‌چنین بعضی از این قماش مردم و بعضی‌ها به خاطر استفاده‌های سیاسی و شخصی از این جو، فرهنگ تکفیر و تفسیق را توسعه داده و خدا گونه بر مسند قضاوت نشسته، دنبال تعیین جنت و دوزخ برای سایرین می‌شوند.

یکی از این مردم روزی از من پرسید که فلان عالِم که چنین و چنان عقاید غلط را نشر کرده است، به نظرت به جنت می‌رود و یا به دوزخ؟

برایش گفتم: به نظر خودت چطور؟

گفت: صد فی‌صد دوزخ.

گفتم: اگر در روز محشر احکم‌الحاکمین او را به‌سوی بهشت فرستاد، به کدام روی به سویش دیده خواهی توانست؟

بدون اینکه حتی بالای این اتفاق احتمالی وحشتناک تأمل کند گفت: امکان ندارد.

اگر قضاوت این‌گونه مردم در نظر گرفته شود که الحمدالله قضاوت به دست این‌ها نیست، پس در عصر ما نصف مردم به خاطر داشتن فلان مذهب اهل دوزخ‌اند، از نصف متباقی اکثریت به خاطر داشتن فلان و فلان باور مستحق جهنم‌اند، تعداد کثیر باقی‌مانده به خاطر فلان عمل ضد اسلامی کافرند و سرانجام یک اقلیت کوچک همانند خودشان اهل بهشت خواهند بود. اما قرآن چنین نمی‌گوید.

قرآن انسان‌ها را در روز محشر به سه گروه تقسیم می‌کند؛ گروه اول سبقت گیرندگان‌اند (**وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ**[1])، گروه دوم اصحاب دست راست‌اند (**وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ**[2]) و گروه سوم اصحاب دست چپ‌اند (**وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ**[3]). در مورد گروه اول قرآن بیان می‌دارد که «**ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ:- جمعی کثیری از پیشینیان و قلیل از متأخران**[4]» و در مورد گروه دوم بیان می‌دارد که کثیری از پیشینیان و کثیری از متأخران است «**ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَثُلَّةٌ مِنَ**

---

[1] سوره. الواقعه، آیه. ۱۰

[2] سوره. الواقعه، آیه. ۲۷

[3] سوره. الواقعه، آیه. ۴۱

[4] سوره. الواقعه، آیات. ۱۳-۱۴

الآخِرِينَ :- جمعی کثیری از پیشینیان و جمعی کثیری از متأخران[۱]».

اگرچه در مورد اینکه آیا مراد از اولین و آخرین، اولین و آخرین تمام بشر و یا امت محمد ﷺ می‌باشد، اختلاف‌نظر هست، اما محمد شفیع عثمانی در تفسیر خویش چنین می‌نویسد: «امام ابن کثیر، ابو حیان، قرطبی، روح المعانی، مظهری و غیره ترجیح داده‌اند که مراد از اولین و آخرین، دوطبقه از همین امت (امت محمد ﷺ) هستند، و اولین امت، مردمان قرون اولیه، اصحاب کرام و تابعین و غیره می‌باشند که در حدیث، زمان آنان خیر القرون تعبیر شده است و مراد از آخرین، مردم بعد از قرون اولیه می‌باشد».

اگر چنین است، آیا با تکفیر و جهنمی خواندن کثیر، بلکه اکثریت قریب به تمام امت، در مقابل فتوای قرآن قرار نمی‌گیریم؟ آیا نمی‌ترسیم که خود را در مخالفت خداوند ﷻ قرار دهیم؟ آیا نمی‌ترسیم که با پیش‌دستی از خداوند ﷻ سخت مورد پرسش قرار گیریم؛ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ:- ای اهل ایمان! بر خدا و پیامبرش [در هیچ امری از امور دین و دنیا و آخرت] پیشی مگیرید و از خدا پروا کنید که خدا شنوا و داناست**[۲].

همچنان خداوند ﷻ در مورد جهنم می‌فرماید که جز بدترین مردم در آن فرو نخواهد افتید؛ **لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى:- هیچ‌کس [در آن آتش] درنیفتد مگر شقی‌ترین خلق**[۳]. در اینجا گفته شده است که بدترین مردم به دوزخ می‌روند،

---

[۱] سوره. الواقعه، آیات. ۳۹-۴۰

[۲] سوره. الحجرات، آیه. ۱

[۳] سوره. اللیل، آیه. ۱۵

نگفته است که آدم‌های خراب همه به دوزخ می‌روند. در اینجا دروازه بسته‌شده است و گفته‌شده هیچ‌کس به جهنم نمی‌رود مگر بدترین مردم، درحالی‌که، وقتی خداوند ﷻ از جنت می‌گوید دروازه‌ها را کاملاً باز می‌گذارد، اگر ما به‌سوی آن برویم.

بر علاوه خداوند ﷻ برای پیامبر ﷺ وعده‌ای راضی ساختن وی را داده است؛ **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَ:- و به‌زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا راضی گردی**[1]، خداوند ﷻ خلاف وعده نمی‌کند؛ **إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ:- قطعاً خداوند در وعده [خود] خلاف نمی‌کند**[2] و طبق روایتی که در تفسیر معارف‌القرآن آمده است، پیامبر ﷺ فرموده‌اند که « **إذن لا أرضى وواحد من أمتي في النار**:- وقتی‌که قرار بر این باشد، پس تا وقتی‌که یکی از افراد امتم در جهنم باشد، من راضی نخواهم شد».

اگر مسلمانان، قرآن را طوری که سزاوار آن است تلاوت کنند، مطمئناً قبل از تکفیر سایر مسلمانان هزار بار فکر خواهند کرد و هزاران چند احتیاط نشان خواهند داد.

---

[1] سوره. الضحی، آیه. ۵

[2] سوره. الرعد، آیه. ۳۱

ایمان به جهنم

امیدواری سبب تشویق به عمل می‌شود. کسی که امیدوار به بهشت باشد برای رسیدن به آن سعی بیشتر به کار خواهد برد. اما امیدواری برای رسیدن به یک هدف، بدون درک و احتیاط از ناکامی سبب آرمان‌گرایی خیالاتی شده و می‌تواند سبب خوش‌بینی بیش‌ازحد و سهل‌انگاری شود. از سوی دیگر ناامیدی، کاهلی به بار آورده و حتی سبب کار خلاف برای رسیدن به هدف نیز می‌شود. جوان که با تحریک انرژی زیاد توسط تمرکز و تفکر این افکار را در ذهن خویش به رقص درآورده بود، سؤال بعدی خویش را چنین پرسید:

سخنان شما امیدوارکننده بود، اما اگر این‌قدر امیدواری به بهشت وجود دارد و الله متعال این‌قدر رحیم است، پس نظر شما در مورد جهنم چیست؟ آیا نباید ترس از جهنم وجود داشته باشد؟

علاقه‌مندی جوان به‌جای اینکه انرژی پیر قرآن را که ضعف پیری از سیاهی و چروکی دور چشمانش هویدا بود تقلیل دهد، به او انرژی بیشتر می‌بخشید و بناءً با شوق و رغبت بازهم به صحبت آغاز کرد:

برعکس! فکر می‌کنم یکی از عوامل انحطاط امت اسلام، عدم ترس از جهنم

است. مسلمانان مانند بی‌دینان و غیر متدینان، حتی مرگ را فراموش کرده‌اند، چه رسد به جهنم. این فراموشی سبب از بین رفتن ترس از عذاب الهی و جهنم شده است. عدم این ترس سبب سهل‌انگاری در اخلاق و تدین گردیده است.

مسلمانان مانند اهل کتاب، جملاتی چون «جزء چند روز محدود در جهنم نخواهیم ماند» را عذری برای ظلم و فساد خویش می‌سازند؛ **وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً:- و گفتند: آتش [دوزخ] جز چند روزی به ما نمی‌رسد**[1].

خداوند متعال در ادامه‌ای آیت ادعای باطلشان را که به سبب آن دشمنی باخدا و رسولش و تحریف کلام الهی را گناه اندک می‌شمردند رد می‌کند؛ **قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ:- بگو: آیا [بر این عقیده خود] از نزد خدا پیمانی گرفته‌اید؟ که هرگز خدا از آن پیمان تخلّف نخواهد کرد، یا جاهلانه چیزی را به خدا نسبت می‌دهید؟**[2]

من به جهنم و بهشت ایمان‌دارم. عذاب الهی را حق می‌دانم. مخاصمه میان اهل دوزخ را که همدیگر را لعنت می‌کنند حق پنداشته به آن ایمان‌دارم؛ **إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ:- این گفتگو و مجادله اهل آتش حتمی و واقع‌شدنی است**[3].

به شدت عذاب الهی باور دارم که به اثر آن اهل جهنم مرگ تمنا خواهند کرد؛ **لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا:- [به آنان می‌گویند:] امروز**

---

[1] سوره. البقره، آیه. ۸۰

[2] همان

[3] سوره. ص، آیه. ۶۴

یک‌بار درخواست مرگ نکنید، بلکه بسیار درخواست مرگ کنید[۱].

اما چیزی که من می‌گویم این است که حق تعیین این عذاب نزد ما نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم فلان شخص و یا فلان مردم به آن حتماً وارد خواهند شد. ما نباید مردم را با قضاوتی که اختیارش را نداریم محکوم به خاتمه‌ای تعذیب دانسته، ناامید کنیم. اگر ترسی از این عذاب وجود داشته باشد، باید برای خاتمه‌ای خود ما در آن باشد. کسی که خود را مصون و دیگران را مستحق آن می‌داند، احتمال گرفتاری بیشترش بدان می‌رود و کسی که از آن می‌ترسد احتمال نجات بیشتر دارد.

مانند بعضی معذرت‌گراها جهنم را خلاف رحمت الهی نمی‌پندارم و مانند بعضی ترس‌پراکن‌ها محور سخنانم را همیشه جهنم تشکیل نمی‌دهد. خداوند اگر رحیم است، عادل نیز هست. اگر جهنمی وجود نداشته باشد، خون‌بهای مقتول بی‌گناهی که هیچ‌گاه قاتلش در این دنیا مجازات نمی‌شود چه می‌شود؟ برای بازماندگان مقتولین و سایر مظلومین که قاتلین نزدیکان خویش و ظالمان بر خویش را هرروز در عیش و عشرت ناامیدانه تماشا می‌کنند، زندگی چه معنی خواهد یافت؟

بدون مفهوم بهشت و جهنم، دین، دیگر دین نخواهد بود. دین نمی‌تواند به زندگی‌ها معنی ببخشد. دین، دیگر مفهوم عمودی خویش را ازدست‌داده و مانند قوانین، افقی خواهد شد. زندگی اخروی بی‌معنی شده و دین کاملاً به یک ایدئولوژی زمینی تقلیل خواهد یافت.

---

[۱] سوره. الفرقان، آیه. ۱۴

طوری که قبلاً گفتم، انسان دارای آزادی است. تاریخ بشر محصول آزادی است. انسان، آزادی این را دارد که گناه را انتخاب کند و یا ثواب را. دین را انتخاب کند و یا بی‌دینی و کج‌دینی را. تاریخ محصول همین انتخاب‌ها است. وقتی انسان گناه را انتخاب می‌کند تجلی منفی آزادی از او نمایان می‌شود و وقتی ثواب را انتخاب می‌کند تحقق مثبت آزادی در او نمایان می‌شود. وقتی مفهوم جهنم و بهشت وجود نداشته باشد، چه چیزی انسان را از انتخاب منفی آزادی به‌صورت متداوم می‌تواند بازدارد؟ اکثراً انتخاب تحقق منفی آزادی سبب منفعت فردی و کوتاه‌مدت به زیان منفعت جمعی و درازمدت می‌شود، پس چرا انسان تحقق مثبت آزادی را انتخاب کند؟ آیا در این صورت تاریخ بشر را سیاهی نخواهد پوشانید؟

بدون مفهوم جهنم و بهشت، اخلاقی وجود نخواهد داشت. کسانی که می‌گویند «برای اخلاقی بودن، نیازی به تهدید جهنم نیست»، اشتباه می‌گویند، زیرا همین کسان برای قانونی بودن نیاز به تهدید پلیس را لازمی می‌پندارند.

بدون شک خداوند متعال رحیم است و دو متفکر بزرگ جهان اسلام ابن تیمیه و ابن عربی بدین باور هستند که جهنم لایتناهی نخواهد بود، بلکه رحمت الهی بر غضب الهی غالب خواهد آمد، زیرا درک ما از خلود و زمان محدود است و این خلود و زمان جهنم چه قدر خواهد بود کسی نمی‌داند، جز خداوند متعال. اما به حیث مسلمان، ما برای خود از جهنم و عذاب الهی باید هراس داشته باشیم. برای تشویق به عمل خوب، باید همیشه از بشارت و نزدیکی بهشت بگوییم و خود نیز امیدوار باشیم و برای دوری از ظلم و فساد، عذاب الهی و جهنم را به یاد داشته و ترسان باشیم. تعادل میان خوف و رجاء باید موجود

باشد و چون رحمت الهی بی‌کران است، پله‌ای امید و بشارت ما باید از هراس و هراس پراکنی وزین‌تر باشد. محبت الهی با درک رحمت بی‌کرانش به وجود می‌آید و ترس الهی از قهار بودنش. باید بیشتر محب باشیم تا ترسنده و خصوصاً ترساننده.

دین‌داری که تنها بر پایه‌ای ترس استوار باشد متزلزل، بی‌روح و بی‌لذت است. ترس محض، لذت را از زندگی برده و شادابی و طراوت ایمان را بی‌رنگ می‌سازد. به‌جای مؤمن آزاده، اسیر تقلید به وجود می‌آورد. به‌جای مؤمن حکیم، مؤمن احساساتی و کم‌عقل تولید می‌کند. قدرت مؤمنین را زدوده و قدرت نهاد دینی را افزایش می‌دهد؛ گرگ‌ها در لباس میش ادارۀ زندگی اجتماعی را به دست می‌گیرند. بی‌نیازی ایمان را محو کرده و متدین را نیازمند انسان‌های که لباس دینی به تن دارند می‌کند.

بناءً، جهنم حق است، اما کسی حق ندارد یک کلمه‌گویی را اهل جهنم بخواند. ما مالک جهنم و بهشت نیستیم. ترس از عذاب الهی را مؤمن احساس می‌کند اما امیدش از ترسش بیشتر است. مؤمن اول بشیر است بعد نذیر است. مؤمن دیگران را فقط با استفاده از ترس به‌سوی ایمان نمی‌طلبد. مؤمن با بشارت به خوبی‌ها تشویق می‌کند و با انذار از بدی‌ها بازمی‌دارد.

می‌گساری در بهشت؟

ذهن انسان، محاسب، متکبر و لجوج بوده و محدودیت‌های خویش را پذیرا نیست؛ چنان دنبال تجزیه‌وتحلیل غیرقابل درک‌ها است که چیزهای ساده را فراموش می‌کند. تمرکز بیش‌ازحد ذهن محاسب بر تحلیل و تجزیه‌ای گفته‌های شاعرانه و استعاره‌ای چنان او را مصروف نگه می‌دارد که پیام‌های زیبا و ساده‌ای آن را نظر انداز کرده و فراموش می‌کند. ذهن محاسبِ جوان نیز دنبال تحلیل و تجزیه‌ای تصور آخرت و زندگی پس از مرگ بود و سؤالات بی‌حدوحصر را ته و بالا می‌کرد. پس از خاموشی چند لحظه‌ای جوان سکوت خویش را شکسته و سؤال بعدی را چنین مطرح کرد:

یکی از نقدهای بزرگی که من از تصویر زندگی اخروی در اسلام می‌شنوم این است که آنجا جای می‌گساری و باده‌کشی است، درحالی‌که یکی از نهی‌های محکم در اسلام شراب است. چرا شرابی که در جنت جوی‌هایش جاری است، در دنیا نجس شمرده می‌شود؟

پیر قرآن شیرینی‌ای را که در دهن داشت با جرعه‌ای چای تازه قرت داده، به جواب پرداخت:

کسانی که امیدی برای زندگی اخروی ندارند و کسانی که با محاسبه‌ای اعمال

خویش درک می‌کنند که اگر زندگی اخروی باشد فرصتی برای قرار گرفتن در جناح سفید آن ندارند و چنان محو زندگی دنیوی‌اند که برای خویش مجال تغییر نمی‌دهند تا اعمال خویش را راست نمایند، همواره کوشش می‌کنند تا با رد زندگی اخروی آتش باطنی خویش را از این ناحیه خاموش سازند. این‌ها دنبال رد و دنبال شک افکنی در وجود زندگی اخروی می‌دوند تا صدای باطن خویش را که از وجود آن خبر می‌دهد خاموش سازند. برای اینکه باطن خویش را مطمئن سازند که در این عقیده به‌اشتباه نرفته‌اند و تنها کسانی نیستند که این عقیده رادارند، شک و شبه‌ها و استدلال‌های محاسبوی مبنی بر رد آخرت را با مردم شریک ساخته و کوشش می‌کنند آن‌ها را نیز به رد آخرت وادارند و یک صورت دعوای قوی برای نیروی درونی خویش تقدیم دارند. اما باوجود سعی متداوم و باوجود ترتیب قوی‌ترین صورت دعوی نمی‌توانند صدای باطن خود را خاموش سازند بناءً همواره در شک باقی مانده، جنگ درونی متداوم برایشان آزاردهنده می‌شود و سرانجام به حیث یگانه راه این را انتخاب می‌کنند که چشمان باطنی خویش را با بستن آن کور سازند؛ **بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ:- بلکه دانش و آ گاهی آنان نسبت به آخرت [به خاطر هزینه کردن عمرشان در امور مادی] به پایان رسیده، بلکه درباره آخرت در تردیدند، بلکه اینان از آن کوردل‌اند[۱].**

دلایل برای این نوع مردم کارگر نبوده و در مقابل هر دلیل یک دلیل محاسبوی دیگر خواهند آورد.

تصور زندگی آخرت به شکل کامل آن برای انسان ناممکن است. نه ذهن

---

[۱] سوره. النمل، آیه. ۶۶

انسان قادر به تحلیل و تجزیه‌ای ابعاد آن می‌باشد و نه زبان آن‌قدر وسیع است که بتواند یک دنیای فرا دنیوی را تشریح کند. به‌طور مثال، اگر در مقابل یک موجود دوبعدی در یک سطح دوبعدی کاغذی قرار داشته باشد و ما آن را برداریم، و بعداً از آن موجود بپرسیم کاغذ چه شد؟ آن موجودی که بعد سوم را تصور کرده نمی‌تواند، هیچ‌گاه نمی‌تواند بگوید که در بعد ارتفاع بالابرده شد، زیرا او نه بعد ارتفاع را تصور کرده است، نه زبانش الفاظ برای شرح چیزی به نام ارتفاع را خواهد داشت و یگانه جوابی که او می‌تواند بدهد این است که به یک دنیای نامعلوم غایب شد. همین‌گونه کناره‌های یک مکان یک‌بعدی نقطه‌هایند، کناره‌های مکان دوبعدی خطوط‌اند که از توصل نقطه‌ها به وجود آمده‌اند و کناره‌های مکان سه‌بعدی سطوح‌اند. حال اگر از انسان به حیث یک موجود سه‌بعدی در مورد یک مکان چهاربعدی پرسیده شود که کناره‌های آن مکعبی و یا مکعب‌مستطیلی باشد، او نه قدرت ذهنی برای تصور آن را دارد و نه زبان برای تشریح آن را.

زندگی اخروی در جهان دیگر و در بعد دیگر است و تصور تمام ابعاد آن برای انسان ناممکن است. با ذهن محاسب درک نمی‌شود و توسط زبان رایج تشریح نمی‌شود. توسط قلب به آن ایمان آورده می‌شود و توسط زبان شاعرانه و استعاره‌ای نشانه‌های آن بیان می‌شود و توسط تجربه‌های معنوی شمه‌ای از لذت و یا عذاب آن احساس می‌شود. بناءً، ما نمی‌توانیم بگوییم که زندگی اخروی چگونه است و شراب بهشت چگونه شراب است، اما از زبان قرآن می‌توانیم بگوییم که چگونه نیست و یا کدام نشانه‌ها را دارا می‌باشد.

یکی از نشانه‌های زندگی اخروی این است که در آنجا صحت انسان به معنی

دنیوی کلمه در حال تغییر نیست؛ پیر نمی‌شود، ضعیف نمی‌شود، مرگ او را درنمی‌یابد و تنزل نمی‌یابد. ثابت شده است که شراب دنیوی برای صحت مضر است و سبب تنزل جسم انسان می‌شود، بناءً همسان دانستن این دو شراب غیرمنطقی و غیرعقلانی است.

ساقی آن شراب خداوند ﷻ می‌باشد و تصور اینکه چیزی را که خداوند ﷻ به حیث رحمت به بندگان خویش بدهد دارای ناپاکی‌ها و آلودگی‌های شراب دنیوی باشد، عدم معرفت الهی و بی‌احترامی بزرگ در مقابل خالق منزه و سبحان و متعالی است؛ **وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا:- و پروردگارشان شراب طهور و پاکیزه به آنان می‌نوشاند**[1].

شراب دنیوی سبب زوال عقل می‌شود و بیهوده‌گویی و بیهوده‌گرایی را به دنبال دارد، درحالی‌که بهشت جایی تحقق کامل معصومیت معنوی است و در آنجا مجالی برای بیهوده‌گرایی وجود ندارد؛ **يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ:- در آنجا جامی را که نه مایه بیهوده‌گویی و نه گناه است، از دست هم می‌گیرند**[2].

شراب دنیا بد لذت بوده و میل خوردن آن فرار از حقیقت زندگی است، درحالی‌که بهشت جایی است که از حقیقت زندگی در آن با تمام و کمال لذت برده می‌شود؛ **وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ:- و نهرهایی از شراب که برای**

---

[1] سوره. الانسان، آیه. ۲۱

[2] سوره. الطور، آیه. ۲۳

نوشندگان مایه لذت است[۱]، بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ:- سپید درخشان و لذت‌بخش آشامندگان[۲].

کسانی که با چنین شبه‌ها و با الفاظ طعن آمیزی چون «جنت جای می‌گساری است» می‌خواهند زندگی اخروی را زیر سؤال ببرند، فقط عقده‌های خویش را بیرون می‌دهند و دنبال شنیدن حق نیستند. همین‌گونه مسلمانانی که با عبادت می‌خواهند آرزوی می‌گساری‌های دنیوی خویش را برای آخرت پس‌انداز نمایند، هنوز به تجربه‌ای معنوی ایمانی دست نیافته‌اند. اندک درکی اگر از این می طهور موجود باشد، در مؤمنینی است که بامعرفت الهی شمه‌ای از لذت آن را در این دنیا چشیده‌اند و گاه‌گاهی در قالب الفاظ شاعرانه از آن حکایت‌های شیرینی بیان می‌کنند، ولی محدودیت‌های زبان و ذهن محاسب سبب کج‌فهمی در مورد آن شده و آن را به میل برای می‌گساری دنیوی به‌اشتباه می‌گیرند.

---

[۱] سوره. محمد، آیه. ۱۵

[۲] سوره. الصافات، آیه. ۴۶

پرسش: مذموم و ممدوح

ذهن انسان طوری طراحی شده است که عطش برای معلومات دارد و یکی از بهترین راه‌های گردآوری معلومات سؤال کردن است. یک سؤال منجر به سؤال دیگر می‌شود و این‌گونه عطش انسان برای دانش همواره پرجنب‌وجوش است. عمق دانش انسان در حد پاسخ‌های جمع‌آوری کرده برای سؤالات پیاپی خودش است. پرسیدن سبب یادگیری، سبب توانایی اتصال معلومات و متعاقباً نتیجه‌گیری، سبب تحلیل و تجزیه و سرانجام سبب درک بهتر می‌تواند شود.

پاسخ پیر قرآن به سؤال قبلی، اما، برای جوان احساسی را داد که از سؤال گذشته‌اش چندان خوش به نظر نمی‌رسد، بناءً بالکنت و دودلی زبان بازکرده پرسش بعدی را در مورد پرسش مطرح کرد:

به نظر می‌رسد که از سؤال قبلی‌ام دلگیر شدید. تندی‌ای در نحو سخنان شما احساس کردم که در طول مکالمه‌ای طولانی امشب ما بی‌سابقه بود. آیا پرسیدن سؤال در مورد غیرقابل‌درک‌ها مذموم است؟ آیا نمی‌توان برای اطمینان خاطر از همه‌چیز و حتی از خدا پرسید؟

پیر قرآن با لبخند ملیحی که زداینده‌ای احساس دلگیر بودن را از جوان نوید می‌داد لب به سخن گشود:

از سؤال تنها کسانی می‌ترسند و دلگیر می‌شوند که باورشان متزلزل و نااستوار باشد. دین من، ایمان من و باور من پرسش را تشویق می‌کند. دین من استوار به پایه‌های متزلزلی نیست که توسط پرسش بلرزد. فکر مسلمان همیشه در حالت تهاجمی قرار داشته و با آغوش باز سرگرم مخالفت فکری می‌شود.

قبل از اینکه در مورد ماهیت پرسش بگویم، یک مثال واقعی را برایت بازگو می‌نمایم؛ زنی نزد یکی از علمای مشهور می‌آید و می‌گوید که من در مورد حقانیت اسلام هیچ شکی ندارم، اما یک مسئله همیشه اطمینان قلبی‌ام را خدشه‌دار می‌کند و آن این است که محمد ﷺ چرا با یک دختر خردسال ازدواج کردند؟ عالم جواب‌های خودش را می‌گوید، ولی قلب زن مسلمان هنوز هم مطمئن نمی‌شود. او با این پرسش بی‌پاسخش با یک جدل درونی دست‌وپنجه نرم می‌کند، تا اینکه به شهر رسول‌الله ﷺ سفرش می‌شود. در آنجا رسول‌الله ﷺ به خوابش آمده و جوابی به او می‌دهد که قلبش مطمئن می‌شود. روزی دوباره آن عالم را ملاقات کرده برایش می‌گوید که اکنون قلبم اطمینان پیدا کرد.

عالم برایش می‌گوید: سبحان‌الله! این به خاطری است که با صدق دل دنبال پاسخ بودی و می‌خواستی صادقانه جوابت را به دست آوری.

ببین! سؤال انواع زیادی دارد، اما من از سه نوع سؤال در اینجا یادآور می‌شوم؛ سؤال صادقانه برای کسب دانش، سؤال مغرضانه برای به چالش کشیدن طرف مقابل و سؤال تحریک‌کننده و فعال‌کننده‌ای عقل.

بسیاری از مردم در حالی سؤال می‌پرسند که یک جواب پیش‌داشته برای آن دارند و اگر طرف مقابل جواب پیش‌داشته‌شان را بدهد، خوشوقت شده و وی را

می‌نوازند ولی اگر جواب پیش‌داشته‌شان را نگیرند، که اکثراً پرسندگان مغرض می‌دانند چنین خواهد شد، چند سؤال بعدی و چند جمله‌ای کنایه‌آمیزی از قبل از آماده‌شده را به خاطر رد و یا استهزاء طرف مقابل پیشکش می‌کنند. مقصود این نوع مردم یافتن جواب برای پرسش‌هایشان نیست، بلکه برنده شدن در بحث و یا کج‌نمایی طرف مقابل است. اگر جواب طرف مقابل منطقی و حق‌محور هم باشد، برایشان قابل‌قبول نیست، زیرا آن‌ها توجه خاصی به گفته‌های پاسخ‌دهنده نداشته و منتظر این می‌نشینند تا سخنان پاسخ‌دهنده تمام شود و آن‌ها بتوانند جملات از قبل آماده‌شده‌ای خویش را بر رویشان بکشند.

پرسیدن مذموم نیست، بلکه ممدوح است اما نحوه برخورد و نگرش پرسنده می‌تواند آن را مذموم سازد. حتی پرسش‌های مغرضانه در بعضی موارد خاص می‌تواند ممدوح باشد، اما مقصود پرسنده نهایتاً اهم و حیاتی است؛ صداقت و خیرخواهی و یا تکبر و بدخواهی. دو مثال بسیار زیبا از پرسش‌های صادقانه در قرآن وجود دارد که نشان‌دهنده‌ای آغوش باز این معجزه الهی برای پرسش هست.

ابراهیم ﷺ امام بشریت و امام توحید از خداوند ﷻ می‌پرسد: «**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى:- و آنگاه‌که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟**[1]».

خداوند ﷻ از ابراهیم ﷺ می‌پرسد: «**أَوَلَمْ تُؤْمِنْ:- مگر ایمان نیاورده‌ای؟**[2]»

---

[1] سوره. البقره، آیه. ٢۶٠

[2] همان

ابراهیم ﷷ در جواب می‌فرمایند: «**بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي:- چرا، ولی تا قلبم آرامش یابد و مطمئن شود**[۱]».

همین‌گونه یاران عیسی ﷷ و یا کسانی که به زبان خودشان انصار الله هستند از عیسی ﷷ می‌پرسند: «**إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ:- [و یاد کنید] زمانی که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم! آیا پروردگارت می‌تواند برای ما سفره‌ای که غذا در آن باشد از آسمان نازل کند؟!**[۲]».

عیسی ﷷ برایشان می‌گوید: « **اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ:- اگر ایمان‌دارید، از خدا پروا کنید**[۳]».

آن‌ها در جواب می‌گویند: «**نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ:- می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما آرامش یابد، و بدانیم که تو [در ادعای نبوتت] به ما راست گفته‌ای، و ما بر آن از گواهان باشیم**[۴]».

در هیچ جای قرآن نیامده است که این پرسش‌ها سبب نزول مرتبه و ایمان ابراهیم ﷷ و یا حواریون عیسی ﷷ شده باشد، اما جالب اینجاست که هر دو به خاطر پرسیدن سؤالات خویش یک توجیه را بیان می‌دارند؛ اطمینان قلبی. این پرسش‌ها به خاطر این نبوده است که آن‌ها پیش‌داشته‌های خویش را نسبت

---

[۱] همان

[۲] سوره. المائده، آیه. ۱۱۲

[۳] همان

[۴] همان، آیه. ۱۱۳

به جوابی که می‌آید ترجیح دهند. به خاطر این بود که به ایمان خویش افزایش دهند. به خاطر این بود تا حقیقتی را که پذیرفته بودند با چشم سر مشاهده کنند و این مشاهده محبت‌شان را برای عبادت بیشتر خداوند ﷻ افزایش دهد. به خاطر این بود که به عمق حقیقت برسند، نه به این خاطر که حقیقت ذهنی خویش را ثابت کنند. صداقت و تشنگی برای حق در این پرسش‌ها دیده می‌شود نه تکبر برای اثبات حقیقت ذهنی خود.

بناءً پرسش‌های که برای رسیدن به حقیقت و یا تحریک تفکر بوده، مملو از تواضع عقلی در مقابل حق باشد و عاری از تکبر ذهنی باشد، همیشه ممدوح‌اند، اما یک مؤمن با گمان نیک به همه پرسش‌ها رسیدگی می‌کند. یک مؤمن می‌داند که از احوال قلبی دیگران آگاه نیست. می‌داند که حرف حق برای کسانی که گرایش به‌حق دارند و استعداد ایمانی خویش را نکشته‌اند، می‌تواند مفید باشد؛ **وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ:- و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر براي مؤمنان (و کسانی که استعداد ایمانی دارند) سودمند است**[۱].

قرآن نه‌تنها که از پرسش‌ها پذیرایی می‌کند، بلکه خودش با نوعی از پرسش‌ها که می‌توان آن را پرسش تحریک‌کننده‌ای عقل نامید، از انسان‌ها سؤالات گوناگون می‌پرسد. قرآن دنبال خاموش‌سازی عقل نیست بلکه با فعال ساختن آن می‌خواهد انسان را به‌حق برساند. در سراسر قرآن با سؤالاتی برمی‌خوریم که عقول را هدف قرار داده و دنبال فعال‌سازی و تحریک آن است؛ **مَا لَكُمْ كَيْفَ**

[۱] سوره. الذاریات، آیه. ۵۵

تَحْكُمُونَ:- شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟[۱]**، فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ:- پس گمانتان درباره پروردگار جهانیان چیست؟**[۲]**، وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ:- و شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن برده شده نمی‌خورید؟**[۳]**، أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ:- یا شما را پیمان‌هایی است با ما که حکم آن تا قیامت باقی باشد که هر چه حکم کنید برای شما باشد**[۴]**؟**، و غیره...

---

[۱] سوره. الصافات، آیه. ۱۵۴

[۲] همان، آیه. ۸۷

[۳] سوره. الأنعام، آیه. ۱۱۹

[۴] سوره. القلم، آیه. ۳۹

جنگ ایدئولوژیکی

جنگ‌های بزرگ با شلیک اولین مرمی، با رها کردن اولین تیر و یا با ریختن اولین قطره خون آغاز نمی‌شوند، بلکه زمانی آغاز می‌شوند که یک گروه از مردم تعریف دیگری از زندگی خوب نسبت به تعریف گروه دیگر ارائه کنند. جنگ لیبرالیزم و کمونیزم از زمانی شروع نشد که اتحاد جماهیر شوروی آغاز به خطر انداختن منافع جهان لیبرال کرد، بلکه از زمانی آغاز یافت که کمونیزم تعریف متفاوت از زندگی خوب نسبت به تعریف لیبرال-کپیتلیزم ارائه کرد. همین‌گونه جنگ اسلام و سایر ایدئولوژی‌ها توسط حادثات آغاز نشده‌اند. این جنگ‌ها با مخالفت اسلام با ارزش‌های آن‌ها آغاز یافته است و تا زمانی ادامه خواهد داشت که تعاریف متفاوت آن‌ها موجود باشد. بردوباخت این جنگ‌های بزرگ منوط به این است که کدام ایدئولوژی تعریف خویش را بهتر ارائه می‌کند و در عمل نشان می‌دهد که می‌تواند زندگی بهتر به ارمغان آورد.

جوان اندک به ساحه‌ای عملی آمده و سؤال بعدی خویش را از جنبه‌ای عملی دین پرسید:

گفته می‌شود که اسلام دین کامل است، اما چرا این دین کامل و دین حق در مقابل ایدئولوژی‌های ناکامل بازنده معلوم می‌شود؟ چرا بعضی مردم و حتی

مسلمانان از دینی بودن می‌هراسند؟

پیر قرآن که به خاطر نشستن زیاد، دردی خفیفی در پاهایش احساس می‌کرد، از جا بلند شده به قدم زدن پرداخت و درحالی‌که آهسته قدم برمی‌داشت چنین رشته‌ای سخن را از سر گرفت:

بدون شک که اسلام دین کامل است، اما درک مسلمانان مدرن از کامل بودن سبب باخت جنگ ایدئولوژیکی شده است. درک مسلمانان از کامل بودن این است که اسلام برای هر پرسش جواب از قبل آماده دارد. وقتی اکثر مسلمانان می‌گویند دین کامل است، طوری وانمود می‌سازند که دین یک دایرةالمعارف کامل است و در مورد هر موضوع جواب‌های آماده ارائه خواهد کرد. به‌طور مثال، برداشت طوری است که اگر بگویی حکومت اسلامی، دین برایت خواهد گفت که حکومت اسلامی چند وزارت، چند معینیت و چند ریاست را باید دارا باشد و این تشکیلات اگر مطابق اسلام بود حلال است و اگر نبود حرام است. بناءً مسلمانان مدرن کوشش می‌کنند تا همه‌چیز را در دایره‌ای حلال و حرام بگنجانند؛ چیزهای مباح به نظر مسلمان مدرن چیزهای غیردینی است. در این فرآیند، مسلمان مدرن یک سیستم بسیار مغلق و بی‌نهایت بزرگ حرام و حلال‌ها ساخته است که باید برای یک زندگی خوب همهٔ آن‌ها مراعات شوند.

نظریه‌ای در میان مسلمان مدرن از کامل بودن دین در حال گردش است که در آن اگر برای هر مشکل جواب حرام و حلال موجود نبود، کامل بودن دین زیر سؤال خواهد رفت. نظریه‌ای که در آن هر موضوع از دین پرسیده شود و چون دین کامل است باید جواب حرام و حلال برایش بدهد. مثلاً، بعضی‌ها می‌پرسند که کف داشتن آستین در لباس از نگاه دین حرام است یا حلال؟ و

چون نظریه بر این است که اسلام به حیث دین کامل باید جواب داشته باشد، بعضی‌ها آن را حرام قرار داده‌اند. همین‌گونه هزاران مثالی وجود دارد که مسلمانان مصروف اثبات حرام و حلال بودن چیزهای هستند که خداوند ﷻ و یا پیامبر ﷺ مبنی بر حرام و یا حلال بودن آن نگفته است ولی مسلمانان تمام انرژی خویش صرف اثبات حلال و حرام بودن آن می‌کنند. درواقع مسلمان مدرن به‌جای استفاده از دین به خاطر رستگاری و به خاطر رسیدن به خدا، آن را خدا ساخته و به پرستش دین به‌جای خدا مشغول شده است.

خداوند ﷻ ما را از این کار برحذر داشته است؛ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ * قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ:- ای اهل ایمان! از احکام و معارفی [که شریعت اسلام از بیان آن‌ها خودداری می‌کند و خدا هم به خاطر آسان گرفتن بر بندگانْ نهی و امری نسبت به آن‌ها ندارد] مپرسید؛ که اگر برای شما آشکار شود، غمگینتان کند. و اگر هنگامی‌که قرآن نازل می‌شود از آن‌ها بپرسید، برای شما روشن می‌شود. خدا از [اینکه شما را به] آن احکام و معارف [که باعث غم و اندوه شماست مُکلّف کند] گذشت کرد؛ و خدا بسیار آمرزنده و بردبار است. قومی که پیش از شما بودند، نظیر آن [مسئله] ها را پرسیدند، سپس به همان سبب کافر شدند[۱].**

خداوند ﷻ از روی رحمت خویش دایره‌ای حرام را بسیار کوچک ساخته است، ولی ما خود ما آن را بزرگ می‌سازیم. خدواند ﷻ برای ما آسانی می‌خواهد، ولی ما دنبال آوردن دشواری هستیم. خداوند ﷻ می‌خواهد با آسان‌سازی دین

---

[۱] سوره. المائده، آیه. ۱۰۱

خویش راه ایمان و ترفیع روحی را ساده سازد، ولی ما راه ایمان را چنان دشوار می‌سازیم که خم‌وپیچ‌های آن خود ما را خسته ساخته و به آن کافر می‌شویم. کامل بودن دین به این معنی نیست که برای هر موضوع جواب آماده داشته باشد، بلکه کامل بودن دین این است که اسلام مسائل ضروری و حیاتی برای یک زندگی خوب را بیان داشته است، برای مشکلات ضروری دیگر روش رسیدن به راه‌حل آن را بیان داشته است و مسائل غیر حیاتی را اختیاری قرار داده است. مسائل ضروری و حیاتی ثوابت هستند که به‌صورت محکم بیان‌شده‌اند، ولی ما چنان به جزئیات می‌پیچیم که ثوابت را فراموش می‌کنیم. چنان به فروعات می‌پیچیم که رسیدن به اصل را ناممکن می‌سازیم.

همین کار را بنی‌اسرائیل انجام دادند. خداوند ﷻ امر کرد تا گاوی را قربانی کنند؛ «**وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً:- و هنگامی که موسی به قوم خود گفت خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده گاوی را سر ببرید**[1]».

ولی بنی‌اسرائیل اصل را که قربانی یک گاو بود رها کرده و دنبال جزئیات شدند. نخست خود این فرمان را مورد پرسش قراردادند؛ «**قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا:- گفتند آیا ما را به ریشخند می‌گیری**[2]».

سپس از نوعیت گاو جویا شدند؛ «**قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ:- گفتند پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن سازد که آن چگونه [گاوی] است**[3].

---

[1] سوره. البقره، آیه. ۶۷

[2] همان

[3] همان، آیه. ۶۸

بعداً از رنگ آن پرسیدند؛ « **قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا:- گفتند از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است**[1]».

همین‌گونه سؤالات بعدی را مطرح کردند که بالاخره آن‌قدر انتخاب گاو برایشان مشکل شد که نزدیک بود از این امر سرپیچی کنند؛ **وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ:- و نزدیك بود که این کار را نکنند**[2].

ما مسلمانان انرژی بیشتر خویش را صرف جزئیات می‌کنیم تا عمل به اوامر الهی. ما چنان دنبال قوی ساختن سیستم نظری اسلام شده‌ایم که عمل به آن را مشکل ساخته‌ایم و سادگی و زیبایی از آن را گرفته‌ایم. قوی سازی سیستم نظری آن را چنان بزرگ ساخته است که مهار آن برای خود ما مشکل شده است و بناءً از آن فرار می‌کنیم.

بیش از اینکه سعی کنیم تا زندگی ما مبنی بر توحید باشد، می‌کوشیم تا توحید را به ۱۰ ها بخش تقسیم کرده و برای هر بخش آن ۱۰ ها بخش دیگر بسازیم و بالاخره آن‌قدر مغلقش بسازیم که موحد بودن برای یک مسلمان ناممکن بنماید. چنان دایره‌ای حلال را کوچک و دایره‌ای حرام را وسیع می‌سازیم که دایره‌ای حلال گنجایش ما را نداشته باشد و مجبور شویم در دایره‌ای حرام قدم بگذاریم. دین اسلام یک دین بسیار ساده و زیبا است، ولی ما بنام کامل بودن آن را مشکل و مغلق می‌سازیم.

جهان امروز در یک جنگ بسا بزرگ قرار دارد. برنده‌ای این جنگ کسی نخواهد بود که قدرت نظامی و اقتصادی‌اش بیشتر باشد، بلکه برنده کسی خواهد

---

[1] همان، آیه. ۶۹

[2] همان، آیه. ۷۱

بود که در ساحه‌ای ایدئولوژیکی برنده شود. اگر می‌خواهیم در این جنگ برنده شویم، پس باید اسلام را یک‌بار دیگر به همان زیبایی و سادگی گذشته‌اش عرضه کنیم. بر علاوه‌ای اینکه به قوی ساختن نظری اسلام می‌کوشیم، در زیستن اسلام نیز کوشا باشیم. اسلام را مخالف با همه‌چیز نشان ندهیم. اسلام را آن‌قدر مشکل جلوه ندهیم که نه دیگران جرئت نزدیک شدن به آن کنند و نه خود ما بتوانیم به آن پایبند باشیم. انرژی را که بالای جزئیات مصرف می‌کنیم باید نزدیک به صفر برسانیم. توجه اصلی ما باید بالای اصول باشد و اجازه ندهیم که فروعات ما را از هم جدا سازند. اسلام را با همان زیبایی و سادگی‌اش در خود متجلی بسازیم.

انسان و جانوران

وقتی سخن از جنگ برود، امکان ندارد کسی که در افغانستان زندگی کرده است و یا آشنایی با افغانستان دارد، تصویر این کشور را در ذهنش مجسم نیابد. جوان که تمام عمر خویش را در این کشور سپری کرده بود و وضعیت این کشور برایش دردی بود فراموش‌نشدنی و تازه، با صدای شکوه‌آمیز چنین پرسید:

در کشور ما تمام مردم مسلمان هستند، اما همیشه این برادران به جان همدیگر افتاده و این سرزمین را با خون همدیگر رنگین ساخته‌اند، چرا ما نمی‌توانیم همزیستی اسلامی را در این جامعه محقق سازیم؟

پیر قرآن دوباره به‌جای خود نشسته و با درد فراوان به خاطر وضعیت کنونی کشور، برداشت خویش را چنین بیان داشت: انسان را حیوان ناطق می‌گویند، زیرا محسوس‌ترین تفاوت انسان با حیوانات همین است؛ توانایی نطق. این به خاطری است که انسان با سایر حیوانات شباهت‌های زیاد دارد و از همین لحاظ در مطالعات انسانی از حیوانات به حیث نمونه استفاده می‌شود؛ برای درک نحوه رشد مغز انسان، رشد مغز موش را موردمطالعه قرار می‌دهند، برای درک بعضی مسائل اجتماعی، از اجتماعات حیوانی استفاده می‌شود و...

من نیز برای اینکه بتوانم جواب واضح به این سؤال ارائه کنم، دو مثال از جهان حیوانات را می‌آورم.

کبک‌ها، پرندگان زیبای هستند که با همدیگر زندگی می‌کنند، اما آیا از خود پرسیده‌اید که چگونه شاهد محافل کبک جنگی هستیم؟ چگونه است که کبک‌های که در صحرا در همکاری باهم برای بقا می‌کوشند، در این محافل تا سرحد مرگ با همدیگر می‌جنگند؟ اگر کلای تفکر بر سر بگذاریم جواب بسیار ساده است. کبک‌های جنگی تحت شرایط متفاوت‌تر از کبک‌های آزاده زندگی می‌کنند. صاحبان کبک‌های جنگی، کبک‌های خویش را در شرایطی قرار می‌دهند که آن‌ها دشمن سایر کبک‌ها می‌شوند. درواقع آزادی این کبک‌ها از آن‌ها سلب شده و بعد تحت فرآیند حساب‌شده‌ای مهندسی فکری قرار می‌گیرند.

زندگی موریانه‌ها جالب‌تر است. زندگی موریانه‌ها نظام‌منداست. آن‌ها به خاطر تولیدمثل سریع، به کشور بزرگ نیاز دارند. تپه‌های موریانه‌ای را اگر دیده باشید، بسیار بزرگ هستند. دانشمندان تجربه‌ای بسیار جالبی را در جریان ساخت این تپه‌ها انجام داده‌اند. ساختن این تپه‌ها طوری نیست که از یک نکته (نکته‌ای آغازین) شروع شود و در نکته‌ای پایانی خاتمه یابد. ساخت‌وساز قسمت‌های مختلف تپه هم‌زمان باهم به‌پیش می‌روند. دانشمندان برای اینکه مطمئن شوند که سازندگان قسمت‌های مختلف باهم در تماس نیستند، حائلی در وسط تپه‌ای در جریان ساخت قراردادند و بالاخره متوجه شدند که بدون تماس، تپه طوری به اتمام رسید که ارتباط دهلیزها و اتاق‌های این‌طرف با آن‌طرف حائل در یک نقطه باهم می‌رسیدند و در طرح کلی هیچ انحرافی نیامده است. دانشمندان بالاخره به این نتیجه رسیدند که اگرچه موریانه‌ها به شکل فردی نمی‌دانستند که چه‌کاری کنند، اما هوش جمعی آن‌ها از طرح کلی تپه

آ گاه بود. مانند کبک، اگر از این موریانه‌ها آزادی‌شان سلب شود و تحت یک فرآیند حساب‌شده‌ای مهندسی اجتماعی قرار گیرند، دیگر نخواهند توانست مانند گذشته به ساخت‌وساز کشور زیبای خویش بپردازند. دیگر همان هماهنگی و همزیستی گذشته در فکر جمعی آن‌ها وجود نخواهد داشت.

خداوند ﷻ می‌فرماید: **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ:- و هر جنبنده‌ای در زمین و هر پرنده‌ای در هوا که به دو بال پرواز می‌کند همگی طایفه‌هایی مانند شما (نوع بشر) هستند. ما در کتاب (آفرینش، بیان) هیچ‌چیز را فروگذار نکردیم**[۱].

بله! انسان‌ها نیز مانند حیوانات عمل می‌کنند. انسان‌های پرورش‌یافته در وضعیت‌های متفاوت، عملکردهای متفاوت از خویش نشان می‌دهند. اجتماعات بزرگ‌شده در تاریخ و فرهنگ‌های مختلف، عکس‌العمل‌های متفاوت در مقابل وضعیت‌های مختلف از خود نشان می‌دهند. مردم افغانستان نیز، بنا بر بعضی ملحوظات، در جو جنگی و برادرکشی بزرگ‌شده‌اند. مردم افغانستان تحت مهندسی حساب‌شده و ناخودآ گاه اجتماعی و فردی قرارگرفته‌اند. این جو برای آن‌ها آموخته است که باید دشمن قوم دیگر، سمت دیگر و زبان دیگر باشند. هوش جمعی اقوام، با تأسف، دیکته می‌کند که برای خوبی قوم خود، باید دشمن قوم دیگر بود. مهندسی اجتماعی حساب‌شده‌ای دشمنان و ناآ گاهانه‌ای جاهلان به مردم تزریق کرده‌اند که فلاح یک قوم در دشمنی با قوم دیگر است.

---

[۱] سوره. الأنعام، آیه. ۳۸

اما انسان کاملاً حیوان نیست. خداوند ﷻ انسان را کرامت داده است؛ **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ:- به‌یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم**[۱]. کرامت انسان در روح والای است که به انسان داده‌شده است؛ روح والای که مظهر آزادگی است. انسان این آزادگی را دارد که به مهندسی فکری و اجتماعی نه بگوید. لا اله، همین آزادگی را می‌آموزاند. اگر از یک کبک آزادی‌اش سلب شود و برای جنگ تربیت شود، به‌ندرت می‌تواند به این تربیت نه بگوید زیرا آزادی کامل کبک در همان آزادی ظاهری‌اش است، اما آزادی انسان در روح او است. هیچ قدرت دنیوی قدرت سلب آزادی روحی انسان را ندارد. اگر کبک در زندان نگه‌داری شود، حتماً جنگی بیرون خواهد آمد، اما انسان از یک زندان می‌تواند آزاده‌تر از قبل به وجود آید. زندانی آزاده‌ای حیوانی را نمی‌توان یافت، اما در میان انسان‌ها زندانی‌های آزاده‌تر از آزادگان گردنده و بردگان بسته‌شده‌تر از زندانیان وجود دارد. ملکام اکس به حیث یک دزد به زندان رفت، اما آزاده‌تر از آزادگان بیرون آمد؛ او به مهندسی فکری نه گفت و از آزادگی خویش بهره برد.

قرآن به همین خاطر بعضی‌ها را چهارپا خطاب می‌کند، زیرا آزادی آن‌ها در ظاهرشان است؛ «**لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ:- دل‌هایی دارند که با آن درنمی‌یابند، و دیدگانی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، اینان همچون چارپایان‌اند**[۲]». آن‌ها به مهندسی فکری و اجتماعی نه گفته نمی‌توانند. خود را مجبور احساس می‌کنند تا پیرو پدران و آموزه‌های رایج باشند؛ «**قَالُوا حَسْبُنَا مَا**

---

[۱] سوره. الإسراء، آیه. ۷۰

[۲] سوره. الأعراف، آیه. ۱۷۹

وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ:- می گویند آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند[۱]».

برادرکشی مردم افغانستان نیز به همین خاطر است. مردم آزادگی روحی خویش را پرورش نمی‌دهند تا بتوانند به مهندسی فکری و اجتماعی نه بگویند. تک آزادگان نسبی گاهی سر برمی‌دارند و علیه تعصب ایستادگی می‌کنند ولی به‌محض یک حادثه، مانند انتخابات قوم‌محور، باز محو هوش جمعی مهندسی‌شده می‌شوند و برده‌گونه همان لفاظی‌های حیوانی را نشخوار می‌کنند.

استقلال سیاسی به هیچ دردی نمی‌خورد تا اینکه آزادگی روحی به دست نیاید. انگلیس رفت، بردگان روحی سبب آمدن روس شدند، روس رفت بردگان روحی سبب آمدن امریکا شدند و اگر امریکا برود و ما هنوز به آزادگی روحی نرسیم، سروکله‌ای چین پیدا خواهد شد. شاید گفته شود که روح مردم زیادی از تعصب آزاد است، اما آزادی روحی از قیدوبند هر چیزی جز خداوند ﷻ باید آزاد باشد. هستند کسانی که روحشان از قید تعصبات آزاد است، اما در قید پندارهای مذهبی خویش است، در قید منافع مالی خویش است، در قید تفاسیر حزبی خویش است و در قید افکار سیاسی خویش است.

ما به انسان‌های آزاده و بناءً به انسان‌های انسانی نیاز داریم تا از این وضعیت خلاصی یابیم. بیرون رفت از وضعیت فعلی زمانی ممکن است که آزادگان این مرزوبوم دنبال زدودن آموزه‌های مهندسی فکری و اجتماعی شده و جامعه را با

---

[۱] سوره. المائده، آیه. ۱۰۴

آزادی حقیقی (آزادی روحی کامل) معطر سازند؛ **لا اله الا الله.** این آزادگان با تأثیرگذاری در فکر فردی و جمعی می‌توانند با خنجر لا سرهای اله‌های برده‌ساز را بریده و با رسیدن به الله مشعلی نوری را که در غار حرا متجلی شده بود از این مرزوبوم مشتعل ساخته و بدون تعصب به سراسر جهان بگسترانند. این آزادی تنها با قرآن به دست آمدنی است. نسخه‌ای اکسیر برای بیرون رفت، پیشروی مردم افغانستان قرآن فراموش‌شده است و بس.

قوم قرآنی

مسلمان مدرن همیشه ادعا می‌کند که راه‌حل برای هر مشکل نزدش موجود است، اما در ساحه‌ای عمل کوتاه می‌آورد. مسلمان مدرن در تحقق باورهای خویش در ساحه‌ای عملی ناکام است. او تنها به لفاظی‌ها دل‌خوش کرده است. ایمان دارد که قرآن مشکل بشر را حل می‌کند، اما در حل مشکل خودش از آن استفاده نمی‌کند. می‌گوید که قرآن انسان‌ساز است، اما برای ساختن خویش از آن استفاده نمی‌کند. می‌گوید که صدقه و زکات مشکل فقرا را حل خواهد کرد، اما به صدقه و زکات دادن مبادرت نمی‌ورزد. می‌گوید که عبادات مشکل‌زای بیماری‌های روانی است، اما خودش از امراض روانی رنج می‌برد. می‌گوید که حج اتحاد به بار می‌آورد، اما در جریان مراسم حج در صفحات مجازی به ضد اقوام و ملت‌های دیگر می‌نویسد.

جوان که این‌همه را به چشم سر دیده بود با تعجب و حرکات بدنی اعتراض‌آمیز پرسید: ببخشید، قرآن چگونه این مشکلات را حل می‌کند؟

پیر قرآن که از لحن کنایه‌آمیز جوان، منظورش را حدس زده بود با لبخند معنی‌داری گفت: باید اظهار شود که قرآن کتاب قانون محض نیست. قانون نیاز به نهادهای اجرای قوانین دارند. قانون باید تحمیل شود. قانون تنها به اعمال

حس‌شونده پیوند دارد. قرآن درحالی‌که برای نظم اجتماعی قوانین لازمی و حیاتی را آورده است، اما بخش اعظم پرورش قرآنی باطنی است. قرآن تنها توسط زور، اعمال ظاهری را مهار نمی‌کند، بلکه توسط ایمان، باطن انسان را اصلاح می‌کند تا اعمال متجلی شده از باطن اصلاح شده به خیر و فلاح بشر بروز کند. اصلاح قرآنی تنها با باور ذهنی و حفظ این باور در کنج اذهان محقق نمی‌شود، بلکه با باطنی شدن آن در دل و نورانی شدن قلب توسط آن اصلاح فردی و متعاقباً اجتماعی به وجود می‌آورد. بناءً، بسیار حافظان قرآن هستند که قرآنی نمی‌زییند و بسیار متقیانی هستند که قرآن را حفظ ندارند ولی قرآن را می‌زییند.

تنها با باور ذهنی نمی‌توان راه‌حل کلی برای مشکل بشر بیرون کشید بلکه با باطنی سازی قرآن راه‌حل‌ها خودبه‌خود نمایان می‌شوند.

به‌گونه‌ای مثال مشکل تعصبات فعلی جامعه‌ای ما با باطنی شدن قرآن حل خواهند شد. قرآن برتری‌جویی‌های قومی را از ذهن و فکر و دل‌وجان دور می‌سازد، زیرا این طرز دید بر علاوهٔ اینکه از منظر قرآنی مذموم است، در مقیاس عقل آزاده‌ای قرآنی به چند دلیل یک طرز دید غیردینی، غیرعقلانی و غیرانسانی است. الف: این طرز دید باایمان در تقابل قرار دارد، زیرا برای یک مؤمن برتری فقط به تقوی است **(إِنّ أَكرَمَكم عِندَ الله أَتقاكم:- بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست[1])**. ب: این طرز دید از تعقل می‌کاهد، زیرا برای این ادعا مجبور هستیم بعضی دلایل برای خویش بسازیم و با دیدن حرکات چند فرد انگشت‌نشان از قوم خود و چند فرد انگشت‌نشان از

[1] سوره. الحجرات، آیه. ۱۳

قوم رقیب، قضاوت کنیم و این خلاف عقل است. این کلی‌گرایی غیرعقلانی است. این کار با عقل آزاده و عقل انسانی سازگاری ندارد. ت: از تفکر باید بکاهیم، زیرا شناخت ما از انسان‌ها فقط قیاسی و تجربی است. ساینس با پیشرفت عظیمی که دارد در مورد انسان خاموش است و بیشتر از مطالعهٔ انسان‌ها در تاریخ چیزی گفته نمی‌تواند، پس با گفتن اینکه قوم من بهتر از سایر اقوام است مجبور هستیم تفکر خود را خاموش کنیم. سخنی بگوییم که در هیچ سیستم تفکر به آن رسیده نمی‌توانیم جز با تفکر ناقص که تعصب آن را محصور کرده و با سربه‌سر گذاشتن چند واقعیت گلچین شده نتیجه گرفته است. هیچ فکر سلیمی چنین قضاوتی را پذیرا شده نمی‌تواند. ث: این طرز فکر از شعور می‌کاهد، چون تجربهٔ تاریخی از زندگی انسان‌ها و اقوام نشان می‌دهد که مردم در شرایط متفاوت عکس‌العمل‌های متفاوت نشان می‌دهند و قضاوت اقوام نظر به حالت موجود و نمونه‌گیری دلخواه در حال و گذشته خلاف شعور است. ج: و بالاخره این طرز دید از تدبر می‌کاهد چون تدبر در تاریخ معلوم می‌دارد که مردم و اقوام پستی‌وبلندی‌ها را در جریان تاریخ تجربه کرده‌اند. کسانی بنام قوم کارهای خراب کرده‌اند و هر قوم در طول تاریخ خود، خوبی‌های فراموش‌نشدنی به میراث گذاشته‌اند. اما با باطنی سازی قرآن، می‌توانیم صاحب یک هویت جدید شویم که واقعاً قوم برتر می‌تواند حساب شود، زیرا این کار از تکبر، برتری‌جویی، منفعت خودی به قیمت دیگران و بردگی روحی منزه است. این قوم ژنتیکی نیست. این قوم با داشتن خون پشتون و تاجیک به وجود نمی‌آید. قومی است که در آن همه خصیصه‌های متذکره پویا شده و رشد می‌کند. این قوم، قوم قرآنی است. قومی که اقبال لاهوری رحمه‌الله، سعید نورسی رحمه‌الله کرد ،

شاه ولی‌الله دهلوی رحمه الله و امام ابوحنیفهٔ خراسانی رحمه الله در آن شامل است. قومی که قرآن آن‌ها را به الفاظ چون **(قَوم یتَفَکرون:- قومی که تفکر می‌کنند[1])**، **(قَوْمٍ يؤْمِنُونَ:- قوم که ایمان‌دارند[2])**، **(قَوم یعقِلون:- قومی که تعقل می‌کنند[3])** خطاب می‌کند و این قوم به زبان قرآن از اقوامی نیستند که **(قَوْمٌ لَا يفْقَهُونَ:- قومی که هیچ فهم و شعوری ندارند[4])**، **(قَوْمٌ تَجْهَلُونَ:- قومی که جهالت می‌ورزند[5])**، **(قَوْمٍ كافِرِينَ:- قومی که کفر می‌ورزند[6])**، **(قَوْمًا فَاسِقِينَ:- قومی که فسق و فجور پیشه می‌کنند[7])** و غیره. با باطنی شدن قرآن این هویت در انسان نهادینه می‌شود. این هویت اصلی ما می‌شود. تنها این هویت است که ما را می‌تواند متحد سازد. این هویت است که از مصروف شدن در جبهات غیرضروری و کمرشکن داخلی بازمان می‌دارد و این هویت نهادینه نخواهد شد مگر با قرآن، مگر با چنگ زدن به قرآن و سنت و آموزه‌های اصیل دینی و مگر به رجعت خالصانه به‌سوی حق. و باطنی سازی این باورهای حق.

---

[1] سوره. النحل، آیه. ۶۹

[2] سوره. العنکبوت، آیه. ۲۴

[3] همان، آیه. ۳۵

[4] سوره. الحشر، آیه. ۱۳

[5] سوره. الأعراف، آیه. ۱۳۸

[6] همان ۹۳

[7] سوره. الذاریات، آیه. ۴۶

رسیدن به باطن

باطنی سازی یک فرآیند کیفی است. روش کمی برای یک فرآیند کیفی وجود ندارد. ذهن انسان همیشه دنبال روش‌های کمی است. رسیدن به کیفیت از طریق روش کمی ناممکن است. این تناقض گاهی اغتشاش آور و گاهی هم رنج‌آور است. کیفیت با روح محسوس است و کمیت کار ذهن محاسب است. انسان کاملاً کمی، انسانی نمی‌تواند باشد و انسان کاملاً کیفی بدن آزار می‌شود.

جوان نیز که سر از این فرآیند کیفی درنمی‌آورد، اغتشاش خویش را چنین در میان گذاشت:

آیا روشی برای باطنی سازی قرآن وجود دارد؟ آیا می‌توانی راه رسیدن به باطنی شدن قرآن را مرحله‌به‌مرحله شرح نمایی؟

پیر قرآن گفت: طوری که قبلاً گفتم، دو روش تربیتی وجود دارد که یکی تمرین‌دهی مردم است و دیگر هم پرورش مردم. تمرین‌دهی از آزادگی می‌کاهد و پرورش آزادگی به بار می‌آورد. تمرین دهی تقلید می‌آموزاند و پرورش خلاقیت به بار می‌آورد. تمرین‌دهی تحمیل می‌کند و پرورش نیروهای باطنی را پویا می‌سازد. تمرین‌دهی کسالت‌آور است و پرورش انرژی‌های درونی انسان را از ورای حجاب‌ها آشکار می‌سازد.

قبلاً تذکر دادم که پرورش قرآنی یک فرآیند دوسویه است؛ باور به عمل و عمل به باور. باور داشتن به خدا یک‌سوی پرورش است که همانا ایمان است و عمل نمودن به آن، سوی دیگر که رسیدن به ترفیع روحانی می‌باشد. با ایمان آوردن به توحید، راه به‌سوی خدا را می‌شناسیم، اما تنها شناخت راه کافی نیست، بلکه این راه را باید طی کرد و طی کردن این راه تنها با باور داشتن امکان‌پذیر نیست بلکه وسیله سفر باید داشت و این وسیله‌ای سفر در پرورش قرآنی عمل صالح است. درواقع ایمان آوردن، نقشه‌ای رسیدن به خدا را ترسیم می‌کند و عمل صالح براقی می‌شود که با آن به‌سوی خدا می‌توان حرکت کرد. ایمان آوردن نشستن در راکت فضایی است و عمل صالح نفتی است که آن را به‌سوی آسمان می‌برد؛ **يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ:- سخنان پاکیزه به‌سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد**[1].

باطنی شدن قرآن یک فرآیند کمی نیست. نمی‌شود گفت که با این مراحل در طی مدت این‌قدر وقت قرآن باطنی خواهد شد. فرآیند باطنی شدن قرآن کیفی است. یک فرآیند متداوم و بدون خاتمه. راهی است بی‌پایان. یک سعی پایان‌ناپذیر. این فرآیند مربوط روح است. روح از عالم دیگر است. بناءً، فقط با آزادسازی روح از مدفن نیازهای دنیوی و پرواز روح به عالم خودش می‌توان نور روحانی قرآن را در خود متجلی ساخت. فقط با سفر روح به عالم بالا می‌توان از میوه‌های لذیذ روحانی قرآن چید. برای رسیدن به این میوه‌ها نخست به ریشه اصلی درخت باید چسبید؛ ایمان به توحید، و برای مستفید شدن از میوه‌های این درخت که در عالم بالا است باید به ارتفاعات بلند راه جست؛ عمل صالح.

---

[1] سوره. فاطر، آیه. ۱۰

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا:- آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌هایش در آسمان است. میوه‌اش را به اجازه پروردگارش در هرزمانی می‌دهد[1].

ایمان به توحید یک‌سوی از پرورش قرآنی است؛ ریشه و اصل پرورش. برای رفتن به‌سوی دیگر و برای باطنی شدن توحید، چیدن از میوه‌های روحانی لازمی است. برای رسیدن به این میوه‌ها باید صعود کرد. باید رفعت آموخت. باید وسیله برای بلند رفتن داشت. و آن وسیله‌ای صعود، رفعت و بلند رفتن، عمل صالح است. با عمل صالح می‌توان روح را از مدفن بدن بیرون کشید. می‌توان روح را رفعت بخشید. می‌توان به‌سوی بالا رفت و به میوه‌های رسید که برای روح قدرت اخذ نور می‌دهد. نوری که با آن می‌توان میوه‌های لذیذ قرآن را دید. نوری که با آن می‌توان راه کوثر را یافت. نوری که با آن می‌توان راه به‌سوی بلندی‌ها را دید و به‌سوی آن پرواز نمود. نوری که با آن می‌توان قیدوبندهای خویش را دید و آن را پاره کرد. نوری که با آن می‌توان حجاب‌های روحانی را دید و آن را دور کرد.

بناءً روش باطنی شدن قرآن، نخست ایمان به توحید است که تنها با تماس دائمی قرآن حاصل می‌شود و دوم یافتن رفعت روحانی است که با عمل به قرآن حاصل می‌شود. ارتفاع این درخت را پایانی نیست، بناءً سعی انسان برای رفعت انسان را نیز باید پایانی نباشد. میوه‌های روحانی این درخت بی‌انتهایند، بناءً

---

[1] سوره. ابراهیم، آیات. ۲۴-۲۵

گرسنگی روحی انسان برای خوردن بیشتر از این میوه نیز باید بی‌انتها باشد.

مسلمان مدرن با دل‌چسبی غیرعقلانی در مسائل نظری می‌خواهد به نقب زدن در ریشه پرداخته، لذت میوه را از آن بمکد و در این فرآیند رفعت به‌سوی میوه را فراموش کرده است. آن‌قدر سرگرم آبیاری بیش از نیاز ریشه است که میوه‌چینی از یادش رفته است. جنجال‌ها بالای مسائل نظری او را چنان مصروف ساخته است که عمل صالح را کم‌تر موردتوجه قرار می‌دهد، و یا حداقل عمل صالح را به عبادات ظاهری تقلیل داده است و عمل صالح در معاملات را جز رفعت نمی‌پندارد. برای باطنی شدن قرآن باید توجه به قرآنی شدن توسط عمل به قرآن ازدیاد یابد. باید توسط عمل صالح و عمل قرآنی به رفعت روحی نائل آییم تا از میوه‌های لذیذ قرآن بتوانیم مستفید شویم.

فکر خوارج

عصر ما را عصر معلومات می‌گویند. در این عصر مطلق‌گرایی به اوج رسیده است. جملات شرطیه و پرسش‌های شرطیه کمرنگ شده است. «اگر» ها و «چه اگر؟» ها در این عصر خریدار کم‌تر دارند. اما، «اگر» ها و «چه اگر؟» ها یک بخش مهم و ممدِ فرآیند یادگیری و تشکیل تصویر درست‌تر جهانند. چه اگر دینی وجود نمی‌داشت؟ چه اگر نظمی وجود نمی‌داشت؟ چه اگر حکایات رایج رسانه‌ای قسماً و یا کاملاً دروغ باشند؟ چه اگر طوری که ادعا می‌شود دوایر علم امروزی برای منفعت جمعی کار نکنند؟ چه اگر...؟

جوان که فکر می‌کرد تمام مردم شاید برای باطنی سازی قرآن نکوشند، سؤال خویش را با «چه اگر؟» آغاز کرد: چه اگر طوری که شما می‌گویید مسلمانان قرآن را در خویش باطنی نسازند؟

یک‌بار دیگر پیر قرآن برای وضوح مسئله به آوردن مثال با یک مقدمه‌ای کوتاه روی آورده بیان داشت: اگر قرآن باطنی نشود، در عمل متجلی نخواهد شد. تناقض میان باور و عمل به وجود خواهد آمد. الفاظ قرآنی و اعمال غیر قرآنی خواهد بود. انسانی که قرآن به زبان دارد اما به دل ندارد مانند این است که رحمت از سخنانش و لعنت از دلش در حال فوران باشد. از زبانش برکت و

از اعمالش عذاب خواهد بارید. بدترین مثال باطنی نشدن قرآن خوارج‌اند.

پیامبر ﷺ از ظهور گروهی خبر می‌دهد که قرآن می‌خوانند ولی از حلقومشان پایان نمی‌رود. این گروه چنان عبادت می‌کنند که سایر مسلمانان در مقابل عباداتشان عبادت خویش را ناچیز می‌پندارند. بهترین سخنان را به زبان‌دارند. ولی چون این سخنان نیک و قرآن از حلقومشان پایین نمی‌رود بدترین گروهی هستند که در تاریخ اسلام به وجود آمده و می‌آیند. مسلمان کشی می‌کنند. خون و مال مسلمانان را برای خویش مباح می‌دانند. وحشت در میان مسلمانان می‌اندازند. سادگی اسلام را چنان با سخت‌گیری‌های غیرعقلانی خویش نادیده می‌گیرند که سبب خروج خودشان از دین می‌شود.

کسی که قرآن را تنها به حیث الفاظ در کنج ذهن خویش نگه دارد و از میوه‌های روحانی قرآن نچیند و سرانجام در قلبش باطنی نشود، قلب تهی از معنویت خواهد داشت. قلبش تهی از تجربه‌های معنوی خواهد بود. اگرچه زبانش با حرف حق مشغول باشد، دلش با شیطان مشغول خواهد شد. توسط ذهن محاسب هدایت خویش را محاسبه کرده و خود را متقی‌ترین و هدایت‌شده‌ترین انسان خواهد پنداشت. تکبر او را احاطه کرده و به سبب پندار هدایت‌شده بودن شیطان، بر قلبش مسلط خواهد شد؛ **فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ:- گروهی را رهنمود و گروهی را گمراهی سزاوار است، چراکه اینان شیاطین را به‌جای خداوند سرور و معبود خود گرفتند و گمان می‌کنند که ره‌یافته‌اند**[1].

---

[1] سوره. الأعراف، آیه. ۳۰

در روایات اسلامی دو آیتی از قرآن را که به خوارج ربط داده‌شده‌اند در جریان سخنانم بیان خواهم داشت که در وضوح این مسئله کمک خواهد کرد.

دنیاخواهی تنها جنبه‌ای اقتصادی ندارد. هستند کسانی که رغبت زیاد به ثروت ندارند، اما غرق دنیا هستند. بعضی‌ها تشنه‌ای احترام مردم هستند. بعضی‌ها تشنه‌ای توصیف مردم هستند. بعضی‌ها تشنه‌ای القابی هستند که لیاقتش را ندارند. بعضی‌ها تشنه‌ای برده‌سازی دیگران هستند و می‌خواهند دیگران به‌سوی آن‌ها از یک سطح پایین نگاه کنند. بعضی‌ها متکبر هستند و می‌خواهند دیگران را مانند خویش بسازند؛ فکر آن‌ها و روش زندگی آن‌ها را تحت اراده داشته باشند. این‌ها همه دنیاخواهی‌اند. کسانی که قرآن می‌خوانند و قرآنی نمی‌شوند غرق چنین دنیاخواهی‌ها می‌شوند. می‌خواهند احترام مردم را به دست آورند بناءً خویشتن را متقی نشان می‌دهند. می‌خواهند لقب بهترین انسان را به دست آورند درحالی‌که نیستند. می‌خواهند تفسیر خویش از قرآن را بالای دیگران تحمیل کنند. می‌خواهند دیگران را مانند خویش بسازند. تمام سعی و کوشش آن‌ها برای همین دنیاخواهی‌های است که توسط قرآن و دین می‌خواهند به آن برسند؛ **الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا:- [آنان] کسانی هستند که تلاش و کوششان در زندگی دنیا به هدررفته [و گم‌شده است] درحالی‌که خود می‌پندارند، خوب عمل می‌کنند**[1].

خطرناک‌تر از کسی که بپندارد نجات بشر به دست او است وجود ندارد. این‌گونه مردم غرق ذهن محاسب و نفس خویش‌اند. ذهن محاسب که همیشه نفس‌محور می‌سنجد برایشان پندار این را می‌دهد که هدایت تنها به آن‌ها رسیده

---

[1] سوره. الکهف، آیه. ۱۰۴

است و کلید رستگاری بشر به دست آن‌ها است. هر مانع در مقابل خویش را مانع در مقابل رستگاری بشریت می‌پندارند. برای باز کردن قفل رستگاری بشر، هر عمل خویش را موجه می‌پندارند. قتل انسان و قتل طبیعت در مقابل مأموریت بزرگ و خودتعیین‌کرده‌شده‌ای آن‌ها ناچیز می‌نماید. برای رسیدن به این هدف از هر حدومرزی عبور می‌کنند و هر حرامی را حلال توجیه می‌کنند. کشتن بی‌گناهان را توجیه می‌کنند. فساد در زمین را توجیه می‌کنند. مال دیگران را به نام حق‌الجهاد و ناموس دیگران را بنام جهادالنکاح توجیه‌پذیر می‌پندارند. سبب فساد بزرگ در زمین می‌شوند، درحالی‌که زبانشان بدون حروف حق که منظور ناحق از آن دارند به چیزی دیگری درحرکت نمی‌آید. قرآنی را که از حلقومشان پایین نرفته است، به حیث وسیله‌ای توجیه اعمال فسادمحور خویش استفاده می‌کنند؛ **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ:- و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید می‌گویند ما خود اصلاحگریم. آگاه باشید! یقیناً خود آنان فسادگرند، ولی درک نمی‌کنند**[1].

اما کسی که قرآن در او باطنی شده است، پهنا و بزرگی آن را می‌داند. می‌داند که پهنای قرآن چنان بزرگ است که نمی‌توان تمام میوه‌های روحانی آن را چید. می‌داند که هر کس به‌اندازه‌ای خود از ثمر بی‌انتهای قرآن می‌خورد. می‌داند که خوردن میوه‌های روحانی از قسمت‌های مختلف، سبب تأثیرگذاری متفاوت در هر شخص شده و سبب متجلی شدن ویژگی‌های متفاوت در آن‌ها می‌شود؛ در کسی به حیث ملکه‌ای سخن نیک متجلی می‌شود، در کسی به حیث ملکه‌ای

---

[1] سوره. البقره، آیه. ۱۱

شجاعت متجلی می‌شود، در کسی به حیث ملکه‌ای خلاقیت متجلی می‌شود. تنوع ویژگی‌های شخصیتی برایش آزاردهنده نه بلکه زیبایی می‌نماید. برای استعدادهای مختلف احترام قائل می‌شود. سخنور را برای سخنوری‌اش احترام می‌کند. هنرمند را برای خلاقیتش قدردانی می‌کند. ساینس‌دان را برای تحقیق و کشفیاتش به دل نزدیک می‌دارد. همه نیکان را با هر ویژگی شخصیتی که دارند از خود هدایت‌شده‌تر می‌پندارد. قرآن باطنی شده چنان تواضع برایش می‌بخشد که درحالی‌که تشنه‌ای هدایت بیشتر است، خویشتن را هدایت‌ناشده‌تر از هر مسلمان دیگر می‌پندارد.

خدمت خلق خدا را وظیفه‌ای خویش می‌پندارد و باگذشت هرروز، قرآنی و قرآنی‌تر می‌شود. وجودش برای دیگران رحمت می‌شود. درحالی‌که برای گناه دیگران عذر می‌جوید، گناه خودش برایش سخت تمام می‌شود و بر نفس خویش سخت‌گیر است.

برای مردم کار می‌کند، اما به خاطر مردم کار نمی‌کند.

موانع تغییر

تغییر در جهان‌بینی، تصویر موجود از جهان را فرومی‌پاشد. انسان از فروپاشی تصویری که از جهان دارد، چه تصویر درست و چه تصویر اشتباه، می‌هراسد. تنها کسانی که شجاعت مبارزه در مقابل این هراس را داشته باشند می‌توانند پذیرای تغییر و سبب تغییر شوند. جوان نیز که از سخنان پیر قرآن غوغای درونی برای تغییر را در خویش می‌شنید و هراسی عجیبی را به خاطر فروپاشی دنیای ذهنی کنونی‌اش احساس می‌کرد، سؤال بعدی خویش را چنین مطرح نمود:

احساس می‌کنم که سخنان شما سبب عطش من برای تغییر شده است، اما درعین‌حال یک نوع ترس وجودم را فراگرفته است و می‌بینم که بسیاری بنیادهای دنیای کنونی‌ام در حال فروپاشی‌اند. آیا راه به‌سوی تغییر هموار است و یا موانع هم در این راه وجود دارند؟

اندک‌اندک سفر شب به اختتام نزدیک می‌شد و لجام کاروان زمان را صبح به دست می‌گرفت. پیر قرآن بدون اینکه آثار بی‌خوابی احساس کند و درحالی‌که عطش جوان برای شنوایی را احساس می‌کرد با قاطعیت ابراز داشت که به‌محض حرکت به‌سوی حق امتحان زندگی بیشتر می‌شود. برای رسیدن به‌حق باید امتحانات زیادی را سپری کرد و موانع زیادی را از سر راه برداشت. گنج بزرگ

حق نیازمند کوه‌کنی‌های فرهادی است. نیازمند بیابان‌گردی‌های قیسی است .

چند موانع که قرآن بدان پرداخته است را به‌صورت خلص برایت بیان می‌دارم.

زمانی که درراه تغییر قدم می‌گذاری، تنها خودت تغییر نمی‌کنی بلکه دوستان و نزدیکانت نیز از تغییر تو متأثر خواهند شد. زمانی که طعم حق را بچشی بر دیگران نیز حریص می‌شوی و درد می‌بینی که چرا از این لذت محروم‌اند. لذت حق را برای آن‌ها نیز پیشکش می‌کنی. از حالت بی‌غرضی به حالت فعال بودن درمیایی. تغییر خودی تغییر اجتماعی است. فعالیت تو در جامعه، بسیاری را که از حالت موجود سود می‌برند نگران خواهد کرد؛ همان‌گونه که در فرآیند تغییر خوب ذهن محاسب خود را درخطر می‌بیند، دوستان و نزدیکانت نیز خطر را حس می‌کنند، بناءً، نخستین مانع در مقابل انسان از ذهن محاسب، نفس اماره و دوستان نزدیک به وجود می‌آیند. این موانع اگرچه در نخست به‌صورت فیزیکی خطرناک نیستند، اما در سطح فکری و ذهنی فشار زیادی را بر انسان وارد می‌کنند. ذهن محاسب و دوستان نزدیکی که جهان خویش را نسبت به تغییر تو درخطر می‌بینند با ترفند زمان کافی داشتن نزدت می‌آیند. برایت می‌گویند برای رسیدن به‌حق زمان زیادی است. فعلاً از چیزهای باطل لذت ببر و بعد توبه کرده در زمان مناسب به‌سوی حق می‌رویم. اما این دروغ است، زیرا به هراندازه که در دل باطل عمیق‌تر روی به همان اندازه بیرون شدن از آن مشکل‌تر خواهد شد. به هراندازه که با باطل خوگر شوی به همان اندازه حق را فراموش خواهی کرد؛ روزی مرگ را بالای سرت خواهی یافت که برایت مجال برای وعده‌ای نفس اماره و دوستان ناصالح نمی‌دهد. برادران یوسف ﷺ شکار همین ترفند شدند؛ **اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا**

مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ:- یوسف را بکشید و یا او را در سرزمین نامعلومی بیندازید، تا توجه و محبت پدرتان فقط معطوف به شما شود. و پس‌ازاین گناه [با بازگشت به خدا و عذرخواهی از پدر] مردمی شایسته خواهید شد[1].

اگر این آزمایش را موفقانه سپری کنی، ناراحتی نزدیکان بیشتر شده و اندک‌اندک به‌طور مستقیم نگرانی‌های خویش را اظهار کرده و می‌خواهند فشار روحی و روانی را افزایش دهند. این بار با ترفند دوستانه‌تر و صمیمانه‌تر مراجعه کرده و اظهار خواهند نمود که از تو این امید را نداشتند. ترا بزرگ‌تر از این فکر می‌کردند که راهت را تغییر دهی. این امید را از تو نداشتند که آن‌ها را تنها گذاری. با این کارهایت بزرگی و عقلانیت تو زیر سؤال رفته است. **قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا:- گفتند: ای صالح! پیش‌ازاین در میان ما [به‌عنوان انسان عاقل و خردمند] مایه‌ای امید بودی[2].**

اگر راه دوستی و صمیمیت کارگر نیفتد، اندک‌اندک مانع دوستانه رنگ خصمانه به خود می‌گیرد. اندک‌اندک حملات روانی و روحی شدیدتری آغاز می‌شوند. با القاب جدیدی که می‌دانند برای هر انسان آزاردهنده و مایه‌ای ناراحتی‌اند، ترا تحت‌فشار قرار خواهند داد. ترا جاهل و بی‌عقل خطاب خواهند کرد. پس رفته، کهنه فکر، بنیادگرا، افراطی، دیوانه و غیره القابی‌اند که در فرآیند تغییر باید میزبان آن بود. پیامبران الهی علیهم‌السلام نیز مورد طعن و مخاطب چنین القاب قرارگرفته بودند و جواب‌هایشان چنین در قرآن مندرج است؛ **قَالَ يَا قَوْمِ**

---

[1] سوره. یوسف، آیه. ۹

[2] سوره. هود، آیه. ۶۲

لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ:- گفت ای قوم من در من هیچ‌گونه بی‌خردی نیست بلکه من پیامبری از سوی پروردگار جهانیان هستم[۱]. قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ:- گفت ای قوم من، در من هیچ‌گونه گمراهی نیست، بلکه من پیامبری از سوی پروردگار جهانیان هستم[۲].

هم‌زمان با طعنه‌های القاب، سایر طعنه‌ها نیز اوج می‌گیرد. طعنه‌های اینکه تو و هم‌کیشانت ناکسانید. در اجتماع از موقف خوب برخوردار نیستید. سخنان شما شنیده نمی‌شود. مورداحترام قرار نمی‌گیرید. در طبقه‌ای پایین اجتماعی قرار دارید. اگر شما خوب می‌بودید و حق می‌بودید، چرا سروری و سربلندی اجتماعی از آن شما نیست. پیامبر اسلام ﷺ نیز مورد چنین فشارهای روانی قرار گرفتند؛ به‌گونه‌ای مثال: **وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ:- و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است[۳].** همین‌گونه نوح علیه السلام به خاطر پیروان خویش مورد طعن قرار می‌گرفتند؛ **فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ:- اشراف و سران کافر قومش گفتند: ما تو را جز بشری مانند خود نمی‌بینیم، و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده**

---

[۱] سوره. الأعراف، آیه. ۶۷

[۲] همان، آیه. ۶۱

[۳] سوره. الزخرف، آیه. ۳۱

نمی‌کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود نمی‌بینیم، بلکه شما را دروغ‌گو می‌پنداریم[۱].

فشارهای روانی یک حدی دارد و زمانی که دیده شود نتیجه‌ای فشارهای روانی بی‌تأثیر بوده است، کوشش‌ها برای انحراف و تحریف حق صورت می‌گیرد. وقتی دیدند که با فشار روانی نمی‌توانند ترا از راهت برگردانند برای آخرین بار از صمیمیت و دوستی استفاده کرده و می‌خواهند با تحریف راه تو، جهان حق ترا با جهان باطل خویش آشتی داده و با آمیختن دوجهان متضاد راه سوم را ابداع کنند تا هر دو فریق باهم در این راه سوم، مخلوطی از حق و باطل، در همزیستی به سر برند. این مرحله خطرناک‌ترین مرحله‌ای تغییرپذیری و تغییرآوری است، زیرا از یک‌سو می‌بینی که با دست‌به‌دست شدن باکسانی که بزرگ‌ترین فشارها را بر تو وارد می‌کردند به قدرتت افزوده می‌شود و از طرف دیگر بعضی از اصولی که دارم نیز خدشه‌دار نمی‌شوند. صبر و استقامت اصلی در اینجا معلوم می‌شود. بزرگ‌ترین مردان حق در این مرحله خود را ازدست‌داده‌اند. **وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا:- و نزدیک بود که تو را ازآنچه به تو وحی کردیم، بلغزانند تا غیر آن را از روی افترا به ما نسبت دهی و در این صورت، تو را دوست خود می‌گرفتند[۲].**

اگر از این مانع به موفقیت عبور کنی، متوقف ساختنت مشکل خواهد شد. مخالفینت را ناامید خواهی یافت. نشانه‌های ناامیدی را در چهره‌هایشان مشاهده

---

[۱] سوره. هود، آیه. ۲۷

[۲] سوره. الإسراء، آیه. ۷۳

خواهی کرد. آتش حرص و کینه را در چشمانشان تماشاگر خواهی بود. آن‌ها به حیث آخرین سلاح از تهدیدهای فیزیکی و جنگ گرم استفاده خواهند کرد. زندان، تعذیب و تبعید را میزبان خواهی بود. و اگر قدرت داشته باشند حتی به قتلت هم فکر خواهند کرد؛ **قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ:- گفتند: همانا ما شما را به شومی و فال بد گرفته‌ایم، اگر [از دعوت خود] بازنایستید، قطعاً شما را سنگسار می‌کنیم، و از سوی ما شکنجه دردناکی به شما خواهد رسید[۱].**

---

[۱] سوره. یس، آیه. ۱۸

خلیفه بودن

آهسته‌آهسته مکالمه‌ای جوان و پیر قرآن از الفاظ فراتر رفته و قلوبشان باهم در حال تبادل امواجی شده بود که می‌توانستند همدیگر را درک کنند. الفاظ بهانه‌ای گشته بود برای تداوم بخشیدن به مکالمه‌ای قلب به قلب. قلب جوان که با دیدن حرکت ماه به‌سوی افول، آگاه شده بود وقت زیاد با پیر قرآن ندارد، خواست تا پرسش‌های نهایی خویش را قبل از فراق تا دیدار بعد مطرح کند:

اگر بخواهم چند نصیحت کلی از شما داشته باشم، آن‌ها چه خواهند بود؟ اگر بخواهم راه کوتاه برای سعادت را جویا شوم، جواب خلص برای آنچه خواهد بود؟

این بار پیر قرآن سخنان خویش را با روایتی از حدیث مطهر پیامبر ﷺ آغاز کرد: از حضرت فاروق اعظم، عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه، روایت است که وقتی بر رسول خدا ﷺ وحی نازل می‌شد، به‌گوش کسانی که دوروبرش نشسته بودند، صدایی شبیه به صدای زنبورعسل می‌رسید، روزی در کنار وی چنین صدای شنیده شد، توقف کردیم تا وحی را که تازه نازل‌شده است بشنویم. وقتی از کیفیت ویژه‌ای وحی فراغت یافتند، آن حضرت ﷺ روی به قبله آورده نشستند و چنین دعا نمودند: بار خدایا ما را اضافه بده، کم نکن و عزت ما را

بیفزا، ذلیلمان مگردان و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را به رضایت خویش راضی بگردان، سپس فرمود: اکنون چنان ده آیه بر من نازل‌شده است که هر کس بر آن‌ها عمل کند، مستقیماً به بهشت وارد خواهد شد. سپس ده آیه‌ای نخست سورهٔ مؤمنون را تلاوت نمود.

در این ده آیه شش موردی است که با عمل به آن می‌توان به رستگاری و فلاح رسید. این شش مورد هم مرتبط به زندگی فردی است و هم مرتبط به زندگی اجتماعی که با بشارت رستگاری و فلاح آغاز می‌شود؛ **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ...:- به‌راستی که مؤمنان رستگار شدند، کسانی که[۱]...**

اول: همان‌گونه که دل‌چسبی بی‌حدوحصر به بُعد مادی انسان و نفی روح، سبب فلج شدن انسان مدرن و بسیاری از مسلمانان ظاهرگرا شده است، عبادت بدون خشوع، که به قول علما روح عبادت پنداشته می‌شود، عبادت را فلج، بی‌لذت و بی‌روح می‌سازد. در میان عبادات، افضل عبادات و تأکید شده‌ترین عبادت نماز است. اولین مورد ازجمله شش موردی که انسان را به فلاح می‌رساند، روح بخشیدن و روح‌دار ساختن این عبادت است؛ **الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ:- آنانی که در نمازشان خشوع دارند[۲].**

خداوند ﷻ انسان را خلیفه در زمین خلق کرده است. خلیفه بودن، بزرگ‌ترین و دشوارترین هدفی است که انسان برای آن خلق‌شده است. خلیفه باید برای بهسازی زمین بکوشد و از فساد در زمین به وجه مشروع آن جلوگیری کند. خلیفه باید به فکر تمام زمین باشد، نه‌تنها قبیله، قوم، هم‌فکر، هم‌کیش، هم‌زبان

---

[۱] سوره. المؤمنون، آیات. ۱-۲

[۲] همان، آیه. ۲

و هم‌وطن خویش. این وظیفه بسیار سترگ و بزرگ است و برای رسیدگی درست به آن انسان باید به پختگی برسد. عبادات، راه رسانیدن انسان برای پختگی است تا او را به خلیفه بودن آماده کند. در میان عبادات، نماز بهترین و مؤثرترین روش پرورش انسان به‌سوی پختگی است، بناءً نخستین مورد برای رسیدن به فلاح، تکمیل نماز و روح‌محور بودن نماز تعیین گردیده است؛ خشوع در نماز. اولین مورد پیامد فردی داشته و فرد را با خودش در صلح قرار می‌دهد؛ به پختگی فردی می‌انجامد.

دوم: انسان مدرن با سعی ناموفق در نفی روح، خواسته است تا برای روح خویش غذایش (معنویت و تدین) را قطع کند ولی چون گرسنگی روح، غیرقابل صرف‌نظر است، بیهوده گرایی را پاسخی برای ناله‌های روح گرسنه‌ای خویش انتخاب کرده است. مراسم موسیقی جایگزین، مراسم دینی شده است. رفتن به معابد گذشتگان با حس دقیت (نوستلجیا) به نام سیاحت جایگزین رفتن به عبادتگاه‌ها شده است. برپایی محافل رقص و پای‌کوبی و شراب خوری جایگزین جشن‌های آئینی شده است. شنیدن مسخره‌کننده‌ها بنام کمیدین، جایگزین وعظ‌های دینی شده است.

بر علاوه، کار بیهوده چیزی است که سودی برای انسان نداشته و وی را از هدف اصلی‌اش بازدارد. کار بیهوده چیزی است که انسان را مصروف نگه دارد و این مصروفیت راه رسیدن به هدفش را طولانی سازد. به‌طور مثال، یکی از اهداف مسلمان مدرن، بیرون کشیدن این امت از حالت رقت‌بار کنونی است که در آن دشمنان تادندان‌مسلح با بی‌رحمی و بی‌انصافی به سلاخی آن پرداخته‌اند ؛ در چنین وضعیت اختلاف بالای مسائل فرعی بیهوده است. وقتی

با پول سودی معامله انجام دهی، پرداختن به‌صورت و شکل موی مسلمان کار بیهوده است. وقتی بی‌عدالتی همه‌ای جهان را فراگرفته است و ما مصروف این هستیم که یک مظلوم چرا بالباس کار خویش بدون زینت به مسجد آمده است، این‌یک بحث بیهوده است.

انسانی که غرق بیهوده‌گرایی و بیهوده‌سرایی باشد، نمی‌تواند به وظیفه‌ای سترگ خلیفه بودن رسیدگی کند، بناءً برای رسیدن به فلاح باید از این پدیده دوری جست؛ **وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ:- و آنان که از [هر گفتار و کردارِ] بیهوده و بی‌فایده روی گردانند**[۱].

کم‌ترین زیان لهو، اشتغال دائمی به کارهای بیهوده و دل‌چسبی بی‌حدوحصر به زرق‌وبرق دنیا این است که درد را از دل انسان می‌زداید. درد بالاثر کمبودی‌های خود را، درد دیگران را، درد فساد درروی زمین را و درد تمام ناهنجاری‌های که در چهار اطراف دیده می‌شود. با فقدان این درد توجه انسان به کارها و سخنان بیهوده چنان افزایش می‌یابد که او خودش به انسان بیهوده، بی‌معنی و بی‌خاصیت مبدل می‌شود و همچنان نداشتن درد دیگران انسان را از دیگران دور ساخته خودشیفته، متکبر و منفعت‌پرست می‌سازد. شاید گاهی برای طفل مظلوم، برای پدر بیچاره و برای فسادی آواز بلند کند و یا حتی ایستادگی کند، اما این کارها از انسان بی‌درد زمانی سر میزند که منافع خودش درخطر بوده و یا در آن منافع برای خودش ببیند (اکثریت رهبران امروزی، بعضی از اعضای جامعه‌ی مدنی و اکثر نهادهای مدافع حقوق بشری مثال‌های

---

[۱] همان، آیه. ۳

بارز این نوع فعالیت‌هایند).

از سوی دیگر کم‌ترین مفاد خدامحور بودن این است که انسان را از لهو و بیهوده گرایی دور می‌سازد. انسان‌های خدامحور نمی‌توانند انسان‌های بی‌معنی و بیهوده باشند؛ اگر کسی هم خدامحور و هم بیهوده باشد نفاق در او سرایت کرده است. انسان‌های خدامحور بی‌درد نیستند و صدایشان برای حق مظلوم و علیه بی‌انصافی ظالم به خاطر منافع شخصی و بهره‌وری نیست بلکه صدای است که از قلب دردمند فریاد می‌کشد؛ حتی از این صداها توقع شهرت و مورداحترام قرار گرفتن را نیز ندارند.

مورد دوم هم جنبه‌ای فردی و هم جنبه‌ای اجتماعی دارد؛ با اعراض از بیهوده‌گرایی و بیهوده‌سرایی، خریداران این پدیده کم‌تر شده و بازارشان به کساد مواجه می‌شود.

سوم: عدم مساوات اقتصادی و عدم مواظبت اعضای جامعه از همدیگر سبب به وجود آمدن طبقات اقتصادی شده و بدتر از آن سبب به وجود آمدن نفرت میان این طبقات می‌شود. طبقات متخاصم ، همیشه به فکر سوءاستفاده از همدیگر شده و حرکت به‌سوی یک هدف مشترک را ناممکن می‌سازند. برای اینکه فقرا و ثروتمندان، به حیث حقیقت‌های اجتماعی، بتوانند همدیگر پذیر باشند، زکات یک نسخه‌ای اکسیر است، چون بدون منت‌گذاری، از نا مساوات غیرمنصفانه جلوگیری می‌شود، بناءً مورد سوم برای رسیدن به فلاح زکات است؛ **وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ:- و کسانی که زکات می‌پردازند**[1].

---

[1] همان، آیه. ۴

چهارم: برای اینکه انسان به شکل فردی و بشریت به شکل جمعی بتواند وظیفه‌ای خلافت را درست انجام دهد، دوری از شهوات و فحشا و داشتن نظم اجتماعی لازمی می‌باشد. فحشا انسان را به شکل فردی غرق خویش کرده و از هدفش دور می‌دارد و به شکل جمعی بنیاد خانواده را از بین برده و با از بین رفتن بنیاد خانواده، نظم اجتماعی را منهدم ساخته هرج‌ومرجی به بار می‌آورد که انسان را به شکل فردی و جامعه را به شکل جمعی مصروف خویش کرده و از هدفش دور می‌دارد. بناءً چهارمین مورد از شش مورد رساننده به فلاح و رستگاری دوری از فحشا می‌باشد؛ **وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ:- و آنان که نگه‌دارنده دامنشان [از شهوت‌های حرام] اند**[1].

پنجم: میزان موفقیت دررسیدن به یک هدف بزرگ اجتماعی را اعتماد ذات‌البینی اعضای این جامعه تعیین می‌کند. رسیدن به خلافت به شکل جمعی تنها زمانی ممکن است که انسان‌های که برای این هدف بزرگ، مبارزه می‌کنند اعتماد همدیگر را داشته باشند. دو مورد که زداینده‌ای اعتماد هستند، بدقولی و عدم امانت‌داری است. انسانی که بالای قول خویش نایستد و انسانی که در امانت خیانت کند، هیچ‌گاه مورد اعتماد قرار نمی‌گیرد. در جامعه‌ای که اعتماد و بدقولی رایج شود، فریب و سوءاستفاده از همدیگر به اوج می‌رسد. این جامعه هیچ‌گاه نمی‌تواند برای یک هدف مشترک برزمد. این جامعه همیشه در مشکلات داخلی مصروف خواهد بود. منافع مشترک، آخرین موردی خواهد بود که در ذهن جمعی جامعه خطور می‌کند. بحث بالای منافع مشترک در چنین جامعه فقط لفاظی‌های بدون عمل خواهد بود.

---

[1] همان، آیه. ۵

مورد پنجم تأکید بر ساختن اعتماد در میان اعضای جامعه دارد؛ **وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ:- و آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود را رعایت می‌کنند**[1].

ششم: خشوع در نماز چنان بااهمیت و حیاتی است که به حیث نخستین مورد در این موارد تذکر یافته است. اما همان‌گونه که نماز بی‌خشوع، فاقد روح است، خشوع بدون مداومت بر نماز نیز ناممکن است. اگر کسی امروز به نماز خواندن آغاز می‌کند، نمی‌توان توقع داشت که در روز اول، نماز وی با خشوعِ کامل باشد، بلکه نیاز است تا با مداومت بر نماز و سعی و باگذشت هرروز اندک‌اندک به خشوع خویش بیفزاید. اگر مداومت سبب خشوع می‌شود، پس چرا خشوع قبل از مداومت در ردیف نخست آمده است؟ زیرا در جریان مداومت بر نماز، نباید سعی و جهاد برای خاشع شدن بیشتر را فراموش کرد؛ **وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ:- و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند**[2].

---

[1] همان، آیه. ۸

[2] همان، آیه. ۹

آموختن از قرآن

دانش زمانی تأثیرگذار و دل‌چسب می‌شود که مخاطب خود را در آن بیابد. مخاطب زندگی و روال زندگی خویش را در آن بیابد. مخاطب احساس کند با عملی کردن و نکردن آن، دگرگونی‌های در زندگی‌اش پدید خواهد آمد. جوان که در سخنان پیر قرآن خود و زندگی خویش را یافته بود، در مورد دانش پرسید:

قرآن را همه می‌خوانند، اما کم‌تر کسانی وجود دارند که با استفاده از دانش قرآن، مخاطبین و زندگی مخاطبین خویش را مستقیم مورد هدف قرار دهند. قرآن چگونه مخزن‌های حکمت خویش را باز می‌کند؟ و یا به‌عبارت‌دیگر از قرآن چگونه بیاموزیم؟

پیر قرآن درحالی‌که به حیث علامتی که نشان‌دهنده‌ای آخرین لحظات شب بود، میز خویش را جمع‌وجور می‌کرد، در جواب گفت: آموزنده‌ها را می‌توان سه نوع تقسیم‌بندی کرد، غیرحرفوی‌ها، بیرون‌رونده‌ها و ماهرین. غیرحرفوی‌ها کسانی‌اند که به‌محض خواندن و یا آگاهی از یک موضوع، هیجانی شده و می‌پندارند که موضوع را کاملاً درک کرده‌اند؛ مثلاً مقاله‌ای در مورد موجودات فرازمینی خواندند، فکر می‌کنند دراین‌باره بسیار علم‌دارند و در هر جا هر بحثی باشد بالای همین موضوع آمده و موضوع‌های زمینی را به شکلی از اشکال به

فرازمینی کشانده و بلند پروازانه می‌خواهند علمیت خویش را ثابت سازند، بیرون رونده‌ها از سوی دیگر برای خود یک سرحد دانایی تعیین می‌کنند و از آن درجهٔ دانایی نمی‌خواهند پیش بروند؛ مثلاً می‌خواهند دریکی از بخش‌های فلسفه، دین، سیاست، اجتماع و غیره علم حاصل کنند، و بالاخره گروه اندک ماهرین‌اند که پیشرفتشان حد ندارد و همیشه دنبال پیشرفت‌اند و می‌خواهند امروزشان بهتر از دیروز باشد. چنان تشنهٔ دانش‌اند که می‌خواهند تمام کتب دنیا را ببلعند، اما باوجود مطالعات زیاد می‌گویند کم خوانده‌ام و اعتراف به جهل می‌کنند.

قرآن با ساختار اعجازی آن، یک آموزنده‌ای غیر حرفوی را مجبور به ماهرشدن می‌سازد، زیرا قرآن کتابی است که با هر بار خواندن به بینش و فراست خواننده می‌افزاید.

قبل از اینکه قرآن به آموختن آغاز کند، وهم نامحدود بودن ذهن را می‌زداید. قرآن برای انسان تواضع ذهنی و عقلی را می‌آموزاند. می‌آموزاند که ذهن انسان درحالی‌که بسیار وسیع است، نامحدود نیست. همه‌چیز در عقل نمی‌گنجد. عقل قابلیت درک تمام هستی را ندارد. می‌آموزاند که معجزه حق است، ولی طبیعت خودش معجزه است؛ درک تمام طبیعت برای عقل انسان ناممکن است. این را می‌آموزاند نه به خاطر اینکه عقل را فلج کند، بلکه قرآن عقل را تحریک می‌کند، اما به این خاطر که انسان عقل خویش را خدای خویش نداند، طوری که هر چیزی را که در عقلش جور آمد بپذیرد و اگر عقلش آن را احاطه نتوانست رد کند؛ **حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ:- تا آنگاه‌که همه بازآیند خدا به آن‌ها بفرماید که آیا آیات مرا که**

به آن احاطه علمی نیافتید تکذیب کردید یا آنکه در مقام عمل (با آن آیات) چه می‌کردید؟[۱]

اولین آیه پس از سورۀ فاتحه «الم» است. این آیه در ظاهر هیچ معنی را افاده نمی‌کند، اما در میان هزاران درس یک درس بزرگ می‌دهد؛ اینکه همه‌چیز توسط ذهن محاسب قابل‌درک نیست و اینکه زبان انسان محدودیت‌های را دارد که نمی‌تواند حقیقت تمام هستی را به شکل کمی و در قالب الفاظ تشریح کند. بعضی چیزها را باید تجربه کنی. بعضی چیزها را فقط احساس می‌توان کرد. و بعضی چیزها تنها با زبان رمزی و شاعرانه قابل‌بیان هستند. مثلاً، حقیقت روح و تجربه‌های روحی را هیچ‌گاه با ذهن محاسب نمی‌توان درک کرد و با الفاظ نمی‌توان بیان کرد.

پس از تواضع عقلی، قرآن به ماهر سازی آموزنده می‌پردازد. قرآن در آغازین آیات در سورۀ بقره از موجودات دیگری در حکایت خلقت صحبت می‌کند. با آغاز داستان خلقت دیده می‌شود که خداوند ﷻ به ملائکه امر می‌کند تا به آدم ؈ سجده کنند و ابلیس از این کار ابا می‌ورزد؛ **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ:- و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس به‌جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند**[۲].

آموزنده‌ای غیر حرفوی در اینجا نتیجه‌گیری می‌کند که ابلیس از جنس ملائکه است و فطرت و طبیعت ملائک را دارا می‌باشد. یک غیر حرفوی با

---

[۱] سوره. النمل، آیه. ۸۴

[۲] سوره. البقره، آیه. ۳۴

این‌قدر معلومات هیجانی شده و فکر می‌کند حقیقت ابلیس و ملائکه را درک کرده است ولی با ادامهٔ مطالعه درمیابد که در سرشت ملائکه سرپیچی از امر خداوند ﷻ نوشته نشده است و آن‌ها هر آنچه به آن‌ها فرمان داده شود همان می‌کنند؛ **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ:- ازآنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند**[۱].

قرآن عقل را تحریک می‌کند؛ چگونه است که ملائکی که در سرشتشان پیروی از فرمان الهی نوشته‌شده است کافر می‌شود؟ و چگونه است که یک موجود فاقد اختیار، آزادی اختیار کفر بر فرمان‌پذیری را انتخاب می‌کند؟ غیر حرفوی به آموزنده‌ای بیرون رونده مبدل شده و برای خویش سرحد تعیین می‌کند تا دریابد که چطور ملائک از امر فرمانروا سرپیچی کرده است؟ رفته‌رفته علم آموز به سورهٔ کهف رسیده و درک می‌کند که فرمان الله ﷻ تنها مختص ملائکه نبوده بلکه ابلیس که از جنس جن است و ساختار متفاوت از ملائکه دارد و فرمان سجده تنها اطلاق به ملائکه نسبت کثرت آن‌ها بوده است و جن (ابلیس) چون با ملائکه یکجا بوده شامل این فرمان شده است؛ **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ:- و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند، جز ابلیس که از گروه جن بود، پس او از دایره فرمان پروردگارش بیرون رفت**[۲].

در عصر ما که هر چیزی بنام علم و تحقیق بیاید، کورکورانه پذیرفته می‌شود،

---

[۱] سوره. التحریم، آیه. ۶

[۲] سوره. الکهف، آیه. ۵۰

نظریات در قالب اصول ثابت‌شده‌ای علم پیشکش می‌شوند و هر چیزی که از آدرس علم و نهادهای شناخته‌شده‌ای علمی نیاید با القاب مختلف رد می‌شود، تواضع عقلی و ذهنی بهترین درسی است که باید از قرآن آموخت. باید درک کرد که علم منافع زیادی برای بشریت به ارمغان آورده است، اما پاسخ‌گوی تمام دغدغه‌های بشر نیست. باید درک کرد که چیزی را که ما نمی‌دانیم، دال بر عدم آن نیست. باید درک کرد اسراری وجود دارند که علم به آن دسترسی ندارد. باید دانست که اگر علم، جن را ثابت نمی‌تواند، رد هم نمی‌تواند. باید درک کرد که برای رسیدن به حقیقت بسیاری از دغدغه‌ها با تواضع عقلی و ذهنی پیش خدا زانو زد تا حقیقت آن را حس کرده و برای رسیدن به آرامش توسط این احساس‌ها فریادهای درونی را خاموش کرد.

همین‌گونه در عصر ما رسانه‌های جمعی و رسانه‌های اجتماعی به حیث منابع مهم معلومات مردم مبدل شده‌اند. مردم با خواندن سرخط اخبار بدون اینکه خویشتن را زحمت به مطالعه‌ای محتویات حامل این سرخط‌ها را بدهند در مورد موضوعات قضاوت می‌کنند. گفته‌های کوتاه و نقل‌قول‌های خلاصه، بیشترین خریداران را دارا می‌باشند و مخاطبین بدون اینکه زحمت رفتن به منابع را بکشند، با دیدن این گفته‌های کوتاه و نقل‌قول‌ها، قاضی شده و صاحب گفته‌ها را قضاوت می‌کنند و یا در مورد موضوع رأی نهایی خویش را عرضه می‌دارند. این وضعیت پندارپرستی را عام کرده است. یک حقیقت، به تعداد افراد نظر دهنده در مورد آن، واقعیت‌های ذهنی دارد. هر کس در مورد یک حقیقت، نظر به گفته‌ها و نقل‌قول‌های که با آن برخورده است، واقعیت مجزای ذهنی خویش را شکل داده است. توحید نظر در عدم تواضع عقلی و ذهنی و با موجودیت

پندار پرستی در یک جامعه ناممکن شده است. گفته‌ها و نقل‌قول‌های رسانه‌ای جایگزین نتیجه‌گیری‌های به اثر تفکر، تعقل و تدبر گردیده است.

در چنین عصری برای پیروان قرآن (مسلمانان) لازمی است که آموختن را از قرآن بیاموزند، با قرآن وقت بگذرانند، با قرآن دوستی کنند، با قرآن بخوابند و با قرآن بیندیشند...

اخذ علم از قرآن

اکثر اشتباه‌فهمی‌ها زمانی به وجود می‌آیند که پرسنده، سؤال را درست بیان نمی‌کند و یا پاسخ‌دهنده سؤال را درست درک نمی‌کند. درک سؤال نصف جواب است. جوان درحالی‌که از سخنان پیر قرآن رضایت‌مندانه متعجب شده بود، فکر کرد که جوابی را که می‌خواست به دست نیاورده بناءً سؤال خویش را طوری دیگری مطرح کرده، گفت:

گفته‌های شما جالب و دل‌چسب بود، اما فکر می‌کنم من سؤال را درست عرضه نداشتم، درحالی‌که نحوه‌ای آموزش قرآن مفید و یک نیاز مبرم عصر ما است، ولی سؤال من درواقع بر این محور می‌چرخید که چگونه می‌توان از قرآن علم آموخت؟

پیر قرآن درحالی‌که لبخند خوشی بر لب داشت، با عرض پوزش بیان داشت که نه خودت سؤال را نادرست مطرح کردی و نه شاید من سؤال را اشتباه فهم کردم، بلکه لازمی پنداشتم قبل از رسیدن به پاسخ شما، شمه‌ای از نحوه‌ای آموزش قرآنی را بیان دارم.

برای آموختن احکام ظاهری قرآن (فقه و قانون) از تفکر، تدبر و تعقل باید استفاده کرد. قرآن پس از هر چند آیت و هر چند مسئله، عقول را مخاطب

قرار داده و از آن می‌خواهد فعال شده و از آیات قرآن برداشت‌های علمی و فقهی کند. برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی و برای رسیدن به حداقل مسلمانیت (تسلیم بودن) اخذ علم با این شیوه کافی است. با استفاده از این شیوه می‌توان به حکمت عبادات، حسنات و منهیات رسید و خیر فردی و اجتماعی را از آن برداشت کرد، اما انسان بذری است که قدرت بزرگ شدن تا لایتناهی را دارد. برای پویایی این بذر و برای رسیدن به معانی باطنی قرآن و برای درک حکمت‌های کثیر نهفته در قرآن که می‌تواند انسان را به حد اعظم بزرگی برساند، باید قرآن خودش را بر روی ما باز کند. باید قرآن خودش حکمت‌هایش را بیان دارد. برای رسیدن به این حکمت‌های نهفته، تنها نیروی عقلی کافی نیست. این حکمت‌ها به شکل کمی قابل اخذ نیستند، بلکه به شکل کیفی قابل باطنی شدن هستند. با گرفتن این حکمت‌ها انسان از حداقل (تسلیم بودن) به‌سوی ترفیع (ایمان) قدم برمی‌دارد.

خداوند ﷻ در مورد این کتاب بزرگ می‌فرماید: **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ :- یقیناً این قرآن، قرآنی است ارجمند و باارزش؛ در کتابی نهفته [که] جز پاکیزگان به آن دسترس ندارند**[1].

یک برداشت از این آیات همان برداشت فقهی است که نتیجه‌ای تفکر و تدبر فقها در این آیات می‌باشد؛ برای لمس نمودن قرآن و برای تلاوت قرآن باید پاک بود بناءً قبل از لمس نمودن قرآن و قبل از تلاوت قرآن باید وضو گرفت. اما یک حکمت دیگر در این آیات وجود دارد و آن اینکه برای رسیدن به معانی باطنی قرآن و برای رسیدن به حکمت‌های نهفته در قرآن باید به پاکی

[1] سوره. الواقعه، آیه. ۷۸

رسید، زیرا این معانی در کتابی «نهفته‌ای» جای دارند که جز پاکان به آن دسترسی نمی‌توانند یابند. برای اینکه به این معانی رسید، باید پاک شد. قلب خویش را باید پاک ساخت تا به حکمت‌های نهفته در قرآن رسید. شاید کسی مفسر قرآن باشد و تمام عمر خویش را صرف تحقیق در قرآن کرده باشد، اما اگر به پاکی نرسیده باشد، قلب خویش را صیقل نداده باشد و فکرش تطهیر نشده باشد، نمی‌تواند به این معانی برسد. او خواهد توانست از قرآن مسائل فقهی بیرون کشد، ولی نمی‌تواند به جهان لایتناهی بزرگ باطنی قرآن برسد.

درواقع برای اینکه از قرآن یاد بگیریم باید با قرآن دوستی کنیم و برای اینکه قرآن با ما دوستی کند باید پاک شویم. پاک شدن نیز تنها توسط عمل به قرآن رسیدنی است. باید به ترفیع روحی برسیم. باید از میوه‌های روحانی بچینیم. یا به‌عبارت‌دیگر همان پرورش دوطرفه را باید عملی کنیم، **قرآن بیاموزیم تا پاک شویم و پاک شویم تا قرآن بیاموزاند.**

یکی از مواردی که برای باز شدن قرآن بر روی ما لازمی است، تطهیر فکر از پیش‌داشته‌های ما می‌باشد. اکثراً برداشت‌های ما از کتب، مقصد متون کتب نمی‌باشد، بلکه خودمان را از کتب برداشت می‌کنیم. از یک گفته افراد متفاوت برداشت‌های متفاوت می‌کنند، زیرا آن‌ها دنبال مقصود نویسنده نیستند بلکه دنبال یافتن خود در متون وی هستند. به قرآن نباید مراجعه کرد تا فکری را که داریم برایمان اثبات کند، بلکه به قرآن با تواضع باید مراجعه کرد تا فکری را که نداریم برایمان بدهد. به قرآن نباید مراجعه کرد تا دانستنی‌های خویش را پشتوانه داد، بلکه به قرآن باید مراجعه کرد تا دانایی را جایگزین نادانی‌های ما کند. از قرآن نباید به حیث ابزاری برای تقویت پندارهای خویش استفاده کرد

بلکه قرآن را باید برای جایگزینی حق به‌جای پندارها استفاده کرد.

ساختار قرآن اعجازی و جذاب است. درحالی‌که بسیار حجیم نیست، حاوی احکام امرونهی بوده و قوانین بشری را به شکل شگفت‌انگیزی بیان می‌دارد. خداوند ﷻ می‌توانست قوانین را مانند قوانین دست‌ساختهٔ بشر ماده‌وار بیان کند اما قرآن گاهی نهی را در قالب امر بیان کرده می‌گوید خلاف آن را نباید کرد و گاهی امر را در قالب نهی بیان کرده و می‌گوید خلاف آن را بکنید. قرآن فصل یا سورهٔ بنام احکام و قوانین ندارد بلکه احکام و قوانین قرآن در تمام قرآن در جریان داستان‌ها و مثال‌های تاریخی طوری بیان‌شده‌اند که می‌آموزاند قوانین نباید به شکل اوامر خشک و تحمیل‌گرایانه بیان شود، بلکه باید به شیوه‌ای تأثیرگذار و اخلاق محورانه، بشر طاغی را اخلاقی، قانونمند و نظام‌مند سازد.

پاکان در این ساختار، خوبی‌ها را می‌یابند و ناپاکان خود را. ساختار قرآن طوری است که مقصود آزمایش انسان را برآورده می‌کند؛ به قرآن اگر با ناپاکی قلبی مراجعه کنی و بخواهی توسط آن ناپاکی‌هایت را پاک جلوه دهی، نمی‌توانی از آن بیاموزی ولی اگر به قرآن با تطهیر فکر و قلب مراجعه کنی ناپاکی‌ها را از تو خواهد زدود؛ **يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ:- گمراه می‌کند به آن مثل بسیاری را و هدایت می‌کند بسیاری را! و گمراه نمی‌کند به آن مگر فاسقان را**[1].

---

[1] سوره. البقره، آیه. ۲۶

قرآن و تاریخ

فریدریش هِگل گفته است که «تنها چیزی که از تاریخ می‌آموزیم این است که از تاریخ هیچ نمی‌آموزیم». گفته‌ای هِگل اگرچه در بعضی شرایط صادق، اما در بسیاری موارد اشتباه است. آموختن در فقدان تاریخ نا تکمیل است. بدون تاریخ اکثر علوم امروزی وجود نمی‌داشتند. با نفی تاریخ بسیاری از علوم جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی منتفی می‌شوند. آموختن از تاریخ مربوط چگونگی استفاده‌ای تاریخ‌پژوه از آن است.

جوان شوق عجیبی به تاریخ داشت و به‌محض اینکه پیر قرآن از ارتباط قرآن و تاریخ یادآور شد، با شور و شوق پرسش خویش را چنین مطرح کرد:

شما از علوم و قرآن گفتید، می‌خواهم در مورد علم در قرآن بدانم. علاقه‌ای زیادی به علم تاریخ دارم، آیا می‌شود در مورد خاص از «قرآن و تاریخ» برایم بگویید؟

پیر قرآن گفت: بعضی علما قرآن را به سه بخش عمومی تقسیم‌بندی نموده‌اند، درحالی‌که رویش به‌سوی آسمان بود و از آخرین لحظات تاریکی لذت می‌برد ادامه داد، بخش عمده و حیاتی قرآن را توحید تشکیل می‌دهد، بخش دوم و ضروری قرآن را احکام تشکیل می‌دهد و سرانجام بخش آخر و

شناساننده‌ای انسان و جامعه را قصص (تاریخ) تشکیل می‌دهد.

قرآن پاک چندین بار به شکل امریه و سؤالات استفهامی به خواندن تاریخ تشویق و ترغیب نموده است؛ **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ:- بگو در زمین سیروسفر کنید و بنگرید سرانجام کسانی که پیش‌تر بودند چگونه بوده است؟ که بیشترشان مشرك بودند**[1]. **أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ:- آیا در زمین نگشته‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است [آن‌ها به‌مراتب از حیث تعداد] بیشتر از آنان و [از حیث] نیرو و آثار درروی زمین استوارتر بودند و [لی] آنچه به دست می‌آوردند به حالشان سودی نبخشید**[2].

اما قرآن داستان‌های تاریخی را در جاهای مختلف توأم با پندها و برداشت‌های که باید از فرآیندهای تاریخی داشت و توأم با پیامدهای تصامیم تاریخی قدرتمندان و زیردستان بالای جامعه و حکومت، بیان می‌دارد. قرآن بیان می‌دارد که مقصد اصلی تاریخ‌نگاری و مطالعه‌ای تاریخ آموختن و استفاده‌ای عملی از آن است، نه حفظ تاریخ در کنج اذهان به شکل داستان‌های زیبا و یا نازیبا. قرآن برای اینکه یک موضوع را درست تفهیم کند، برای اینکه موضوع را در یک پس‌زمینه‌ای تجربی بیان دارد و برای اینکه از پیامدهای عمل کردن و نکردن یک مورد بگوید به مثال‌های تاریخ متوسل می‌شود. درواقع قرآن با پیشکش تاریخ به حیث منبع آموزش به‌گونه‌ای عملی و به حیث ابزاری برای

---

[1] سوره. الروم، آیه. ۴۲

[2] سوره. غافر، آیه. ۸۲

شناخت عملکردهای فردی و جمعی انسان پایه‌گذار بسیاری از علوم معاصر است.

بااین‌حال، قرآن در سورۀ یوسف مانند سایر کتب تاریخی از آغاز کودکی یوسف ﷷ تا محسن شدن وی، داستان زندگی آن حضرت ﷷ، را پیهم بیان می‌کند تا نشان دهد که تاریخ‌نویسی به شکل رایج آن نیز نباید فراموش شود، ولی در جریان این داستان نیز پندهای زیادی گفته می‌شود تا بازهم بیان دارد که مقصد تاریخ چیست.

با خواندن تاریخ انسان به دو سفر ذهنی در قالب مکان و در قالب زمان می‌رود؛ در قالب مکان ذهن به مکان‌های می‌رود که هرگز آن را ندیده است و در قالب زمان نیز به گذشته‌ی برمی‌گردد که تنها با «ماشین زمان» افسانه‌ای امکان‌پذیر است. اما قرآن چنان به تاریخ اهمیت قائل است که بر علاوه‌ی تشویق سفر ذهنی به سفر فیزیکی در قالب مکان نیز ترغیب نموده است و سیاحت بدین منظور را از ویژگی بنده‌های خوب می‌پندارد؛ **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ... التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ:- در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد خریده است، [این مؤمنان] توبه کنندگان، و عبادتگران، و سپاس گویان و سیاحت کنندگان [هستند]**[1].

مسلمانان در عصر مدرن با تأسف که اهمیتی را که قرآن به تاریخ داده است، نمی‌دهند و تاریخ سایر امت‌ها که چه، حتی تاریخ اسلام را مطالعه نمی‌کنند.

---

[1] سوره. التوبة، آيات. ١١١-١١٢

بسیاری از مسلمانان که به شور و شوق از گذشتگان صالح صحبت می‌کنند و خود را پیروان راه آن‌ها می‌دانند اما به نسبت دوری از تاریخ زندگی آن‌ها، در حالات موازی با تاریخ آن‌ها مخالف آن‌ها رفتار کرده و فتواهای فعلی آن‌ها طوری است که گذشتگان صالح در آن (نعوذبالله) یا نامسلمان بدر می‌آیند و یا مسلمان خوب نمی‌باشند. در عصر کنونی که اختلافات میان مسلمانان به اوج رسیده است و کوچک‌ترین مخالفت فکری، سبب تکفیر و تفسیق یکدیگر می‌شود لازم است تا مسلمانان کتاب‌های معتبر تاریخی را باوجود طولانی بودن آن مطالعه کنند. مطمئناً اکثر جزم‌اندیشی‌ها و اختلافات، حداقل در ذهن خودشان از بین خواهد رفت.

نباید فکر کرد که در عصر فتنه‌ها بدون تلاش صادقانه برای حق‌یابی و زحمات پیاپی ازجمله‌ی نجات‌یافتگان خواهیم بود.

الله ﷻ در قرآن می‌گوید: **وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ:- و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده‌ای برای تسلیم‌شدگان (به فرمان‌های خدا) ست**[۱].

برای دریافت تبیین‌های هر چیز (حیاتی و ضروری برای رستگاری) از قرآن، باید آن را به کثرت، بافکر و تعمق و با حواس ظاهری و باطنی مطالعه کرد، زیرا معانی که در قرآن به حیث بزرگ‌ترین معجزه بیان‌شده است لایتناهی بوده و با هر بار مطالعه، جواب هزاران سؤال خویش را می‌توان از قرآن دریافت؛ **قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا**

---

[۱] سوره. النحل، آیه. ۸۹

بِمِثْلِهِ مَدَدًا:- بگو اگر دریاها براي (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب (رنگ قلم) شوند، دریاها پایان مي‌گیرند پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، هرچند همانند آن (دریاها) را به آن اضافه کنیم[۱]!

---

[۱] سوره. الکهف، آیه. ۱۰۹

خدا، قرآن و انسان

وقتی با کسی ارتباط قلبی داشته باشی، سه وقت مرتبط با وی بسیار سخت می‌گذرد؛ لحظات قبل از وعده‌ای ملاقات و لحظات قبل و پس از فراق. جوان که با گسترده شدن شفق، لحظه‌ای فراق را نزدیک می‌دید، سختی گذر زمان را احساس می‌کرد. احساس می‌کرد که یکی از بهترین شب‌هایش در حال پایان یافتن است. صدای قلب خویش را که فریاد می‌زد از هم‌نشین برای مدت نامعلوم دور خواهد بود می‌شنید. اما جوان از اندک وقتی‌که داشت نمی‌خواست بی‌بهره بماند، بناءً از پیر قرآن خواست تا در مورد اهمیت معنوی قرآن برایش بگوید:

می‌شود برایم از اهمیت قرآن بگویی؟ از عظمت قرآن؟ و از کرامت کتابی که بهترین شب زندگی‌ام را برایم داد؟

عظمت و بزرگی این کتاب قابل توصیف نیست، پیر قرآن با صدای پر از احساسات قلبی بیان داشت. می‌توانم هزاران لفظ در بزرگی این کتاب بیان دارم، اما به باور من سخن تأثیرگذار آن است که دارای روحی باشد که آن سخن را تا قلوب مخاطبین حمل کند. این‌زمانی ممکن است که سخنی که گفته می‌شود از اعماق قلب بیرون آید و هر تپش قلب آن را تصدیق کند؛ سخن تأثیرگذار آن است که با تمام وجود بدان باور داشته باشیم. زمانی که در مورد موضوعی

صحبت می‌کنیم و قلب ما آن را احساس کرده و تصدیق کند، این سخن با خود امواج قلبی را نیز حمل می‌کند که مستقیماً به قلب مخاطب تأثیر می‌گذارد؛ اگر مخاطب، قلب خویش را کاملاً تاریک نساخته باشد. اما اگر سخنانی بگوییم که از قلب ما نشئت نمی‌گیرند، چه به خاطر ریا و چه به خاطرفریب، امواج قلبی حامل آن، سخنان ما را رد خواهند کرد و زمانی که این سخنان را مخاطب می‌شنود اگرچه ذهنش آن را بپذیرد در قلبش نمی‌نشیند، زیرا قلب، آن امواج را می‌شناسد. الا ماشاءالله.

بزرگی این کتاب را فقط قسماً می‌توان احساس کرد. بزرگی این کتاب را هر کس به‌اندازه‌ای تجربه‌های باطنی خویش از این کتاب می‌تواند بیان کند. من که هنوز از بسم‌الله آن نقطه‌ای ب را باطنی نتوانسته‌ام، نمی‌توانم با سخنان توأم با روح تصدیق‌کننده از بزرگی آن چیزی بگویم، اما می‌خواهم از زبان الهی چند نکته را بیان دارم.

می‌خواهم در این مورد چهار آیت سورهٔ الرحمن را تلاوت کنم. این سورهٔ با اسم صفت خداوند ﷻ آغاز می‌شود؛ **الرَّحْمَنُ**[1]. رحمان اسمی از اسماءالحسنی الهی است که در آن نهایتِ گستردگی رحمت الهی بیان‌شده است. رحمتی که از غضب الهی پیشی می‌گیرد. رحمتی که بی‌انتها است. رحمتی که مانند چشمه‌ای فوران می‌کند و همه‌جا را تحت پوشش قرار می‌دهد. رحمتی که اگر در آن غرق شوی زندگی را نمی‌گیرد، بلکه زندگی می‌بخشد. رحمتی که انتهای آن را ذهن انسانی درک نمی‌تواند. رحمتی که توسط آن انسان صاحب نعماتی شده است که قابل‌شمارش نیستند. چنین است که در طول این سوره خداوند

---

[1] سوره. الرحمن، آیه. ۱

ﷻ چندین بار از نعمات و رحمت‌های خویش یادآوری می‌کند که تجلی‌ای از صفت رحمانیت ذات اقدسش می‌باشد؛ **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ:- پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟**[1]

پس از آیت اول، قرآن ادامه می‌دهد؛ **عَلَّمَ الْقُرْآنَ:- قرآن را تعلیم داد**[2]. این آیه نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین رحمت و نعمت الهی تعلیم قرآن است؛ همان‌گونه که صفت رحمن از بی‌انتهاترین صفات الهی است، تعلیم قرآن رحمت بی‌انتهای الهی برای انسان است. خداوند ﷻ در این آیت بر علاوه‌ای اینکه قرآن را بزرگ‌ترین نعمت و رحمت برای انسان و جن معرفی کرده است، تعلیم آن را نیز به عهده‌ای خویش گرفته است. قرآن را خداوند ﷻ می‌آموزاند و خداوند ﷻ این نعمت را برای کسانی بیشتر ارزانی می‌دارد که بیشتر به او نزدیک‌اند؛ متقیان. برای گرفتن علم قرآن تنها خواندن و آموختن کافی نیست، تقوا نیز لازمی است.

خداوند ﷻ پس از بیان دو بی‌انتهاترین، اول صفت بی‌انتهای ذات اقدسش و دوم بی‌کران‌ترین و وسیع‌ترین رحمتش (قرآن)، به بهترین و بی‌انتهاترین کرامت خلقتش می‌پردازد؛ **خَلَقَ الْإِنْسَانَ:- انسان را آفرید**[3]. انسان! مخلوقی است که خداوند ﷻ با دستان بلاکیف خویش آن را ساخت؛ **قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ:- فرمود ای ابلیس چه چیزی تو را از سجده به آنچه**

---

[1] همان، آیه. ۱۳

[2] همان، آیه. ۲

[3] همان، آیه. ۳

با دستان خویش آفریده‌ام، بازداشت؟[1] انسان! مخلوقی که خداوند به آن کرامت داد؛ **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ:- و محققاً ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و کرامت دادیم**[2]. انسان! مخلوقی که خداوند ﷻ وی را بر اکثر مخلوقات خویش فضیلت داد؛ **وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلً:- و آن‌ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم**[3]. انسان! مخلوقی که خداوند ﷻ به سبب این فضیلت و کرامت مسجود ملائک شد؛ **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لآدَمَ:- و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید**[4]. انسان! مخلوقی که خداوند ﷻ بزرگ‌ترین رحمتش را بر قلب وی نازل کرد؛ **وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ من رَبِّ الْعَالَمِينَ... عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ:- و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است... بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی**[5].

سرانجام خداوند ﷻ از وسیع‌ترین و بزرگ‌ترین رحمتش در انسان یادآوری می‌کند؛ **عَلَّمَهُ الْبَيَانَ:- به او بیان آموخت**[6]. انسان را حیوان ناطق می‌گویند، زیرا اولین تمایزی که در انسان نسبت به تمام حیوانات دیده می‌شود همانا نطق انسان است. نطق، پیشرفت انسان، تکامل طرز زندگی انسان، تکامل علم برای انسان، همزیستی انسان و زندگی اجتماعی انسان را ممکن ساخته است.

نتیجه: وسیع‌ترین و بزرگ‌ترین اسم صفت الهی؛ **رحمن** (صاحب رحمت

---

[1] سوره. ص، آیه. ۷۵

[2] سوره. التین، آیه. ۴

[3] همان

[4] سوره. البقره، آیه. ۳۴

[5] سوره. الشعراء، آیات. ۱۹۳-۱۹۴

[6] سوره. الرحمن، آیه. ۴

بی‌انتها)، بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین رحمت الهی؛ **قرآن**، باکرامت‌ترین و بهترین خلقت الهی بالاثر رحمت ذات اقدسش؛ **انسان**، و مهم‌ترین و بهترین رحمت الهی در انسان؛ **بیان** است.

تنها بدبخت‌ترین مردم از رحمت الهی فرار خواهند کرد و بناءً تنها بدبخت‌ترین مردم از قرآن فرار خواهند کرد. برای اینکه از کرامت الهی که به انسان داده‌شده است، پاسداری کرد قرآنی باید شد و برای اینکه سپاس بهترین نعمت الهی در خود را سپاسگزاری کرد قرآن‌خوان باید شد؛ چنانچه در حدیث رسول‌الله ﷺ به همین مفهوم می‌آید که بهترین شما کسی است که قرآن می‌آموزد و قرآن می‌آموزاند.

قرآن بزرگ‌ترین رحمت الهی که به قلب باکرامت‌ترین مخلوق الهی نازل شده است، برای پاسداری کرامت انسانی عطا شده است و برای اینکه انسان از کرامت خویش پاسداری کرده و بهتر و بهترین شود، از بهترین نعمت الهی (بیان) در خویش برای تبیین و تفسیر قرآن استفاده کند.

حرف آخر

آواز دل‌نواز آذان صبح به حیث اعلامیه‌ای توقف گفتگو از نزدیک‌ترین مسجد، گوش‌های هر دو را نوازش می‌داد. هر دو که تمام شب را با ذکر خدا و کلام خدا سپری کرده بودند، هر جمله‌ای آذان را مانند صدای آسمانی دل‌پذیر احساس کرده و طراوت‌بخشی روحی آن را باطنی می‌ساختند.

همان‌گونه که در روایات آمده است، در هر مجلسی که ذکر خداوند ﷻ در آن باشد ملائک در آن مجلس سهیم می‌شوند، گویا مسئولیت گذر دادن صدای مؤذن را از ذهن به قلب، ملائک به عهده گرفته بودند. پیر قرآن پس از هر جمله‌ای آذان، آهسته و گوارا «**لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**» را زمزمه می‌کرد و جوان که چشمانش را به‌سوی آسمان سحرگاهی دوخته بود لذتی احساس می‌کرد که در طول زندگی‌اش از هیچ‌چیزی به دست نیاورده بود؛ نه از پول، نه از دستاوردها و نه از توصیف‌های سایرین. درحالی‌که بدنش در آرامش غیرقابل‌باور و بی‌سابقه بی‌حرکت بود، روحش چنان بیتابی خوشایندی داشت که می‌خواست آسمان را با تمام بزرگی آن ببلعد و هر نوید آرامش آسمانی را باطنی سازد.

با اختتام آذان و طنین زمزمه‌ای پیر قرآن که دعای آذان را با تضرع و محبت

می‌خواند، جوان به دنیای خود باز گشته و پس از لحظه‌ای سکوت با صدای متفاوت و آرامی که پیام صلح درونی را می‌داد لب به سخن گشوده گفت:

شاید چند دقیقه بیشتر وقت نداشته باشیم، بناءً من از پرسش می‌پرهیزم، و در اخیر می‌خواهم به حیث اختتامیه‌ای این مجلس با کلمات چند مرا نصیحت کنید.

پیر قرآن که لذتی کمتر از جوان نبرده بود و شب خویش را پربارتر از او حساب می‌کرد، درحالی‌که آماده می‌شد تا برای نماز صبح وضو تازه کند، گفت:

می‌خواهم در مورد بزرگ‌ترین دغدغه‌ای انسان مدرن و مسلمان مدرن که دغدغه‌ای خودت نیز هست چیزهای بگویم.

ما به زبان کمی صحبت می‌کنیم. حتی کیفیات را نیز با کمیات محاسبه و بیان می‌داریم. احساسات ما کیفیات هستند، ولی ما آن را به زبان کمی بیان می‌داریم. اگر از کسی بپرسیم که چه احساسی دارد او با جواب خوب، بسیار خوب، عالی و بسیار عالی، یا بد، بدتر، بسیار بد و بدترین و یا خوش، بسیار خوش و... یا اندوهگین، بسیار اندوهگین و غیره، کیفیت احساس درونی خویش را بیان خواهد کرد. اگر این طرز بیان را کمی بسازیم که در پرس‌وجو از بیماران روانی کارایی بیشتر دارد و در قالب اعداد آن را بیان کنیم، مثبت و منفی می‌شوند؛ کسی که اندک خوبی و خوشی احساس می‌کند احساس خود را با عدد مثبت ۱، زیاد خوب و خوش مثبت ۱۰، احساس خوب و خوش عالی دارد مثبت ۱۰۰ و عالی‌ترین احساس را مثبت لایتناهی و برعکس آن منفی یک، منفی ۱۰۰ و منفی لایتناهی بیان خواهد کرد.

اما هردو حالت، آرامش و لذت زندگی را در برندارد. کسی که همیشه خنده

بر لب دارد، پر آرامش‌ترین نیست و کسی که همیشه اشک به چشم دارد الزاماً فاقد آرامش نیست. اکثراً کسانی که در محوطه‌ای مثبت قرار می‌گیرند، ترس رفتن به منفی برایشان آرامش‌زدا می‌شود و کسانی که در محوطه‌ای منفی قرار می‌گیرند اندوه نبودن و نرسیدن به مثبت اندوهگینشان می‌سازد. حتی کسانی که نظر به معیارهای کمی، باید در محوطه‌ای مثبت باشند، احساس کمی و نا تکمیلی می‌کنند، زیرا آن‌ها فقر تصورات دارند. قبلاً انواع فقر را بیان داشتم، اما نوع خطرناک ترس که در عصر ما برای اکثریت آزاردهنده است، فقر تصورات می‌باشد. کسی شاید غذا داشته باشد، خانه داشته باشد و عاید بیش از نیاز داشته باشد، اما بازهم فقیر باشد، زیرا به تصوراتی که زندگی خویش را در آن منسجم ساخته است نرسیده است.

اکثر انسان‌ها زندگی خویش را در حال انتقال از منفی به مثبت و از مثبت به منفی سپری می‌کنند. وقتی چیزی دارند خوش‌اند و درعین‌حال ترس ناداری و ناخوشی آزارشان می‌دهد و وقتی ندارند و ناخوش‌اند اندوه نرسیدن و نبودن در محوطه‌ای دارا بودن، خوشی آرامششان را می‌گیرد. در این فرایند انتقال از مثبت به منفی و برعکس، انسان یک محوطه را فراموش کرده است؛ محوطه‌ای صفر. محوطه‌ای که نه ترس ناخوشی است و نه اندوه برای خوشی. محوطه‌ای که نه ترس ناداری است و نه اندوه برای نبود دارایی. محوطه‌ای که در حال دارایی و خوشی، جای گزین ترس، شکر است، توکل است، سپاس است و عدم وابستگی است و در حال ناداری و ناخوشی به‌جای اندوه، امید است، توکل است، رضاست و آزادی است. محوطه‌ای که فقط آرامش است. محوطه‌ای که فقط آزادی است. محوطه‌ای که فقط بی‌نیازی است. محوطه‌ای که احساس

کاملیت می‌آورد. محوطه‌ای که در آن از ناداری و از دارایی می‌شود لذت برد.

این محوطه که نه در آن ترس باشد و نه در آن خوف باشد از اولیاء خدا و متقیان است؛ **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ:- آگاه باشید اولیا (و دوستان) خدا نه ترسي دارند و نه غمگين مي‌شوند. آنان كساني‌اند که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند. در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است وعده‌های خدا را تبدیلی نیست این همان کامیابی بزرگ است**[۱].

این وعده‌ای الهی است و حق است. هیچ شکی در آن وجود ندارد. متقیان و اولیاء الهی چه مقتدر باشند و چه محکوم، چه غنی باشند و چه فقیر، چه اسباب خوشی نزدشان موجود باشد و چه نباشد و چه در بزم یاران باشند و چه در فراق، هم‌آغوش آرامش هستند. این حالت به دست نمی‌آید مگر با اطمینان قلبی و اطمینان قلبی درگرو ذکر خداوند ﷻ است؛ **الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ:- آن‌ها که به خدا ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد، آگاه شوید که تنها یاد خدا آرام‌بخش دل‌هاست**[۲].

ذکر الهی چیست؟ بدون صرف‌نظر از اذکار مسنونه، بزرگ‌ترین ذکر الهی کلام الهی است؛ **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ:- بی‌تردید ما این ذکر [قرآن] را به‌تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود**[۳].

---

[۱] سوره. یونس، آیات. ۶۲-۶۴

[۲] سوه. الرعد، آیه. ۲۸

[۳] سوره. الحجر، آیه. ۹

بناءً آخرین حرف من این است که با قرآن تماس دائمی داشته باش. حداقل روز یک رکوع از تلاوت قرآن با ترجمه و تفکر در آن را فراموش نکن. اخلاقت را قرآنی بساز. اعمالت را قرآنی بساز. قرآنی زندگی کن...

***

هر دو خاموشانه در کیفیت احساسی محوطه‌ای صفر و احساس لذت روحی به‌سوی مسجد روان بودند؛ جوان به خاطری تغییر بزرگی که در خویش احساس می‌کرد، جواب بسیاری از سؤالات خویش را یافته بود و آرامش بی‌سابقه‌ای داشت و پیر قرآن به خاطر اینکه شبش را با ذکر خداوند ﷻ سپری کرده بود، امید ثواب دو نماز را داشت (از خودش و از اولین نماز جماعت جوان را نظر به اعتراف خود جوان)، سبب سوق دادن یک انسان به‌سوی کلام الهی شده بود، زیرا جوان وعده‌ای تماس همیشگی با قرآن را داد و سرانجام به این خاطر که جرقه‌های تغییر مثبت را در قلب یک انسان روشن ساخته بود، احساس موفقیت و کامیابی در راه دعوت الی الله می‌کرد.

خداوند ﷻ می‌داند و ما نمی‌دانیم.

چون مسلمانان اگر داری جگر
در ضمیر خویش و در قرآن نگر
صد جهان تازه در آیات اوست
عصرها پیچیده در آنات اوست
یک جهانش عصر حاضر را بس است
گیر اگر در سینه دل معنی رس است
بنده‌ای مومن ز آیات خداست
هر جهان اندر بر او چون قباست
چون کهن گردد جهانی در برش
می دهد قرآن جهانی دیگرش
عالمی در سینه‌ای ما گم هنوز
عالمی در انتظار قم هنوز

علامه اقبال لاهوری رحمه الله